



مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

بامحوریت کتب اربعه

بررسی روایات احکام جدید

در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه (۲)

آیت الله طوسی دامت برکاته

جلسات ۵۴ تا ۷۲

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

- جلسه پنجاه و چهارم - ۱۳۹۳/۱۲/۱۰ ۳
- جلسه پنجاه و پنجم - ۱۳۹۳/۱۲/۱۱ ۷
- جلسه پنجاه و ششم - ۱۳۹۳/۱۲/۱۶ ۱۳
- جلسه پنجاه و هفتم - ۱۳۹۳/۱۲/۱۷ ۲۰
- جلسه پنجاه و هشتم - ۱۳۹۳/۱۲/۱۸ ۲۴
- جلسه پنجاه و نهم - ۱۳۹۳/۱۲/۲۳ ۳۰
- جلسه شصتم - ۱۳۹۳/۱۲/۲۴ ۳۶
- جلسه شصت و یکم - ۱۳۹۳/۱۲/۲۵ ۴۳
- جلسه شصت و دوم - ۱۳۹۴/۰۱/۱۶ ۵۰
- جلسه شصت و سوم - ۱۳۹۴/۰۱/۱۷ ۵۵
- جلسه شصت و چهارم - ۱۳۹۴/۰۱/۲۲ ۶۲
- جلسه شصت و پنجم - ۱۳۹۴/۰۱/۲۳ ۶۶
- جلسه شصت و ششم - ۹۴/۱/۲۴ ۷۱
- جلسه شصت و هفتم - ۹۴/۱/۲۹ ۷۸
- جلسه شصت و هشتم - ۹۴/۱/۳۰ ۸۴
- جلسه شصت و نهم - ۹۴/۱/۳۱ ۹۰
- جلسه هفتادم - ۹۴/۲/۵ ۹۴
- جلسه هفتاد و یکم - ۹۴/۲/۶ ۹۷
- جلسه هفتاد و دوم - ۹۴/۲/۷ ۱۰۲

احکام جدید در دوران ظهور امام زمان علیه السلام

روایت هفتم

الف) متن روایت

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَا لَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي حَدِيثِ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذُرَّارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِنِعَالِ آبَائِهَا فَقَالَ عليه السلام هُوَ كَذَلِكَ قَتَلْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى مَا مَعْنَاهُ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ أَقْوَالِهِ لَكِنَّ ذُرَّارِيَّ قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ يَرْضُونَ أَعْمَالَ آبَائِهِمْ وَيَسْتَخْرُونَ بِهَا وَمَنْ رَضِيَ شَيْئًا كَانَ كَمَنْ أَتَاهُ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ فِي الْمَشْرِقِ فَرْضِي بَقْتَلَهُ رَجُلٌ فِي الْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ شَرِيكَ الْقَاتِلِ وَإِنَّمَا يَهْتَلِمُهُمُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِرِضَاهُمْ بِنِعَالِ آبَائِهِمْ قَالَ قَتَلْتُ لَهُ بَابِي شَيْءٌ يَبْدَأُ الْقَائِمُ فِيهِمْ إِذَا قَامَ قَالَ يَبْدَأُ بِنَبِيِّ شَيْبَةٍ وَيَضَعُ أَيْدِيَهُمْ لِأَنَّهُمْ سُرَّاقُ بَيْتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ!

عبد السلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: نظرتان در باره این حدیث که از امام صادق عليه السلام روایت شده است، چیست، که حضرت فرموده‌اند: زمانی که قائم عليه السلام قیام کند، فرزندان قاتلان حسین عليه السلام را به خاطر کردار پدرانشان خواهد کشت؟ حضرت فرمودند: همین طور است.

عرض کردم: پس معنی این آیه چیست: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نخواهد کشید - انعام: ۱۶۴)؟ فرمودند: خلوند در تمام گفتارهایش درست گفته است، لکن فرزندان قاتلان حسین عليه السلام از کردار پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده، و اگر کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب از این قتل راضی باشد، نزد خدا با قاتل شریک خواهد بوده، و قائم عليه السلام در هنگام قیام خود به خاطر رضایتشان از کردار پدران، ایشان را خواهد کشت، عرض کردم: وقتی قائم شما عليه السلام قیام کند، از چه کاری شروع می‌کند؟ فرمودند: در آغاز دستان بنی شبیه را قطع می‌نماید؛ زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند.

این روایت یکی از روایاتی که ظاهر آن این است که امام عصر عليه السلام احکام جدیدی را خواهند داشت که طبق این روایت امام عليه السلام از ذریه قاتلان سید الشهداء عليه السلام انتقام می‌گیرد.

ب) منابع روایت

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۹، باب ۱۶۴
۲. عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳ به همان سند علل الشرائع
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳

ج) بررسی سند روایت

این روایت را مرحوم صدوق^۱ در علل الشرائع نقل کرده‌اند و مبنای تالیف ایشان، نقل روایاتی (با قطع نظر از صحت و سقم) که در آن تعلیل آمده است، خواه علت باشد یا حکمت، خواه علت تلمه باشد یا علت ناقصه، لذا نمی‌توان هر روایتی با هر سند و محتوایی که باشد به عنوان نظر مرحوم صدوق بیان کرد بلکه نظر ایشان همانی است که در فقیه فرموده است «حجت است بین من و بین خداوند است» همچنانکه خصال را بر اساس عدد جمع کرده است و تعهدی هم نکرده که روایت آن صحیح باشد.

ما در ادامه قبل از اینکه به بررسی سند روایت بپردازیم، به بررسی مفاد روایت می‌پردازیم و بعد از آن روایت را از جهت سند بررسی می‌کنیم.

د) دلالت روایت

«راضون بفعل آبائهم»

هنگامی که امام زمان علیه السلام این ذریه را می‌کشد بخاطر این است که به فعل پدرانشان راضی بودند. و لازم هم نیست که فقط از ذریه باشد امام علیه السلام قاعده دادند که «من قتل بالمغرب و رضی من فی المشرق» دارد. لذا لازم نیست که ذریه باشد شواهد تأیید کننده‌ی این روایت:

۱. مرحوم کراچکی در کتاب التعجیب (این کتاب او ذیل کتاب کنز او آمده است) شگفتیها را جمع کرده است. ایشان جریانی را نقل می‌کند که بیانگر عمق فاجعه است لذا معلوم می‌شود که کار امام زمان علیه السلام کار شگفتی نیست. ایشان نقل می‌کند:^۲

قبائلی در شام بودند که بدون اینکه کار بکنند، از طرف حکومت بنی امیه ماه به ماه پول به حسابشان واریز می‌شد. آن‌ها عشائر بنو النعل، بنو القضیب، بنو الفتح، بنو الطست بودند. بنو الفتح کسانی بودند که وقتی که سر امام حسین علیه السلام را از تن جدا کردند، پدرشان سوره فتح را خواند. بنو النعل کسانی بودند که وقتی که خواستند به بدن امام بتازند، نعل اسب را عوض کردند و نعل نو به اسب‌ها بستند و بر بدن مطهر تاختند، بنو السنان کسانی بودند که پدرشان سر مقدس امام علیه السلام را روی نیزه گذاشته و وارد شام شد، بنو الطست کسی بود که طشت آورد که سر امام علیه السلام را در طشت بگذارند و تحویل یزید لعنة الله علیه بدهد، بنو القضیب کسی که چوب به دست یزید داد و گفت: یزید به لب و دندان امام حسین علیه السلام

۱. مرحوم صدوق در ابتدای جوی برد بغداد شد و کرسی تدریس ولست و مورد قبال و توجه مردم قرار گرفت ایشان ۳۰۰ کتب نوشت است در زملی که نه امکنتی و نه حمایتی برای او بود بلکه تهدید و سلب امنیت و ولست و خدش می‌گوید که اکثر کتلهایش را خودش چلپ کرده است و در خربلین پخش شده است.

۲. التعجیب من أغلاط العلة فی مسألة الإلهة ص ۱۱۷

اینها به خاطر این جنایاتشان حقوق بگیر بودند (کار نمی‌خواهد بکنید برایتان می‌فرستیم). این ذریه‌ها کسانی بودند که به این کارها راضی و خوشحال بودند و افتخار می‌کردند.

مرحوم مجلسی در بحر الانوار^۱ عنوانی دارد: «العله التي من اجلها اخر الله العذاب عن قتلنا الحسين عليه السلام و العلة التي من اجلها يقتل اولاد قتلنا الحسين عليه السلام و ان الله ينتقم له في زمن المهدي عليه السلام» که ذیل آن سه روایت نقل می‌کند که روایت اول آن را بیان کردیم که همان روایت عیون و علل است، دو روایت دیگر یکی از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام و دیگری راز احتجاج مرحوم طبرسی نقل می‌کند:

۲. و بِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ ذِكْرُهُ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَانَ يَذْكُرُ حَالَ مَنْ مَسَّحَهُمُ اللَّهُ فَرَدَّهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَيَحْكِي قِصَّتَهُمْ فَلَمَّا بَلَغَ آخِرَهَا قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَسَّحَ أَوْلِيَّكَ الْقَوْمَ لِأَصْطِيَادِهِمُ السَّمَكِ فَكَيْفَ تَرَى عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ حَالَ مَنْ قَتَلَ أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ هَتَكَ حَرِيمَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَإِنْ لَمْ يَمَسَّحُهُمْ فِي الدُّنْيَا فَإِنَّ الْمُعَادِلَ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ أَضْعَافُ أَضْعَافِ عَذَابِ الْمَسَّحِ قَبِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَا قَدْ سَمِعْنَا مِنْكَ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ لَنَا بَعْضُ النَّصَابِ فَإِنْ كَانَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عليه السلام بِاطِّبَالٍ فَهُوَ أَكْثَرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ صَيْدِ السَّمَكِ فِي السَّبْتِ أَمَا كَانَ اللَّهُ غَضِبَ عَلَيَّ قَاتِلِيهِ كَمَا غَضِبَ عَلَيَّ صَيَّادِي السَّمَكِ؟ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام قُلْ لِهَوْلَاءِ النَّصَابِ فَإِنْ كَانَ إِبْلِيسَ مَعَاصِيهِ أَكْثَرُ مِنْ مَعَاصِي مَنْ كَفَرَ بِإِعْوَانِهِ فَأَهْلَكَ اللَّهُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ كَقَوْمِ نُوحٍ وَ فِرْعَوْنَ وَ لَمْ يُهْلِكْ إِبْلِيسَ وَ هُوَ أَوْلَى بِالْهَلَاكِ فَمَا بَالُهُ أَهْلَكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَصُرُوا عَنْ إِبْلِيسَ فِي عَمَلِ الْمُؤْمِنَاتِ وَ أَهْمَلْ إِبْلِيسَ مَعَ إِثَارِهِ لِكَشْفِ الْمُحْرَمَاتِ أَمَا كَانَ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمًا تَدْبِيرُهُ حِكْمَةٌ فِيمَنْ أَهْلَكَ وَ فِيمَنْ اسْتَقْبَلْتَنِي؟ فَكَذَلِكَ هَؤُلَاءِ الصَّائِلُونَ فِي السَّبْتِ وَ هَؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ يَعْطَلُ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَى بِالصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ عِيَادُهُ يُسْتَلُونَ

وَ قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام فَلَمَّا حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام هَذَا الْحَدِيثَ قَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ فِي مَجْلِسِهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ يُعَاقِبُ اللَّهُ وَ يُؤَيِّخُ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ عَلَيَّ قِتَابِحَ آتَاهَا أَسْلَافُهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ وَ لَا تَزُرُّ وَاوَزَةَ وَ زُرَّ أُخْرَى؟ فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِلُغَةِ الْعَرَبِ فَهُوَ يُخَاطَبُ فِيهِ أَهْلُ اللِّسَانِ بِلُغَتِهِمْ يَقُولُ الرَّجُلُ التَّمِيمِيُّ قَدْ أَعَارَ قَوْمَهُ عَلَى بَلَدٍ وَ قَتَلُوا مَنْ فِيهِ أَعْرَتَهُمْ عَلَى بَلَدٍ كَذَا وَ فَعَلْنَاهُمْ كَذَا وَ يَقُولُ الْعَرَبِيُّ نَحْنُ فَعَلْنَا بَيْنِي فَلَانِ وَ نَحْنُ سُبَيْنَا آلَ فَلَانِ وَ نَحْنُ خَرْنَاهُ بَلَدَ كَذَا لَا يُرِيدُ أَنَّهُمْ بَاشَرُوا ذَلِكَ وَ لَكِنْ يُرِيدُ هَؤُلَاءِ بِالْعَدْلِ وَ أَوْلِيَّكَ بِالْإِفْتِخَارِ إِنَّ قَوْمَهُمْ فَعَلُوا كَذَا - وَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذِهِ الْآيَاتِ إِنَّمَا هُوَ تَوْيِيخٌ لِأَسْلَافِهِمْ وَ تَوْيِيخٌ الْعَدْلُ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ الْمُوجُودِينَ لِأَنَّ ذَلِكَ هُوَ اللُّغَةُ الَّتِي نَزَلَ بِهَا الْقُرْآنُ وَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخْلَافَ أَيْضًا رَاضُونَ بِمَا فَعَلَ أَسْلَافُهُمْ مُصَوِّبُونَ لَهُمْ فَجَازَ أَنْ يُقَالَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ أَيْ إِذْ رَضِيْتُمْ قِيحَ فِعْلِهِمْ^۲

در تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام روایت می‌کند که یکوقت حضرت علی بن الحسین علیه السلام حال آن گروهی از بنی اسرائیل که مسخ شدند را شرح می‌داد، وقتی به آخر داستان آنان رسید فرمود: خدا آن گروه را به علت اینکه در روز شنبه

۱ بحر الانوار، ج ۴۵، پ ۴۵، ص ۲۹۵

۲ الإحتجاج علی أهل اللجاج (طبرسی)، ج ۲، ص ۳۱۲

ماهی صید کردند مسخ کرد پس جنایت و حال آن افرادی که فرزندان پیامبر خدا ﷺ را کشتند و نسبت به آن حضرت هتک حرمت نمودند چگونه خواهد بود؟! اگر چه خدا ایشان را در دنیا مسخ نکرده ولی آن عذابی که خدا در عالم آخرت برای آنان آماده کرده است دهها برابر از مسخ شدن سخت‌تر خواهد بود.

به حضرت سجاد گفته شد: یا ابن رسول الله ما این حدیث را از شما شنیدیم ولی بعضی از ناصبی‌ها به ما می‌گویند: اگر قتل حسین خطا و باطل باشد پس بزرگتر است از صید ماهی در روز شنبه. پس چرا خدا آن طور که بر صیاد ماهیان غضب کرد بر قاتلین امام حسین غضب ننمود؟

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: در جواب آنان بگو: اگر نافرمانی شیطان از آن اشخاصی که بوسیله اغوای شیطان کفر شدند بزرگتر باشد پس چرا خدا گروهی از آنان را از قبیل: قوم نوح و فرعون هلاک نمود ولی شیطان را هلاک نکرده، در صورتی که شیطان برای هلاکت سزاوارتر بوده پس چرا خدا آن گروه را با اینکه کفر و نافرمانی ایشان به قدر شیطان نبود نابود کرد و ابلیس را با اینکه برای کشف اعمال زشت فعالیت می‌کند باقی نهد. آیا خدا در تدبیر و حکم خود که بعضی را هلاک می‌نماید و بعضی را زنده می‌گذارد حکیم نیست؟ پس آن صیادهای ماهیان و کشتندگان امام حسین علیه السلام نیز همین حال را خواهند داشت. خدای علیم در باره این دو دسته مردم عملی انجام میدهد که عین صواب و حکمت است. خدا راجع به عملی که انجام می‌دهد مسئول نیست ولی بندگانش مسئولیت خواهند داشت.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که امام سجاد علیه السلام این حدیث را فرمود بعضی از آن افرادی که در مجلس آن بزرگوار بودند گفتند: یا ابن رسول الله چگونه می‌شود: خدا نسل آینده آن اشخاصی را که این اعمال شنیع را انجام داده‌اند مورد عتاب و توبیخ قرار دهد. در صورتی که در قرآن می‌فرماید: هیچ کسی بار گناه دیگری را بدوش نخواهد کشید؟

امام سجاد علیه السلام در جوابش فرمود: چون قرآن به لغت عرب نازل شده لذا طبق زبان و اصطلاح خودشان با آنان سخن می‌گوید. مثلاً به زبان قبیله: تمیم در موقع نکوهش به مردی که قبیله او شهر را غارت و مردم آن را کشته باشند می‌گویند: شما فلان شهر را به تاراج بردید. نیز عرب می‌گوید: ما با قبیله فلان چنین کردیم و فلان شهر را خراب نمودیم منظور آنان از این سخنان این نیست که خودشان شخصا این اعمال را انجام داده باشند بلکه منظورشان نکوهش دیگران است و دسته دیگر منظورشان این است که به قبیله خود افتخار نمایند.

منظور خدا در این آیه این است که گذشتگان آنان را مورد توبیخ و خودشان را در معرض نکوهش قرار داده باشد زیرا این همان لغت و اصطلاحی است که قرآن طبق آن نازل شده. از طرفی هم نسل آنان به رفتار آبه و اجداد خود راضی می‌باشند و اعمال ایشان را تصویب می‌نمایند پس جایز است که به ایشان گفته شود: شما این اعمال را انجام داده‌اید زیرا شما به رفتار زشت آنان راضی هستید.

ادامه شواهد تأیید کننده این روایت:

بحثی در اصول مطرح است به نام بحث تجری، که این مباحثی که اینجا مطرح می شود ریشه اش در آن مباحث است که بالاخره متجری عقاب دارد یا ندارد. و عقاب او بر فعلش هست و یا بر نیتش است.

۳. مرحوم شیخ انصاری رحمه الله در کتاب رسائل در بحث تجری می فرماید:

«نعم، لو كان التجري على المعصية بالتصديق إلى المعصية فالمرح به في الأخبار الكثيرة العفو عنه، وإن كان يظهر من أخبار آخر العقاب على التصديق أيضاً، مثل: قوله صلوات الله عليه: «يَبِيَّ الكافر شر من عمله» و قوله: «إنما يحشر الناس على نياتهم» و ما ورد من تعليل خلود أهل النار في النار و خلود أهل الجنة في الجنة بجزم كل من الطائفتين على الثبات على ما كان عليه من المعصية و الطاعة لو خلدوا في الدنيا. و ما ورد: (من أنه إذا التقى المسلمان بسيفهما فالتقاتل و المقتول في النار قيل يا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال لأنه أراد قتل صاحبه) و ما ورد في العقاب على فعل بعض المقدمات بقصد ترتب الحرام كغارس الخمر و الماشي لسعاية مؤمن. و فحوى ما دل على أن الرضا بفعل كالفعل مثل (قوله عليه السلام: الراضى بفعل قوم كالداخل فيه معهم و على الداخل إثمَان إثم الرضا و إثم الدخول) و يؤيده قوله تعالى **إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ**. و ما ورد من أن: من رضى بفعل فقد لزمه و إن لم يفعل). و ما ورد في تفسير قوله تعالى **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** من أن نسبة القتل إلى المخاطبين مع تأخرهم عن القاتلين بكثير لرضاهم بفعلهم و يؤيده قوله تعالى **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** و قوله تعالى **إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**^۱

بله، اگر تجری بر معصیت به سبب قصد بر معصیت باشد پس آنچه به آن در روایات بسیار تصریح شده است، عفو از آن است، و اگر چه آنچه از روایات دیگر ظاهر است، عقاب بر قصد هم است مانند:

- فرمایش پیامبر ﷺ «یت کافر بدتر از عمل او است»

- و «مردم بر نیاتشان محشور می شوند» نه فقط اعمال آن ها، نیت ها هم مورد حساب است.

- آنچه وارد شده در تعلیل خلود اهل آتش در آتش و اهل بهشت در بهشت، به اینکه تصمیم هر یک از این دو گروه این بود که همان راه را بروند. معصیت کار تصمیم بر این داشت که بر همین را معصیتش ادامه دهد و مومن هم تصمیم بر این داشت که راه ایمان را طی کند، اگر در دنیا همیشه باشند و خداوند بر همین تصمیم اینها را در بهشت یا جهنم خالد قرار می دهد.

- آنچه وارد شده از اینکه اگر دو مسلمان با سلاح به جان هم بیفتند. کسی که می کشد جهنمی است و مقتول هم در جهنم است. گفته شد: یا رسول الله ﷺ مقتول چرا؟ فرمودند: چون او هم تصمیم داشت که صاحب خودش را بکشد پس جنهم و مواخذه بر قصد شده البته تمام این روایات بحث دارد. این روایت مربوط به موارد خاصی است که به سبب دیگری هم از بین می رفتند جهنمی بودند. اینها عنوان مشیر است، نه اینکه قائده کلی باشد مانند: علیک بهذا الجالس که عنوان مشیر است نه اینکه هر کسی که اینجا نشست.

- آنچه وارد شده در مورد مواخذه بر انجام بعضی از مقدمات گناه که اگر کسی انجام دهد مورد مواخذه است، مانند: کسی که درخت انگور می کارد به قصد اینکه شراب درست کند. رفتن به قصد اینکه سعایت مومن کند.

- و فحواى (قیاس اولویت) آنچه دلالت می کند بر اینکه کسی که راضی به فعلی است مانند کسی است که آن فعل را انجام داده است مانند فرمایش امام علیؑ: کسی که راضی به فعل قومی است مانند کسی است که داخل در آن و همراه آن ها است و بر داخل دو گناه است: گناه راضی بودن و گناه داخل بودن و قول خداوند تعالی آن را تأیید می کند که فرمودند: به قیاس اولویت، کسی که به کار کسی رضایت داشته باشد گویا خود او این کار را انجام است. پس کسی که خودش نیت کار خلاف داشته باشد به طریق اولی مشکل دارد.

- آنچه وارد شده که کسی که راضی به فعلی باشد، بالاخره در پرونده اش ثبت می شود و اگر چه آن را انجام نداده است.

- و آنچه وارد شده در تفسیر عیاشی در تفسیر قول خداوند «فلم قتلتموهم»^۱ خدا عزوجل قتل انبیاء را به ذریه آنها نسبت داده است در حالیکه اجداد اینها پیامبران را کشتند، بخاطر رضایت اینها به کاری که پدرانشان انجام دادند، و کار آنها را تأیید می کنند.

این متن امام رضا علیؑ شواهد و روایات زیادی دارد و در اصول هم مطرح شده است و قائل هم دارد. لذا اگر این روایت مورد قبول نباشد و تجری هم قبول نباشد روایات دیگری هم داریم. ولی اگر بخواهیم باز ایراد گرفته شود، گوئیم شاید «الراضون بفعل آبائهم» مشیر به این است که اینها نواصب و دشمنان پیامبر ﷺ هستند و روایات متعددی داریم که دشمن خدا و رسول در حکومت حضرت جایگاهی ندارد، یا باید برگردد یا حکمش اعدام است.

ج) بررسی سند روایت هفتم

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی

بعضی گویا می خواهند بگویند که توثیق خاص ندارد ولی ایشان توثیق خاص دارد.

مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین در روایات «ما روی عن الكاظم في النص على المهدي عليه السلام»، نقل می کند: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِدْرِهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدَ بْنَ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ بَعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» فَقَالَ عليه السلام النَّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ. قُلْتُ لَهُ وَيَكُونُ فِي الْإِثْمَةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهَا يَسْهَلُ اللَّهُ لَهُ كُلَّ عَسِيرٍ وَيُدَلُّ لَهُ كُلَّ صَعْبٍ وَيُظْهِرُ لَهُ كُوزَ الْأَرْضِ وَيُقَرِّبُ لَهُ كُلَّ بَعِيدٍ وَيُبْرِئُ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَيُهْلِكُ عَلَى يَدِهِ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ذَلِكَ إِنْ سَيِّدَةَ الْأَمَاءِ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتْهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيئُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا^۱.

ایشان شخصی است که می گوید از امام موسی بن جعفر عليه السلام از این آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ بَعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» سوال کردم، حضرت فرمود: نعمت ظاهر، امام ظاهر و نعمت باطن امام غایب است پس سوال می کند در میان ائمه عليهم السلام کسی است که غایب شود؟ حضرت می فرماید: بله شخص او از چشمها غایب است ولی از قلوب مومنین غایب نیست. او دوازدهمین از ما است و خلدوند هر سختی را برای او آسان می گرداند و هر مشکلات را دلیل او قرار می دهد و خدا گنجهای زمین را برای او ظاهر می کند. و هر بعیدی را برای او نزدیک می کند. و هر سرکشی را سر جای خودش می - نشاند و به دست امام هر شیطان را از بین می برد. او پسر سرور کنیزان است که ولادتش مخفی است (ناس یعنی دگر اندیش). و جائز نیست که اسم او را ببرید تا اینکه خلدوند عز و جل او را ظاهر کند پس زمین را پر از قسط و عدل می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده است.

نکته: از این روایت استفاده می شود که حرمت تسمیه تا زمان ظهور است. با جمع بین روایات متعدد این قول فصل است که در جلد اول بحث دوم کتاب «تا ظهور» این بحث آمده است.

روایت را صدوق از احمد بن زیاد نقل می کند و می گوید: «لم أسمع هذا الحديث إلا من أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه همدان عند منصرفي من حج بيت الله الحرام و كان رجلا ثقة دينا فاضلا رحمة الله عليه و رضوانه»

من در همدان این حدیث را از ایشان شنیدم در زمانیکه از حج برگشته بودم ایشان حدیث را برای من خواندند. و او مردی ثقة، متدین و فاضل بود رحمت و رضوان خلدوند بر او باد.

پس ایشان توثیق مرحوم صدوق را دلرد لذا اینکه می گویند ایشان توثیق ندارد، صحیح نیست. و مرحوم صدوق هم صراحتا ایشان را توثیق می کنند، ترحم نیست که به آن اشکال شود. مرحوم خوبی ترحم را اعم می داند اگر چه معصوم

ترحم کند چون بر فاسق هم ترحم داریم. البته پذیرش این مبنا برای ما سخت است. ایشان وقتی ترحم امام را دلیل بر وثاقت نمی‌پذیرد، به طریق اولی ترحم امثال صدوق را نمی‌پذیرند و مثال سید حمیری را می‌زند ولی سید حمیری کسی بود که توبه کرد.

خلاصه ایشان هم ترحم دارد و هم ترضی دارد و ترضی امثال صدوق را اگر اماره و دلیل بر وثاقت ندانیم لاف‌ل شاهدی هست. ولی ما به ترحم و ترضی اعتماد نکردیم چون مرحوم صدوق به صراحت می‌فرماید که ایشان ثقة است.

نظر مرحوم مامقانی^۱:

عنه العلامة رحمه الله في القسم الأول من الخلاصة، و قال: كان رجلا ثقة دينا فاضلا رضى الله عنه. انتهى. و قال ابن داود إنه: لم يرو عنهم عليهم السلام. ثقة. انتهى. و عن الصدوق في إكمال الدين أنه: كان رجلا ثقة دينا فاضلا عليه رحمة الله و رضوانه. انتهى. و قد أكثر الصدوق رحمه الله الرواية عنه بغير واسطة. و مر في: إبراهيم بن رجاء نقل ذكر الشيخ رحمه الله له مترضيا. و وثقه في الوجيزة، و البلغة، و مشتركات الطريحي و الكاظمي أيضا.

التمييز: يعرف الرجل برواية أحمد بن عبدون، و أبي عبد الله بن العباس، عنه

علامه حلی ایشان را در قسم اول آورده است یعنی ثقة است ولی علامه به این اکتفا نکرده است و فرموده «کان رجلا ثقة دینا فاضلا رضى الله عنه» که به نظر ما همان حرف صدوق است.

ابن داود هم ایشان را نقل کرده و توثیق کرده است.

مرحوم صدوق هم توثیق کرده است علاوه بر این در کتابهایش زیاد از ایشان بدون واسطه روایت نقل می‌کند. (لذا اکتفا بر شخصیتی مثل صدوق از شخصی نشانه اعتبار آن فرداست. علاوه بر اینکه ایشان توثیق کرده است.)

مجلسی در الوجیزه، صاحب بلغه و صاحب مشترکان طریحی و کاظمی همه ایشان را توثیق کرده‌اند. به نظر ما نیز این شخص فوق وثاقت است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۲

إن اتفاق أعلام الجرح و التعديل على توثيق المترجم، لا تدع مجالاً للشك في وثاقته و جلالته، فهو ثقة بلا ريب.

اتفاق اعلام جرح و تعديل بر توثیق مترجم، مجالی برای شک در وثاقت و جلالت او باقی نمی‌گذارد پس او بدون هیچ شکی ثقة است.

علی بن ابراهیم

ایشان در جلالت و عظمت کالشمس است.

۱ تحقیق لمقل ج ۶ ص ۱۴۶

۲ تحقیق لمقل فی علم الرجل ج ۶ ص ۱۴۹

ابراهیم بن هاشم

مرحوم شیخ انصاری اگر در سند روایتی ایشان باشد و همه روات دیگر آن روایت هم عدول باشند می‌فرماید: روایت حسنه است و دیگران هم همین طور بیان می‌کنند. چون ایشان توثیق خاصی ندارد. اما به نظر ما مرحوم ابراهیم بن هاشم فوق وثاقت است. اگر بر فرض کلمه ثقہ در کتب رجالی راجع به ایشان نباشد برای این است که ایشان فوق این عبارت و اعتبار است، کلمه ثقہ برای ایشان کم است. ولی توثیق هم دارد، فرزند ایشان (علی بن ابراهیم) پدر را توثیق کرده است.

استاد ما این مطلب را از آیت الله سید احمد خوانساری نقل کرده‌اند که اگر توثیق خاصی ندارد بخاطر این است که ایشان فوق وثاقت است.

علامه حلی روایت را چهار قسم می‌کنند: صحیح و موثق و حسن و ضعیف. صحیح به اعتبار این که تمام روات عدول باشد. موثق به ابعاد اینکه عامی باشد ولی صدوق باشد و حسن حسن الحال است و مدح دارد ولی توثیق خاص ندارد. و این را بر ابراهیم بن هاشم تطبیق می‌دهند. اما می‌گوئیم ایشان اگر توثیق نشده است به خاطر این است که ایشان فوق وثاقت است ولی توثیق هم دارد. مانند این است که به عنوان مثال زینب کبری ع را بگوئیم که ثقہ است. ایشان تالی تلو عصمت است. مرحوم مامقانی به عصمت حضرت زینب تصریح دارد. در ذیل کتاب وافی در بحث تهمت از دواج ام کلثوم با خلیفه، مرحوم شعرانی بیانی دارد و گویا زینب کبری را معصوم می‌داند. لذا کلمه‌ی ثقہ دور از شان زینب کبری است. شخصیت و کثرت روایات ابراهیم بن هاشم ما را به این مطلب می‌رساند که اگر در مورد ایشان ثقہ نگفتند به این جهت بوده که کلمه ثقہ برای ایشان کوچک است.

عبد السلام بن صالح هروی

ایشان از اصحاب امام رضا ع است، شیخ طوسی می‌فرماید: ایشان علمی است، حدس ما این است که این سهو القلم از این بزرگوار باشد. البته نمی‌خواهیم کلام مرحوم تستری را بپذیریم که کتاب الرجال شیخ طوسی یادداشت‌هایی بوده است (به عنوان کتاب مطرح نکردند)، لذا نمی‌شود نظر نهایی شیخ را از کتاب رجال شان بگیریم.

دلایل بر عامی نبودن عبد السلام هروی:

۱. روایت امام رضا ع

ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ السَّلَامِ أَمْنُكَ أَنْتَ لِمَا أُوجِبَ اللَّهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الْوَلَايَةِ كَمَا يُنْكَرُهُ غَيْرُكَ قُلْتُ مَعَاذَ اللَّهِ بَلْ أَنَا مُفْرٍ بِوَلَايَتِكُمْ^۲

۱. رجال طوسی، ص ۲۶۰

۲. عین اخبار لرضا ع، ج ۲، ص ۱۸۴

امام رضا علیه السلام به او فرمودند: ای عبد السلام آیا تو منکر آنچه خداوند تعالی برای ما از ولایت واجب کرده هستی همچنان که غیر تو آن را انکار کردند گفتیم: پناه بر خدا بلکه من به ولایت شما مقرر هستم.

۲. آنچه علمای علمه در مورد او بیان کردند:

و عن الأنساب للسمعانی قال أبو حاتم: هو رأس مذهب الرافضة؛ و قال الدارقطني: أبو الصلت كان خبيثا رافضيا، و قال: روی عن جعفر بن محمد عن آباءه عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: الإيمان إقرار بالقول و عمل بالجوارح - الحديث، و هو منهم بوضعه لم يحدث به إلا من سرقه منه، فهو الابتداء في هذا الحديث، و حكى أنه قال: كلب للعلوية خير من جميع بني أمية، قبيل: فهم عثمان؟ فقال: فهم عثمان

سمعانی در انساب در مورد ایشان گفته است: «آیه رأس مذهب الرافضة» او رئیس مذهب رافضه است و این نشان می - دهد که کلام در علمی بودن ایشان صحیح نیست.

دارقطنی می گوید: شنیدم از ابا الصلت پرسیدند نظرتان در مورد امویان چیست؟ گفت که سگی که در خانه علویین می نشیند از تمام بنی امیه بهتر است، به او گفتند: در بین آن ها عثمان است، پس گفت: عثمان در بینشان است. علمه از او خیلی ناراحت هستند و یک چنین کسی نمی تواند علمی باشد. به نظر ما ایشان هم فوق وثاقت است لذا روایت از نظر سند هیچ اشکالی ندارد.

ادامه بررسی شخصیت هروی:

در بیان شواهد علمی نبودن عبدالسلام هروی؛ دو دلیل را آوردیم. بعضی گویا می‌خواهند بگویند که وثاقت ایشان مورد اختلاف است، ولی ظاهراً مورد اختلاف نیست و اگر اختلافی باشد در اعتقادات و مذهب او است که به نظر ما در آن هم اختلافی نیست. ولی در وثاقت و اعتبار ظاهراً بین شیعه و حتی عامه (مگر نادر از عامه که خودشان اعتبار ندارند) معتبر است.

اما در مورد مذهب که گفته شده است علمی مذهب است که در بعضی از کتاب‌های شیخ طوسی آمده است، در مقام جواب گفته‌اند که سهو القلم است و او از خواص است.

بعضی هم در مقام توجیه بر آمده‌اند که ایشان یک سنخ روایاتی را نقل می‌کند و در لابلای آن روایات مدح بعضی از خلفا را می‌کند و این را دلیل بر علمی بودن ایشان قرار داده‌اند.

مرحوم کشی نقل می‌کند:

حدثی أبو بکر أحمد بن ابراهیم السنسی، رحمه الله، قال: حدثني أبو أحمد محمد بن سليمان، من العامة، قال: حدثني العباس الدوري، قال: سمعت يحيى بن نعيم، يقول: أبو الصلت تقي الحديث و رأيناہ يسمع و لكن كان شديد التشيع و لم ير منه الكذب. قال أبو بكر: حدثني أبو القاسم طاهر بن علي بن أحمد، ذكر أن مولده بالمدينة، قال: سمعت بركة بن الحسن الاسفرائني، يقول: سمعت أحمد ابن سعيد الرازي، يقول: ان أبا الصلت الهروي ثقة مأمون على الحديث الا أنه يحب آل رسول الله صلى الله عليه و آله و كان دينه و مذهبه^۱.

محمد بن سليمان گفته است او از عامه است و عباس دوری گفت: از يحيى بن نعيم (معین) شنیدم که می‌گوید: ابو الصلت تقي الحديث است و ما ایشان را دیده‌ایم و ابا صلت شیعه بود و خیلی معتقد بود (این را یک نقطه ضعف می‌شمارند) و از او دروغ دیده نشد.

احمد بن سعيد راضی می‌گوید: ابا صلت هروی، ثقة و در نقل حدیث مامون است، مگر اینکه او آل رسول الله ﷺ را دوست داشت، و این دین و مذهبش بود. این را عیب می‌دانند، ولی اگر مثل ابن حزم اندلسی اعتقاد به املت کل امویین داشته باشد آن مشکل ندارد، ولی اینکه حب اهل بیت ﷺ را دارد مشکل دارد.

ذهبی می‌گوید: «انه خدام علی بن موسی الرضا عليه السلام شیعی متهم» متهم است به شیعی. تشیع را گناهی می‌بینند که طرف به آن متهم است. او در سال ۲۳۶ هم فوت شده است.

جعفی از طرفداران شجره ملعونه است، می گوید: «انه رافضی خبیث»

دار قطنی می گوید: رافضی متهم.

سمعانی از ابو حاتم نقل می کند: انه رأس مذهب الرافضة.

ابو صلت هروی یک فرد معمولی نبوده است. خادم امام رضا علیه السلام بوده است.^۱

پس عامه نظر منفی نسبت به اقوال ایشان و اخبارش ندارند، و اگر با او مشکلی دارند نسبت به عقیدمش است.

۳. نظر مرحوم نجاشی:^۲

الهروی روی عن الرضا علیه السلام ثقة صحيح الحديث. له كتاب وفاة الرضا علیه السلام.

هروی از امام رضا علیه السلام روایت می کرد و ثقة و صحيح الحديث است و کتاب وفات رضا علیه السلام برای او است.

روش مرحوم نجاشی این است که اگر غیر شیعه بود نقل می کرد.

۴. در کتابهای ما هم نمونه روایت او حکایت از این دارد که واقعا ایشان در محبت اهل بیت علیهم السلام ذوب شده است.

الف. قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي قَالَ عَلِيُّ علیه السلام قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ جَبْرِئِيلُ فَقَالَ صلى الله عليه وآله يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ الْمَقْرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخِدَامُنَا وَ خُدَامَ مَحَبَّتِنَا.^۳

عبد السلام بن صالح هروی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانشان از امیر المومنین علیه السلام که فرمودند: پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله

فرمودند: خلدوند خلقی برتر و گرمای تر از من نزد خود خلق نکرده است، علی بن ابی طالب علیه السلام به پیامبر صلى الله عليه وآله عرض کرد: شما برتر هستید یا جبرئیل؟ پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: خلدوند پیامبران را بر ملائکه مقرب فضیلت داده است، و من را بر تمام

انبیاء برتری داده است، فضل و برتری بعد از من از آن تو است، و ملائکه خادم ما و خادم شیعیان ما هستند.

ب. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَّاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوسِ النَّيْسَابُورِيُّ الطَّارُظِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: ... فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَفَادَاهُ أَرْفَعُ رَأْسِكَ يَا أَدَمُ وَ أَنْظِرْ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَرَفَعَ أَدَمُ رَأْسَهُ فَظَنَرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شِبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ^۴

۱ در شرح حل آیت الله مرعشی نوشته اند که ایشان جزء خلم افتخری حرم بوده است روزهای اول لمسش را ثبت کرده است و افتخر هم می کرد.

۲ رجل لتجلی، ص ۲۴۵

۳ عین أخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۲۶۲

۴ عین أخبار الرضا علیه السلام ج ۱، ص ۳۰۶

عبد السلام بن صالح هروی گوید:

و خدایوند آنچه را در درون آدم گذشته بود، دانست، او را صدا زد که ای آدم! سرت را بلند کن و به پایه عرش بنگر، آدم سرش را بلند کرد و به پایه عرش نگریست و این نوشته را در آنجا یافت: (معبودی جز الله نیست محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب امیر مؤمنان است و همسرش فاطمه سرور زنان جهان است و حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند)

او این سنخ روایات را نقل می کند که عامه در مورد او می گویند: رأس فی الرافضة و شدید المحبة لاهل بیت.

علت متهم شدن هروی به عامی بودن:

۱. اما جهت اینکه بعضی ها ایشان را به عامی بودن متهم کرده اند، این است که بسیار با عامه اختلاط داشت و روایاتشان را نقل می کرد و این اختلاط ایشان با عامه مثل اربلی، سبب شد که بر شیخ طوسی امر مشتبه شود و بفرماید که ایشان عامی است و مرحوم علامه حلی هم ظاهراً در این سهو القلم افتاده اند.

۲. کسانی که حکم به عامی بودن ایشان کردند، نظرشان به این کلام خطیب بغدادی که از احمد بن سبیر نقل می کند: کان عبد السلام یرد علی أهل الأهواء من المرجئة و الجهمیة و الزنادقة و القدریة، و کلم بشر المریسی غیر مرة بحضرة المأمون، و غیره من أهل الکلام. و فی کل ذلك کان الظفر له. و کان یرفع کلام الشیعة، فناظرته فی ذلک لاستخراج ما عنده فلم اراه یفرط. و رأیته یقدم أبا بکر و عمر، و یرحم علی و عثمان، و لا یذکر اصحاب النبی إلا بالجمیل. و سمعته یقول: هنا مذهبی اللّٰی اذین لله به، إلا ان ثم احادیث یرویها فی المثالب، و سألت إسحاق ابن یراهیم عن تلك الأحادیث، و هی احادیث مرویة، نحو ما جاء فی أبی موسی و ما روی فی معاویة، فقال: هذه احادیث قد رویت، قلت: فنکره کتابها و روایتها، و الروایة عن یرویها؟ فقال: أما من یرویها علی طریق المعرفة فلا أکره ذلک، و أما من یرویها دیانة و یرید عیب القوم فانی لا أری الروایة عنه.

عبد السلام با مرجئه، جهمیه، زنادقه و قدریه بحث می کرد، چندین بار با بشر مرسی^۱ و غیر او از اهل کلام نزد مأمون بحث کرد و در تمام آن پیروزی با او بود. و معروف بود که تخصص ایشان کلام شیعه است، با او بحث کردم تا بینم عقائد شیعه چیست، نمی ترسید و حرفها را می گفت، و دیدم او را که ابوبکر و عمر مقدم می کرد، و بر علی و عثمان ترحم می کرد، و از همه ی صحابه به خوبی یاد می کرد. و شنیدم می گفت: دین من این است مگر اینکه یک سری روایات در تنقیص بعضی نقل می کرد.

از اسحاق بن ابرهیم پرسیدم نظرت در مورد این احادیث چیست؟ و آن احادیثی در تنقیص ابو موسی اشعری و در تنقیص معاویه بود. گفت: این احادیثی است که نقل شده، گفتم اینها را می نویسی و نقل می کنی؟ گفت: کسی که به

۱ بشر مرسی از آزاد شمه ای آل زید بن خطاب (برادر عمر بن خطاب) است پدر او بیهودی بود و لو تفکرت عجیبی دارد برای شرح حل و رجوع شود سیر اعلام النبلاء ج ۱۰، ص ۲۰۰

عنوان علم نقل کند پس آن را کراهت ندارم و اما اگر به عنوان دین نقل کند و عیب قوم را اراده کرده باشد، من از او روایت نقل نمی‌کنم.

پس طبق حرف سیار مشکل ایشان تنقیص شده ولی ایشان علمی است. و این منشأ اشتباه شیخ الطائفه شده است.

۳. روایت دیگری که منشأ اتهام ایشان شده، اینکه ایشان نقل می‌کند:

و عن البرقانی، عن الزبیبی، عن القطنان، عن أبي الصلت، عن ابن نمير، عن سفیان، عن شريك، عن أبي إسحاق، عن زيد بن تبيع، عن حذيفة، قال: ذكرت الإمارة - أو الخلافة - عند النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فقال: إن وليتموها أبا بكر وجدتموه ضعيفا في بدنه قويًا في أمر الله، و إن وليتموها عمر وجدتموه قويًا في أمر الله قويًا في بدنه، و إن وليتموها عليًا وجدتموه هاديا مهديًا يسلك بكم على الصراط المستقيم^١

حذیفه گفت: نزد پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از خلافت و امارت سخن به میان آمد، پس فرمود: اگر ابو بکر را خلیفه قرار دهی، او را در امر خداوند قوی و از جهت جسمی ضعیف می‌یابی و اگر عمر را بر این کار بگماردی او را قوی و امین می‌یابی، و اگر علی را امیر قرار بدهی، او را هدایت کننده هدایت شده می‌یابی و شما را به سوی راه راست می‌برد.

این یکی از روایاتی است که ایشان نقل می‌کند و این روایت ابو بکر و عمر را تأیید می‌کند و دلالت التزامی دارد که این‌ها باید باشند و این منشأ اشتباه شده است. البته این دو روایت را خطیب بغدادی از احمد بن سیار نقل می‌کند.

آقای تستری می‌فرماید:^۲

إِلَّا أَنْ قَوْلَهُ ذَاكُ وَرَوَيْتَهُ تَلْكَ كَأَنَّ نَهْيَهُ؛ فَقُلَّ الْخَطِيبُ عَنِ الْبِرْقَانِيِّ، قَالَ: حَكَى لَنَا أَبُو الْحَسَنِ الدَّارَقُطْنِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا الصَّلْتِ يَقُولُ: كَلْبٌ لِلْعُلُوْبَةِ خَيْرٌ مِنْ جَمِيعِ بَنِي أُمِيَّةٍ، قَبِيلٌ: فَهَيْمُ عَثْمَانَ؟ فَقَالَ: فَهَيْمُ عَثْمَانَ!^٣ وَ لَنَا ضَعْفُهُ الْعَامَّةُ. وَ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجَوْزْجَانِيِّ، قَالَ: كَانَ أَبُو الصَّلْتِ زَانِعًا عَنِ الْحَقِّ مَائِلًا عَنِ الْقَصْدِ^٤.

هذا، و روى العيون فى باب ما جاء عن الرضا - عليه السلام - فى الإيمان - عن محمد بن عبد الله بن طاهر، قال: كنت واقفا عند رأس أبي، و عنده أبو الصلت الهروى و إسحاق بن راهويه و أحمد بن محمد بن حنبل؛ فقال أبى: ليحدثنى كل واحد منكم بحديث، فقال أبو الصلت الهروى: حدثنى على بن موسى الرضا عليه السلام - و كان و الله رضى كما سمى - عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن على، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه الحسين بن على، عن أبيه على بن أبى طالب - عليهم السلام - قال: قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - «الإيمان قول و عمل» فلما خرجنا قال أحمد بن محمد بن حنبل: ما هذا الإسناد؟ فقال له أبى هذا سعوط المجانين إذا سعط أفاق^٥. و روى عن أبى حاتم (بعد أن نقل رواية داود

١ تریخ بغداد ج ١، ص ٤٧

٢ قهوس الرجل ج ٦ ص ١٦٢

٣ تریخ بغداد ٥١

٤ تریخ بغداد ج ١، ص ٥١

٥ عین أخبار الرضا علیه السلام ج ١، ص ٢٢٨

بن سلیمان عن الرضا عن آباءه - عليهم السلام - عن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَنَّ الْإِيمَانَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَمَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ قَالَ: وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ عَنِ الرِّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ، قَالَ أَبُو حَاتِمٍ: لَوْ قُرِئَ هَذَا الْإِسْنَادُ عَلَى مَجْنُونٍ لِرَأَى!

این قول و روایت او از باب تقییه بوده است، چون ایشان گاهی صریح حرف می‌زند می‌گوید: کلب علویه بهتر از جمیع بنی امیه است. گفتیم: عثمان هم در بین آنها است، بله در بین آنها عثمان است. لذا اگر کسی ایشان را تضعیف می‌کند از این بابت است.

ابراهیم بن یعقوب جوزجانی^۲ می‌گوید: ابو صلت منحرف از حق بود (حق اینجا یعنی «اموین» ایشان از امویین منحرف بوده است).

عیون اخبار جریانی را نقل می‌کند: محمد بن عبدالله بن طاهر می‌گوید: نزد پدرم ایستاده بودم ابوصلت هروی و اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل هم ایستاده بودند پدرم گفت: هر کدام یک حدیث بخوانید، پس ابو الصلت هروی گفت: امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از قول پدران بزرگوار خود از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل فرمودند که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ایمان عبارت است از معرفت و شناخت قلبی، اقرار با زبان و عمل با اعضاء و جوارح، پس چون از بین ما رفت، احمد بن حنبل گفت: این چه سندی است؟! (خود احمد احادیثش از اصم و اکرمه و ضحاک و مانند اینها بوده است) پدرم گفت: این دارویی برای بیماران است که اگر این اسم‌ها بر اینها خوانده شود خوب می‌شوند.

مرحوم خوبی می‌فرماید:^۳

بقی هنا شيء و هو أن عبد السلام بن صالح أبا الصلت لا إشكال في وثاقته و لعلها من المتسالم عليه بين المؤلف و المخالف و لم يضعفه إلا الشاذ من العامة كالجعفي و العقيلي قال ابن حجر في تقريره: عبد السلام بن صالح بن سليمان أبو الصلت الهروي مولی قریش نزل نيسابور صدوق له مناكير و كان يتشيع و أفرط العقيلي، فقال: كذاب، إنما الإشكال في مذهبه فالمشهور و المعروف تشيعه و هو ظاهر عبارة التجاشي لكن عرفت من الشيخ أنه عامی و الظاهر أنه سهو من قلمه الشريف فإن أبا الصلت مضافا إلى تشيعه كان مجاهرا بعقيدته أيضا و من هنا تسالم علماء العامة على أنه شيعي صرح بذلك ابن حجر و غيره.

و او عبد السلام بن صالح أبا صلت هیچ اشکالی در وثاقت او نیست و شیعه و سنی ایشان را قبول دارند و او را تضعیف نکرده است مگر شاذ از علمه مانند: جعفی و عقیلی (و مثل ابراهیم یعقوب جوزجانی) و ابن حجر فی تقریبش گفته است:

۱ عیون اخبار الرضا - علیه السلام - ج ۱ ص ۲۲۷ - ۲۲۸.

۲ اوسنی لیست که به تمام معنی کلمه سقط است که فسد تمام وجود او را گرفته و خود اهل سنت از او تراحتند که چقدر نسبت به اهل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ زویه دارد و چقدر به اهل و شیعیان او جسارت

می‌کند.

۳ معجم رجال الحديث ج ۱ ص ۱۷

«عبد السلام بن صالح بن سلیمان ابو صلت هروی آزاد شده قریش بود که به نیشابور آمد و صادق است و برای او منکراتی است و شیعه بود و عقیلی در مورد او افراط کرده است پس گفته است: او کذاب است».

اشکال در مذهب او است، پس مشهور و معروف شیعه بودن او است، و این ظاهر عبارت نجاشی است، لکن از شیخ هم شناختیم که او عامی است، و ظاهر اینکه آن سهو از قلم شریف ایشان باشد، پس بدرستی که ابا صلت علاوه بر شیعه بودن، همچنین عقاید خود را اظهار می کرده و به همین جهت علمای علمه اتفاق بر شیعی بودن او دارند، و این حجر و غیر او به این مطلب تصریح کردند و آنچه از کشی بیان کردیم، آن را تأکید می کند.

در مورد شیخ در خود معجم آمده و می گوید که نظیر ایشان در تاریخ نیامده است.

نتیجه:

این روایت از نظر سند هیچ مشکلی ندارد. از نظر دلالت هم بیان کردیم که اینها شریک هستند چون قاتل فقط مباشر نیست، راضی هم در لسان شرع جزء قاتلین است. و اگر این را هم نپذیریم گوئیم این عنوان مشیر است به اینکه اینها ناصبی و دشمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هستند.

روزی ام السلمه بعضی ها را احضار کرد (چون شنیده بود که بعضی کنار زرم به امیرالمومنین علیه السلام جسارت و سب می کنند) و گفت: کدامین از شما به خدا فحش می دهد؟ گفتند: کسی نبوده. گفت: کدامین از شما به رسول خدا فحش می دهد؟ گفت: کدامین از شما به علی فحش می دهد؟ گفتند: ما. گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کسی که سب علی کند مرا سب کرده است و هر کسی مرا سب کند خدا را سب کرده است.

حضرت ام سلمه ام المومنین می خواست استدراج کند و می خواست از ایشان اقرار بگیرد که اینها (نعوذ بالله) امیر المومنین را سب کردند و می خواست این قاتله را برای آنها بگوید: شما اشتباه نکنید، علی بن ابی طالب را سب نکردید بلکه شما خدا را سب کردید.

پس اینکه در این روایت بیان می کند که امام ذریه قاتلین امام حسین علیه السلام را می کشد به جهت این است که اینها ناصبی هستند و نواصب یعنی کسانی که خداوند و پیامبر او را سب می کنند و حکم سب کننده پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در فقه قتل است.

ذهبی در تاریخ الاسلام در شرح حال ادھم بن محرز نقل می کند^۱

قال هشيم، عن أبي ساسان، حدثني أبي الصيرفي: سمعت عبد الملك بن عمير يقول: أتيت الحجاج وهو يقول لرجل: أنت همدان مولى علي؟ فقال: سببه، قال: ما ذاك جزاؤه مني، رباني وأعتقني، قال: فما كنت تسمعه يقرأ من القرآن؟ قال: كنت أسمعه في قيامه وقوده و ذهابه و مجيئه يتلو: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً عَرَّ

۴۴ الآیة . قال: فأبرأ منه. قال: أما هذه فلا سمعته يقول: تعرضون على سبي فسبوني، و تعرضون على البراءة مني، فلا تبرءوا مني فإني على الإسلام. قال: أما ليقومن إليك رجل يبرأ منك و من مولاك، يا أدهم بن محرز قم فاضرب عنقه، فقام يتدحرج كأنه جعل، و هو يقول: يا ثارات عثمان، فما رأيت رجلاً كان أطيب نفساً بالموت منه، فضر به فندر رأسه . إسناده صحيح.

عبدالملك بن عمير^۱ می گوید: نزد حجاج آمدم و دیدم که حجاج به یک نفر از طائفه‌ی همدان می گوید: تو دوستار علی هستی؟ گفت: بله گفت: همین الان دشنامش بده. گفت: این جزای او از طرف من نیست، کوچک بودم علی مرا بزرگ کرد، عبد بودم، آزادم کرد. گفت: آیا علی قرآن را می خواند؟ گفت: بله گفت: چه از قرآن می خواند؟ گفت: همیشه قرآن می خواند و این آیه را می خواند « پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی از نعمتها را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شد گردیدند ناگهان اگر بیان آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند» گفت: از او بیزاری بجوی. گفت: اما بیزاری نمی جویم، گفت: چرا؟ گفت: شنیدیم که امام علیه السلام می فرماید: از شما خواهند خواست که به من دشنام دهید، و از شما می خواهند که از من بیزاری بجوئید پس بیزاری نجوئید، پس بدرستی که من بر اسلام هستم، (برأت از علی علیه السلام برأت از اسلام است در زیارت امام هادی علیه السلام می فرماید: اشهد انک دین الله القیوم، و صراطه المستقیم)

حجاج گفت: الان کسی را می فرستم که تو را بکشد که از تو و مولای تو تبری می جوید، ای ادهم بن محرز بلند شو، گردن او را بزنی، پس با حالت افتخار بلند شد و با حالت ورجه ورجه می گفت: ای لثارات عثمان و همینطور طرف او می رفت، پس مردی را از او آرام تر نسبت به مرگ ندیدم، و تا به او رسید ضربهای زد و سرش را از تن جدا کرد. این ادهم بن محرز قاتل امام حسین علیه السلام نبود اما روحیاتش حکایت از این دارد که دست کمی از قتله ندارد و شریک است.

پس روایت امام رضا علیه السلام از نظر سندی مشکلی ندارد و از نظر دلالتی هم اشکالی به نظر نمی رسد چون اینها که راضی به کار گذشتگان خود هستند، شریک در قتل هستند و یا اشاره به این دارد که اینها ناصبی هستند.

۱ او کسی است که وقتی که سفیر امام حسین علیه السلام را پرت کردند و او افتله بود و دست و پامی زد جلورفت و سرش را جدا کرد، به او گفتند این چه کردی پود کردی؟ گفت می خولستم

بحث ما بررسی روایاتی بود که مفادش این است که در دوران حکومت امام زمان علیه السلام احکام جدیدی مطرح می‌شود. روایت دیگری که در این باب مطرح است، روایتی است که مفادش این است که در دوران ظهور در معاملات سود و ربح حرام است، البته بحث ربا مراد نیست و آن از اول حرام بود. آنچه از روایت ظاهر می‌شود این است که در معاملات نباید جنسی را که می‌خواهد بفروشد سود بگیرد و این در دوران امام زمان علیه السلام حرام است.

روایت هشتم

الف) متن روایت

و- رَوَى أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ التَّخَمِيَّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ الْوَقَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ مَنْ كَانَ بِالرَّهْنِ أَوْ تَقَّ مِنْهُ بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ فَقَالَ ذَلِكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَقَامَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ قُلْتُ فَأَلْخَبِرُ الَّذِي رَوَى أَنَّ رِيحَ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ رِيًّا مَا هُوَ قَالَ ذَاكَ إِذَا ظَهَرَ الْحَقُّ وَقَامَ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ وَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَبِيعَ مِنَ الْآخِ الْمُؤْمِنِ وَيُرِيحَ عَلَيْهِ^۱

علی بن سالم می‌فرماید که از پدرم شنیدم که گفت: از امام صادق علیه السلام از خبری که روایت شده که کسی که اعتمادش بر رهن و گرو بیش از اعتمادش بر مومن باشد پس من از او بری هستم، پس فرمودند: این در زمانی است که حق ظاهر - شود و قائم ما اهل بیت قیام کند، گفتیم: پس خبری که روایت شده که ریح مومن بر مومن ربا است (نباید سود بگیرد)، معنای این خبر چیست؟ پس فرمودند: این در زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل بیت قیام کند و اما امروز اشکالی ندارد که به برادر مومنش بفروشد و سودی هم بگیرد.

مفاد این روایت حرمت گرو در معاملات یا حرمت سود در معاملات در دوران امام زمان علیه السلام است. ظاهراً آنچه که در این روایت مطرح بوده است ارتکازی بوده که کسی که اعتمادش بر رهن و گرو بیشتر از اعتمادش بر مومن باشد مومن نیست.

این روایت در سه کتب از کتب اربعه آمده است.

ب) منابع روایت:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳، ح ۴۱۱۹
۲. التهذیب شیخ طوسی، ج ۷، ص ۱۷۸ باب ۱۵ ح ۴۲، به همان نص و سند فقیه با کمی اختلاف فیه: ذاک ربا ما هو و فیه: عن عمه علی بن الحسین بن یزید

۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳

آیا دوران امام زمان علیه السلام همه‌ی مردم پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام خواهند شد؟ یعنی نه تنها اینکه وحدت دین می‌شود بلکه وحدت مذهب هم می‌شود؟ البته این مسأله است چون مذهب تشیع همان دین مبین اسلام است. «ان الدین عند الله الاسلام» یعنی همان دینی که تکمیل آن به ولایت است.

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ... فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَجَبِيهِ فَرُيَسِيرٍ وَ يَسْتَعْمَلُ عَلَى مَكَّةَ ثُمَّ يَسِيرُ فَيَبْلُغُهُ أَنْ قَدْ قُتِلَ عَامِلُهُ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُ الْمُقَاتِلَةَ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا يَعْنِي السَّيِّئَ ثُمَّ يُطَلِّقُ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ الْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّهِ وَ لَا يُسَمِّي أَحَدًا حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَيْدَاءِ فَيُخْرِجُ إِلَيْهِ جَيْشَ السُّفْيَانِيِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ الْأَرْضَ فَيَأْخُذُهُمْ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ...^۱ فَيَدْخُلُ الْمَدِينَةَ ثُمَّ يُطَلِّقُ فَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ الْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّهِ...

مرحوم عیاشی این روایت را در تفسیر خود نقل می‌کند و در تفسیر قمی هم به همان متن عیاشی با اندک اختلاف نقل شده است و سند آن نیز مشکلی ندارد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: برای صاحب این امر غیبتی است...

پس از مکه شروع می‌کند پس مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کند، پس تعداد کمی او را اجابت می‌کنند و یک نفر را از طرف خودشان در مکه قرار می‌دهند پس از مکه خارج می‌شوند پس به حضرت خبر می‌رسانند که عامل ایشان را کشته‌اند، پس به سوی آن‌ها بر می‌گردند و آن کسانی که در این فتنه دست داشتند را می‌کشد و بیش از این نیست یعنی^۲ اسیر نمی‌گیرد سپس سخنرانی می‌کنند پس مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر و ولایت علی بن ابی طالب و برائت از دشمنان او دعوت می‌کند.^۳ و اسم کسی را نمی‌برد. تا اینکه به بیداء می‌رسند که لشکر سفیانی به قصد او خروج می‌کند، پس خداوند زمین را امر می‌کند پس لشکر سفیانی به زمین فرو می‌رود.

پس وارد مدینه می‌شود پس مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبر و ولایت علی بن ابی طالب و برائت از دشمنان او دعوت می‌کند. طبق این روایت امام زمان علیه السلام مردم را به ولایت امیر المومنین علیه السلام و برائت از دشمنان ایشان دعوت می‌کند.

آیا در کل عالم این دعوت انجام می‌گیرد یا این دعوت مخصوص به مکه و مدینه است؟ ظاهر این روایت حجاز است و ایشان در مکه و مدینه این درخواست را دارند. اگر دعوت به ولایت امیر المومنین علیه السلام عام باشد که ظاهر آن نیز همین است، همه باید مومن باشند و غیر مومن نمی‌ماند، در این صورت «ریح المومن علی المومن» معنای آن این می‌شود که به طور کلی بازار اسلامی در دوران ظهور امام زمان علیه السلام منهای سود است و اگر بیشتر از مخرج بگیرد، حرام است. اما اگر

۱ تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۵۶

۲ «یعنی لسی» معلوم نمی‌باشد که بین امام است یا رأی

۳ این دو دعوت معلوم می‌شود که لعل مکه با اینکه دعا دارند که از اهل سنتی، زیر پر سنت هم نمی‌روند لذا برای بار دوم هم باید غیر را ببینند و هم از سقیفه بی‌زاری بچینند

بگوییم این دعوت در مکان خاص است، جایی است که بیشتر اظهار عداوت می‌کردند پس غیر مومنی هم وجود دارد که در این صورت معنای آن این نیست که بازار منهای ریح باشد بلکه معنای آن این است که اگر در بازار خریدار مومن باشد از او نباید سود گرفت. ولی ظاهر مطلب این است که دعوت عام است و همه باید مومن باشند، در نتیجه کلا اقتصاد و بازار مهدوی عجلایه بدون سود است.

نتیجه:

در ارتباط با متن اگر گفتیم که همه مومن هستند لازم‌آش این است که سود از بازار حذف می‌شود و اگر گفتیم که غیر مومن (اهل کتاب و...) هم هستند، ریح بر آنها ایرادی ندارد.

(د) بررسی سند روایت هشتم

أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ،

سند تهذیب نیز همین است با این تفاوت که نخعی از علی بن حسین بن یزید نوفلی نقل می کند. ظاهراً سند مشکل دارد، علی بن سالم مشکل دارد، سالم، سالم نیست. موسی بن عمران نخعی توثیق ندارد، محمد بن جعفر اسدی طریقش مشکل دارد، یعنی ما نمی توانیم سند را صحیح بدانیم. حال طبق همان سند فقیه حرکت می کنیم.

الحسین بن یزید النوفلی

مرحوم مامقانی می فرماید:

عَدَّةُ الشَّيْخِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي رَجَالِهِ مِنْ أَصْحَابِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِلًا: الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدِ النَّخَعِيِّ، يَلْقَبُ بِ: النَّوْفَلِيِّ. وَ قَالَ فِي الْفَهْرَسْتِ: الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ، لَهُ كِتَابٌ، أَخْبَرْنَا بِهِ عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي الْمَفْضَلِ، عَنْ ابْنِ هِطَّةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْهُ. انتهی

و قال التجاشي: الحسين بن يزيد بن محمد بن عبد الملك النوفلي، نوفل النخع، مولا هم كوفي، أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ، كان شاعرا أديبا، و سكن الرى و مات بها. و قال قوم من القميين: إنه غلا في آخر عمره، و الله أعلم. و ما روينا له رواية تدل على هذا، له كتاب التَّهْذِيبِ، أَخْبَرْنَا ابْنَ شاذَانَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ النَّوْفَلِيِّ، بِهِ. وَ لَهُ كِتَابُ السَّنَةِ. وَ مِثْلُهُ .. إِلَى قَوْلِهِ: وَ اللَّهُ أَعْلَمُ، فِي الْقِسْمِ الثَّانِي مِنَ الْخُلَاصَةِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ التَّجَاشِيُّ: وَ مَا رَأَيْنَا لَهُ رِوَايَةَ تَدُلُّ عَلَى هَذَا. وَ أَمَا عِنْدِي تَوْقُفٌ فِي رِوَايَتِهِ، لِمَجْرَدِ مَا تَقَلَّهَ عَنِ الْقَمِيِّينَ، وَ عَدَمِ الظَّفَرِ بِتَعْدِيلِ الْأَصْحَابِ لَهُ. انتهی

و ذكره ابن داود تارة: فِي الْقِسْمِ الْأَوَّلِ، وَ لَقَّبَهُ بِ: الْمُتَطَلِّبِ النَّوْفَلِيِّ، وَ نَسَبَ إِلَى رِجَالِ الشَّيْخِ أَنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: رَوَى عَنِ السُّكُونِيِّ، مَهْمَلٌ. انتهی. وَ أُخْرَى: فِي الْقِسْمِ الثَّانِي، وَ نَقَلَ عَنِ الْكَشِّيِّ أَنَّهُ رَمَى بِالْعَلْوِ، ثُمَّ هَلَّ عَنِ التَّجَاشِيِّ عَدَمَ رِوَايَةِ رِوَايَةَ لَهُ تَدُلُّ عَلَيْهِ. وَ هَلَّ فِي التَّكْمَلَةِ عَنِ شَرْحِ التَّهْذِيبِ أَنَّهُ قَالَ: إِنْ ضَعَفَهُ أَظْهَرَ مِنْ أَنْ يَذْكَرَ. ثُمَّ اعْتَرَضَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ: وَ لَا أَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ أَخَذَ هَذَا الضَّعْفَ، مَعَ ادِّعَائِهِ الْوُضُوحَ. انتهی.

و أقول: قد ذكرنا غير مرة أن رمى القدماء رجلا بالعلو لا ينبغي الاعتناء به؛ لأن جملة مما هو الآن من ضروريات المذهب كانوا يعدونها غلوا، مع أن الغلو في آخر عمره غير مضر في رواياته التي رواها حال الاستقامة، كما أوضحناه في مقدمة الكتاب. مع أن

غلوه لم یطلق به إلا النجاشی نقلًا عن قوم من القمیین، مشیرا إلى توقّفه فیہ، بقوله: والله أعلم، و برّدّه له بعدم وجدان روایة له تدلّ علی غلوّه، و عدم الوجدان دلیل عدم الوجود .. و حیثند فیعد كون الرجل إمامیا بلا شبهة ألحقه الملائح التي نطقوا فیہ بالحسان، و ذلك ككونه ذا كتاب، و كثير الروایة، و سدید الروایة، و مقبول الروایة، و روایة جمع من القمیین عنه، و إكثارهم من الروایة عنه، فالحق أنّ الرجل من الحسان.

و تضعیفه - كما صدر من بعضهم - لا وجه له، كما لا وجه لإهمال آخرين منهم: الفاضل المجلسی فی الوجیزة آیاه. و لقد أجاد السید الامام، حیث قال: ^۱ و كذلك التوفلی الذی یروی عن السكونی و اسمه: الحسین بن یزید بن محمد بن عبد الملك التوفلی، نوفل النخع، مولاهم الكوفی، أبو عبد الله، فإنه لیس بضعیف اتقافا، قد ذكره الشيخ فی (ست)، و قال: له كتاب عن السكونی. أخبرنا به عدّة من أصحابنا، عن أبی المفضل، عن ابن طهّ، عن أحمد بن أبی عبد الله، عنه.

و ذكره أيضا فی كتاب الرجال فی أصحاب أبی الحسن الرضا علیه السلام من غیر ایراد طعن و غمز فیہ .. إلى أن قال: و بالجملة؛ إنّما التوفلی المجروح بالضعف الحسن بن محمد بن سهل التوفلی .. إلى أن قال: و أما التوفلی هذا صاحب الروایة عن السكونی فلم یقدح فیہ أحد من أئمة الرجال، و ما ینقل عن بعض القمیین ممّا لا یوجب مغمزا فیہ، كما فی كثير من الثقات الفقهاء الأثبات کیونس بن عبد الرحمن .. و غیره، و المحقق نجم الدین بن سعید أبو القاسم مع تتابعه فی الطعن فی الأسانید بالضعف قد تمسک فی المعتر و غیره من كتبه و رسائله و مسائله فی كثير من الأحكام بروایات السكونی و عمل بها، و التوفلی هذا فی الطریق، و كذلك الشيخ و غیره من عظماء الأصحاب قد عملوا بها و اعتمدوا علیها و جعلوها من الموثقات. فإذن هذا الرجل مقبول الروایة و إن لم یكن حدیثه معدودا من الصحاح. و قول العلامة فی (صه): عندی توقف فی روایتہ بمجرد ما نقل عن القمیین و عدم الظفر بتعدیل الأصحاب له خارج عن مسلك الصحة و الاستقامة.

شیخ طوسی رحمته الله در رجالشان او را از اصحاب امام رضا علیه السلام شمرده و می گوید: حسین بن یزید نخعی معروف به نوفلی است. و در فهرست گفته است: حسین بن یزید نوفلی، برای او کتابی است که عدماى از اصحاب ما از آن خبر داده اند، از ابی مفضل از ابن بطه از احمد بن ابی عبد الله از او. ایشان هیچ توثیق و تضعیفی نقل نکرده اند.

اما مرحوم نجاشی فرموده اند: او شاعر و ادیب بود و ساکن ری بود و در ری از دنیا رفت، عدماى از قمی ها گفته اند: او در آخر عمرش غالی شد و الله اعلم. نجاشی نظر قمی ها بر غالی شدن ایشان در آخر عمر را نه تأیید می کند و نه رد می کند. کسی برای ما از روایتی نقل کرده است که دلالت بر غلو او کند. ابن شانان برای او کتاب تقیه نقل کرده است و برای او کتاب سنت است.

علامه حلی در خلاصه حرف نجاشی را نقل کرده و می فرماید: برای او روایتی که دلالت بر غلو او کند، ندیدیم. و اما در روایات نوفلی توقف می کنیم، به جهت مطالبی که نجاشی از قمی ها نقل کرده است و تعدیل هم پیدا نکردیم. (جرح دارد و تعدیل هم ندارد) پس علامه حلی در روایاتش توقف دارد ولی مرحوم نجاشی می خواهد تلویحا می خواهد او را تأیید کند.

۱ مرحوم مقلتی خلاصه بین مرحوم سید دلمدار نقل می کنند و چون استاد متن کمال رولنج را بین و بررسی می کنند لذا در اینجا متن کمال قول سید دلمدار رولنج لسمویه را آوردیم

ابن داوود ایشان را در قسم اول نقل کرده است و فرموده است: او مهمل است. و در قسم دوم هم نقل کرده است و از کشی نقل کرده است که او به غلو رمی شده است، سپس از نجاشی نقل کرده است که چیزی که دال بر غلو داشته باشد ندیدیم. نوه دختری شهید در شرح تهذیب فرموده است: ضعف ایشان روشن تر از این است که ما ذکر کنیم.

صاحب تکمله به ایشان اشکال می‌کند: ضعف را از کجا آوردید، که ادعای وضوح می‌کنید.

گوییم: چندین بار گفتیم که به رمی قدما اعتنایی نیست زیرا خیلی از آنچه امروز از ضروریات مذهب ما است، روزی غلو شمرده می‌شد، استاد ما مطلبی را از صاحب جواهر نقل کردند که فرمودند: اگر یک اعتقادی را قدما یک طور عقیده داشتند و متاخرین طوری دیگر، ملاک حرف متاخرین است. علاوه بر این غلو در آخر عمر او مضر به روایاتی که در حال استقامت و صحت اعتقاد نقل کرده، نیست، همچنان که در مقدمه کتاب توضیح دادیم.^۱ البته ما در جواب دوم ایشان تاملی داریم که از کجا احراز کنیم که این روایات را در حال استقامت نقل کرده است کبری درست ولی شبهه در صغری است. علاوه غلو را فقط نجاشی گفته است، آن هم به نقل از قومی از قومی‌ها، و خود ایشان هم در این نسبت توقف دارد و این از کلمه «و الله اعلم» معلوم است.

البته از کلمات ابن داوود ظاهر می‌شود که کشی هم همین مطلب را نسبت داده است. نقل ابن داوود در کتابش، از کشی که او رمی به غلو شده است. پس اختصاص به نجاشی ندارد کشی هم گفته است. ولی این اشکال حل است زیرا کشی هم از خودشان نمی‌گویند می‌گویند روایت شده است. اتهام به غلو را رد می‌کند و می‌گوید: نیافتیم روایتی که دلالت بر غلو داشته باشد و عدم الوجدان دلیل عدم الوجود. پس بعد بودن ایشان امامی بدون هیچ شبهه‌ای، مدائحی که نسبت به ایشان است، ایشان را به حسان ملحق می‌کند مانند: ایشان صاحب کتاب است، زیاد از ایشان نقل روایت کرده اند، روایاتش محکم است، روایاتش مقبول است، عدلای از قمی‌ها از ایشان روایت نقل کردند، و اکثر روایت قمی‌ها از او، پس حق اینکه ایشان از حسان است. و تضعیف او همچنان که از بعضی صادر شده، وجهی ندارد، همچنان که وجهی برای اهمال دیگران نیست مانند فاضل مجلسی

سید داماد (در رواشح السماویه) می‌فرماید: و همچنین نوفلی که سکونی از او روایت نقل می‌کند، عدم ضعفش مورد اتفاق است و شیخ هم در فهرست فرموده است که ایشان کتاب دارد و طریقتش را هم می‌فرماید و همچنین در کتاب رجال از ایشان نام برده است بدون اینکه ذکر ایراد یا طعنی برای او بکند و بالجمله نوفلی که به ضعف جرح شده است، حسن بن محمد بن سهل نوفلی است، اما نوفلی که از سکونی روایت نقل می‌کند، هیچ کسی نگفته است که او ضعیف است و آنچه از بعضی قمی‌ها نقل می‌شود، قمی‌ها از این قبیل حرف‌ها نسبت به خیلی از ثقات هم زده‌اند. مانند: یونس

بن عبد الرحمان و غیر او. جای تعجب است که مجلسی ایشان را تضعیف می کند با اینکه خودشان با صدوق درگیر است که با این روشی که صدوق پیش می گیرید کسی نمی ماند.

و محقق حلی با اینکه ایشان در طعن اسانید به ضعف خیلی مبالغه و دقت می کند، در معتبر و در غیر آن از کتب و رسائل اش در بسیاری از احکام به روایات سکونی و نوفلی تمسک می جوید و این نوفلی در طریق است. و همچنین شیخ و غیر او از بزرگان اصحاب به روایات او عمل کردند و بر آن روایات اعتماد کردند و آن روایات را از موثقات قرار دلداند. بنابراین روایت ایشان مقبول است اگر چه از صحاح شمرده نشود. و بیان علامه: نزد من توقف در روایت او است به جهت آنچه از قمی ها نقل شده و عدم وجود تعدیل اصحاب برای او، خارج از مسلک و استقامت است.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

قد ذکرت مرارا بأنّ القمیین کانوا سریعی الرمی للرواة بالضعف أو الغلو، و کانوا فی عصر الدعاوی الباطلة مثل التیابة الخاصة، ثم الإمامة، ثم ارتقی بعضهم إلى دعوی الأوهیة، و ربّما مبادرتهم للرمی بالغلوکان بدافع سدّ طریق الاحراف، و إلا کیف یمکن توجيه قول الصدوق بسهوی النبی صلی الله علیه و آله و سلّم مع صراحة الكتاب العزیز بأنّه: ما یُطّبقُ عنّ الهوی إنّ هوَ إلاّ وحیٌ یوحی. و من هنا لا یعتمد علی دعاوی القمیین بالغلو إلاّ بدلیل واضح. حصیلة البحث الإیصاف أنّ الاعتماد علی روایتہ و عدّه حسناً أقلّ ما یوصف به.

ما کرارا گفتیم که قمی ها سریع الرمی به ضعف بودند و در دوران ادعاهای باطل بودند مانند نیابت خاص، امامت الوهیت مبادرت آن ها به رمی به غلو به جهت مسدود کردن راه انحراف و حفظ اساس و اعتقادات شیعه بوده است. و الا چطور امکان دارد توجيه قول صدوق به سهوی النبی و حال اینکه قرآن صراحت دارد که پیامبر از روی هواهای نفسانی کلام نمی گوید و کلام او کلام خلودند و وحی است لذا نمی توانیم دعاوی قمی ها را بپذیریم مگر به دلیل روشن. نتیجه: انصاف این است که اعتماد بر روایت او و حسن شمردنش، کمترین چیزی است که به آن توصیف می شود.

ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی

در مورد ایشان دو اشکال وجود دارد. یکی اینکه خود ایشان توثیق ندارد و اشکال دیگر اینکه طریق صدوق به ایشان مورد اشکال است.

نظر مرحوم خوبی:

و طریق الصدوق إليه: علی بن أحمد بن موسی و الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هاشم المؤدب و محمد بن أحمد السنانی رضی الله عنهم عن أبي الحسین محمد بن جعفر الأسدی الکوفی

۱ تحقیق المقل فی علم الرجال ج ۲۳، ص ۱۵۳

۲ معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۱۵۴ و ۱۶۵

و الطريق غير صحيح لأن مشايخ الصدوق لم يرد فيهم توثيق.

مرحوم خوبی توثیقی برای ایشان نقل نمی کند، و می فرماید: که طرق صدوق به این شخص، علی بن احمد بن موسی، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مودب، و محمد بن احمد سنائی است که اینها از محمد بن جعفر اسدی نقل کرده اند و طریق صحیح نیست چون مشایخ صدوق توثیق ندارند، و اینها مشایخ صدوقند که از اسدی نقل می کنند و اسدی از نوفلی نقل می کند.

پس با وجود حل اشکال نوفلی، باز طریق به سند مشکل دارد.

موسی بن عمران نخعی

موسی بن عمران نخعی راوی زیارت جامعه کبیره است، و ما در صدور این زیارت از معصوم و اینکه سخن معصوم است، شک و تردیدی نداریم، ولی این ملازمه‌ای با توثیق موسی بن عمران نخعی ندارد. یکی از دوستان فاضل ما که ثقة و عادل است، فرمودند: از امام خمینی علیه السلام در مورد زیارت جامعه کبیره سوال کردم فرمودند: سند آن مشکل دارد، ولی قطع به صدور مضمون داریم، و ما در سه جلسه خدمت استادمان (سه نیمه شعبان) در مورد زیارت جامعه سوال می پرسیدیم و ایشان هم همین را فرمودند.

پس اگر نخعی را تضعیف کردیم، هیچ خللی به متن روایت وارد نمی شود. مگر اینکه این مبنی را بپذیریم که هر کسی که نام او در اسناد کامل الزیارات آمده است، ثقة است اما اگر این مبنی را نپذیرفتیم این راوی هم مشکل دارد.

علی بن سالم

همین علی بن ابی حمزه بطائنی است که ما روایت او را قبول داریم، او کسی است که بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه دارد.

سالم

نظر مرحوم یهبهانی به نقل مرحوم خوبی^۱:

ثم إن الوحيد ذكر في التعليقة ما نصه: و حكم جدی رحمه الله باتحاد ابن سالم هنا مع البطائنی السابق فتأمل (انتهی) أقول: إن والد علی بن ابی حمزة و إن كان اسمه سالم إلا أنه غير معروف بهذا الاسم و إنما يعرف بعلي بن أبي حمزة علی أن الشیخ ذکر علی بن ابی حمزة البطائنی قبل هنا بفضل قليل و وصف التانی بالكوفي فكيف يمكن الحكم باتحادهما؟

جد من (مرحوم مجلسی اول) حکم کرد به اتحاد ابن سالم با بطائنی (علی بن حمزه بطائنی) گوئیم: اسم پدر علی بن ابی حمزه، اگر چه اسم او سالم بوده است، مگر اینکه او به این اسم معروف نبوده است و به علی بن ابی حمزه معروف بوده

علاوه بر این که شیخ علی بن ابی حمزه بطائنی را قبل از این ذکر کرده و و دومی را به کوفی بودن متصف کرده است پس چگونه ممکن است که حکم به اتحاد آن دو کنیم.

اگر علی بن سالم همان علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی باشد، به نظر ما روایتش مقبول است اما اگر ایشان نباشد مجهول است. پس علی بن سالم بین اینکه مجهول باشد یا همان علی بن حمزه بطائنی باشد، مردد است. در مورد سالم نیز در کتب رجالی مطلبی نمی‌باشد، لذا این روایت به طریق مرحوم صدوق مشکل دارد، و اشکال آن هم قابل حل نیست. اما در سند تهذیب «عمه علی بن الحسین بن یزید نوفلی» است (سند فقیه «حسین بن یزید نوفلی» بود) که اگر این هم باشد توثیق ندارد و از نظر سند مشکل دارد.

روایت نهم

الف) متن روایت

أَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَسَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُنَّا قَائِمِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السِّفِّ فَإِنَّا جَاءَ صَاحِبُ السِّفِّ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ^۱

شخصی از امام صادق علیه السلام از قائم سوال کرده امام علیه السلام فرمود: همه‌ی ما صفت قیام به امر الله را داریم یکی پس از دیگری تا اینکه صاحب شمشیر بیاید، پس هنگامی که صاحب سیف بیاید به امری (برنامه یا حکومت) غیر آنچه بوده می‌آیند.

ب) منابع روایت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶

۲. الغيبة، مرحوم شیخ طوسی، ص ۴۷۳، ح ۴۹۴ با کمی اختلاف (مختصر بیان می‌کند)

ج) بررسی سند روایت

سند کافی:

أَلْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَسَاءِ (حَسَنُ بْنُ زِيَادٍ) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ (سَالِمُ بْنُ مَكْرَه) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

سند الغيبة:

عَنْ فَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (وَشَاءٍ) عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام

حسین بن محمد اشعری

ایشان همان «حسین بن محمد قمی» است که توثیق خاصی ندارد ولی ۸۵۹ روایت در کتب اربعه دارد اما طبق مبنای ما کسی که قریب هزار روایت در کتب اربعه داشته باشد را نمی‌توان گفت که توثیق نشده است.

معلی بن محمد

ایشان همان «محمد بن معلی بصری» است و ۷۱۲ روایت در کتب اربعه دارد. مرحوم خوبی ایشان را توثیق کرده‌اند.^۲

حسن بن زیاد (وشاء)

مرحوم خوئی از نجاشی نقل می‌کند: ^۱ «من وجوه الطائفة»، این عبارت خود توثیق است.

۱ الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶

۲ معجم رجال حدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۸

احمد بن عاَئذِ احمسی

نظر مرحوم نجاشی: ۲

مولی ثقة کان صحب ابا خدیجة سالم بن مکرم و أخذ عنه و عرف به و کان حلالا (شیرج، شغل روغن کنجد فروشی).

مرحوم علامه حلی و ابن داوود ایشان را در قسم اول نقل کرده‌اند و او را توثیق کردند

و در الوجیزة، بلغة و مشترکات کاظمی و طریحی هم توثیق شده است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ان من امعن النظر فی ترجمة الرجل و روايته ایقن بوثاقته فهو ثقة من دون غمز فیه.

کسی که شرح حال ایشان را نگاه بکند، یقین به وثاقت او پیدا می‌کند پس او هیچ تأملی ثقة است.

مرحوم مامقانی هم ایشان را به توثیق بزرگان، توثیق کردند^۳

مرحوم خوبی هم همان حرف نجاشی را نقل کرده‌اند.

پس ایشان مشکلی ندارد و طریق او نیز مشکلی ندارد و روایات ایشان هم بیش از ۶۳ روایت است.

سالم بن مکرم (ابو خدیجه)

مرحوم نجاشی می‌گوید: ثقة ثقة.

گفته‌اند که چون امام علی (ع) می‌خواستند از مدینه به مکه تشریف ببرند سالم بن مکرم جمال امام (ع) بوده است. ولی ظاهرا یک سری اعتقادات غلطی هم در کوفه داشته است و جزء گروه ابوالخطاب و اباحه‌گری‌ها بوده است. آنها گروهی بودند که همه چیز را مباح می‌دانستند، از طرف حکومت به آن‌ها در مسجد حمله کردند و همه آنها را کشتند جزء ایشان که خود را در لابلای کشته‌ها انداخته بود و نجات پیدا کرد.

سالم بن مکرم روایات متعددی دارد و توثیق شده است. بعضی که تأملی در وثاقت ایشان دارند به جهت تشابه اسمی او با رواجنی است که او هم ابو خدیجه است و مشکل دارد.

مرحوم کشی نقل می‌کند: ۴

و روی الکشی: عن محمد بن مسعود، قال: سألت أبا الحسن علی بن الحسن، عن اسم أبي خدیجة؟ فقال: سالم بن مکرم، قتلته له: ثقة؟ فقال: صالح، و کان من أهل الکوفة، و کان جمالا. و ذکر أنه حمل أبا عبد الله علیه السلام من مکه إلى المدینة. و

۱ معجم رجال الحديث ج ۵ ص ۲۲ و ۷۲

۲ رجل النجاشی، ص ۹۹

۳ تنقیح لمقال، ج ۶

۴ تنقیح لمقال فی علم الرجال ج ۳، ص ۹۸

كان سالم من أصحاب أبي الخطاب، وكان في المسجد يوم بعث عيسى بن موسى بن علي بن عبد الله بن العباس - وكان عامل المنصور على الكوفة - إلى أبي الخطاب، لما بلغه أنهم قد أظهروا الإباحات، ودعوا الناس إلى نوبة أبي الخطاب، وأنهم يجتمعون في المسجد، ولزموا الأساطين، يرون الناس أنهم قد لزموا للعبادة، وبعث إليهم رجلا قتلهم جميعا، فلم يفلت منهم إلا رجل واحد، وأصابته جراحات، فسقط بين القتلى يد فيهم، فلما جنه الليل خرج من بينهم، فتخلص، وهو أبو سلمة سالم بن مكرم الجمال الملقب ب: أبي خديجة، فذكر بعد ذلك أنه تاب، وكان ممن يروى الحديث. انتهى.

محمد بن مسعود گوید: از ابو الحسن علی بن حسن بن فضال در مورد اسم ابو خدیجه سوال کردم؟ گفت: سالم بن مكرم، گفتیم: او ثقة است؟ گفت: صالح است، و او از اهل کوفه بوده و جمال بود. و امام صادق عليه السلام را از مکة به مدینه همراهی کردند.

سالم از اصحاب ابو الخطاب بود، و او روزی که عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس (او عامل منصور در کوفه بود) نیرو به سوی ابو الخطاب فرستاد، در مسجد بود

چون به او رسیده بود که آن‌ها اظهار اباحه‌گری می‌کنند، و مردم را به نبوت ابو الخطاب دعوت می‌کنند و آن‌ها معمولا در مسجد اجتماع می‌کنند، به نوعی نفاق هم داشتند. کنار ستون‌ها می‌ایستادند و منافقانه عبادت می‌کردند، ولی دنبال نشر اعتقادات فاسد خودشان بودند. پس کسی را فرستاد و او همه‌ی اینها را کشتند، این یک نفر خود را نجات داد جراحات بسیاری به او رسید، او بین کشته‌ها افتاد و خیال کردند که این هم کشته شده است. وقتی که شب شد فرار کرد و این همان سالم بن مكرم جمال ملقب به ابو خدیجه بود. پس ذکر شده که او بعد از این واقعه توبه کرد و جزء راویان حدیث شد. (عقائدش را بر امام عرضه کرد و امام هم تصحیح عقائد کرد.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و قد مضى في ترجمة: خالد البجلي روايته عن أبي سلمة الجمال: أن خالدا عرض على أبي عبد الله عليه السلام عقيدته في الله و النبي صلى الله عليه و آله و الأئمة عليهم السلام، و تصحيحه عليه السلام عقيدته. فإن روايته لذلك تكشف عن اعتقاده بما اعتقد به خالد. و عنه العلامة في الخلاصة في القسم الثاني، و نقل تضعيف الشيخ إياه في الفهرست، ثم نقل عنه توثيقه في موضع آخر، ثم نقل عبارة الكشي إلى أبي الخطاب، و لم يشر إلى باقي ما ذكره الكشي المتضمن لتوثيقه، ثم نقل توثيق التجاشي إياه، ثم قال: و الوجه عندى التوقف فيما يرويه لتعارض الأحوال فيه. انتهى و أفرط ابن داود حيث عدّه في القسم الثاني، و اقتصر على نقل التضعيف في الفهرست من دون إشارة إلى توثيق التجاشي و الشيخ رحمه الله في موضع آخر و تقيح المقال: أن للأصحاب في الرجل أحوالا:

أحدها: الضعف - و قد سمعته من الشيخ في الفهرست، و ابن داود - نظرا إلى كونه من أصحاب أبي الخطاب.

ثانها: أنه ثقة؛ و هو صريح ما سمعته من التجاشي، مع تكرير الثقة، و به جزم السيد الداماد قدس الله سره حيث قال - فيما حكى عنه - أبو خديجة سالم بن مكرم، قد اختلفت الأقوال فيه، و الأرجح عندي فيه الصلاح - كما رواه الكشي - و الثقة كما حكم به الشيخ رحمه الله في موضع، و تبهما الميرزا في المنهج، حيث قال: لا يخفى أن ظاهر ما تقدم من الكشي: أن روايته الحديث بعد هذه الواقعة و التوبة، و هو الذي يقتضيه التوثيق، و القول بالصلاح. و وثقه في المشتركين أيضا، و جعل في البلغة توثيقه أظهر، و جعله في الحاوي أرجح

ثانها: التوقف؛ إن كان قولاً! و هو خيرة التحرير الطاوسي، و الخلاصة، لتعارض الأقوال فيه، و هو في بادئ النظر أحوط، لكنه عند التأمل خلاف الاحتياط؛ إذ كما أن التعديل يستعقب أثرا، و هو الأخذ بأخباره، فكنا التوقف له أثر، و هو ترك أخباره، و الرجوع إلى الاصول و التواعد، و الوقوع في مهلكة خلاف ما يلزم التعبد به ظاهر.

لما قد آل الأمر بي إلى هنا، عثرت على كلام للفاضل الجزائري، أو جب تشكرى منه أن أقله، قال رحمه الله - بعد عنوان الرجل في الثقات، و نقل كلماتهم -: و الذي يظهر لي أن الأرجح عدالته؛ لتسايط قولي الشيخ رحمه الله و تكافؤهما، و عبارة الكشي لا تقتضي القدح فيه، على أن الذي يظهر منها على ما في كتاب الكشي أن القائل بأنه من أصحاب أبي الخطاب ابن فضال، و ذكر أنه تاب و رجع، فيبقى توثيق التجاشي، و شهادة على ابن الحسن له بالصلاح خالين عن المعارض، على أنه لم يبعد تقديم قول التجاشي في الجرح و التعديل على قول الشيخ رحمه الله لتأخره، و عدم خفاء مثل هذا الضعف عليه. فقد ذكر الشهيد الثاني رحمه الله أنه أضبط من الشيخ رحمه الله و أعرف بأحوال الرجال. و يؤيد ما ذكرنا حكم العلامة رحمه الله في المختلف في بحث الخمس بصحة رواية سالم بن مكرم. انتهى. و هو كلام متين، و جوهر ثمين، يليق أن يكتب بالثور على و جنات الحور.

در ترجمه‌ی خالد بجلي، روایت خالد از ابو سلمه‌ی جمال گذشت: که خالد عقائدش در مورد خلدوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را بر امام صادق علیه السلام عرضه کرد و امام علیه السلام عقائد او را تصحیح کرد. اینکه ایشان این روایت را نقل کرده که خالد عرض عقاید کرد و امام علیه السلام پذیرفت، کشف می‌کند که اعتقاد او همان اعتقاد خالد بوده است.

علامه حلی در خلاصه در قسم دوم ایشان را آورده است و تضعیف مرحوم شیخ در فهرست را نقل کرده است سپس توثیق شیخ را در موضع دیگر نقل کرده است، سپس عبارت کشی را نقل کرده است، و به باقی آنچه کشی ذکر کرده که متضمن توبه‌ی او است، اشاره نکرده است. سپس توثیق نجاشی را نقل کرده است، پس گویند: از نظر من در روایات او باید توقف نمود؛ چرا که اقوال در موردش متعارض است. (مانند بعضی روایات او در ولایت، ولایت فقیه و مهدویت؛ که یکی از آنها همین روایت است)

مرحوم ابن داوود افراط کرده و فقط تضعیف را نقل کرده است؛ بدون اینکه اشارهای به توثیق نجاشی و شیخ در موضع دیگر داشته باشد.

تنقیح المقال آورده: نسبت به این شخص چند قول است:

قول اول: تضعیف ایشان، حرف طوسی در فهرست و ابن داوود چون او از اصحاب ابوالخطاب بوده است.

قول دوم: ایشان ثقة است، این صریح حرف نجاشی است و مرحوم داماد هم به این جزم دارد، آنجا که گفت: ابو خدیجه سالم بن مکرّم، اقوال نسبت به او مختلف است، و ارجح نزد من این است که او صالح است همچنان که کشی روایت کرد و ثقة است همچنان که شیخ در موضع دیگر به آن حکم کرده، میرزا هم در منهج المقال همین را پذیرفته‌اند ایشان در مشترکات کلامی و طریحی و بلغة نیز توثیق شده است.

قول سوم: توقف است، توقف قول نیست، همان قول علامه حلی است. شیخ بهائی و مرحوم علامه همین نظرشان است چون اقوال متعارض است. و این قول در ابتدا احوط به نظر می‌رسد، لکن با تامل در آن به دست می‌آید که خلاف احتیاط است. نباید در ایشان تامل کنید بلکه باید قبول کنیم، زیرا همچنان که تعدیل شخص اثری به دنبال دارد و آن اخذ به اخبار او است، همچنین توقف برای آن اثری است و آن ترک اخبار شخص و رجوع به اصول و قواعد است و وقوع در مهلکه خلاف آن چیزی که تعبد به آن لازم است.

مرحوم جزائری می‌فرماید: آنچه برای من ظاهر است اینکه ارجح عدالت او است، به جهت تساقط کردن دو قول شیخ (تضعیف و توثیق)، و عبارت کشی اقتضای قبح ندارد، علاوه بر اینکه بنا بر همان چیزی در کتاب کشی آمده، قاتل خطلی بودن او این فضال است که خود او گفته است که او توبه کرد و برگشت، پس توثیق نجاشی و شهادت ابن فضال بر صلاح او بدون معارض باقی می‌ماند. علاوه بر اینکه مقدم داشتن قول نجاشی بر قول شیخ در جرح و تعدیل بعید نمی‌باشد به جهت تاخر شیخ و عدم مخفی بودن ضعف بر نجاشی. شهید ثانی ذکر کرده است که نجاشی اضبط و اعرف به احوال رجال است. و تأیید می‌کند آنچه ذکر کردیم حکم علامه در مختلف در بحث خمس به صحت روایات او. این کلامی متین و جوهری تمین است که شایسته است با نور بر و جناه الحور نوشته شود.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:^۱

إن التأمّل فی کلمات الأعلام، و دراسة ما قبل فی المترجم، توجب الوثوق و الاطمینان بوثاقته و جلالته، و تضعیفه ناشئ من تصور اتحاد مع الرواجنی المکّی ب: ابي خديجة أيضا الذي هو مسلم ضعفه.

تامل در کلمات اعلام و آنچه در مورد مترجم گفته شده، موجب وثوق و اطمینان به وثاقت و جلال او می‌شود، و تضعیف او ناشی از تصور اتحاد او با رواجنی است که او هم کنیه ابو خدیجه دارد که ضعفش مسلم است.

نظر مرحوم خوئی:^۲

و الظاهر أن الصحيح هو ما ذكره النجاشي، لاعتضاده بما صرح به البرقي، و ما رواه الكشي، و كذلك این قول به فی کامل الزیارات، علی ما عرفت. الثالث أن النجاشي وثق سالم بن مکرّم، و قال علی بن الحسن [بن فضال]: صالح، و نسب العلامة إلى

۱ تحقیق لمقل فی علم الرجل، ج ۳، ص ۱۰۸

۲ معجم رجل الحديث، ج ۹، ص ۲۴

الشیخ توثیقه فی موضع إلا أنك قد عرفت أنه قال فی الفهرست ضعیف، و لأجل ذلك وقع فیہ الکلام و الإشکال، ذکر بعضهم أن تضعیف الشیخ یعارض بتوثیقه نفسه، فیقی توثیق النجاشی بلا معارض. و هذا کلام غریب، فإنه إذا ثبت أن الشیخ وثقه فی موضع، فلا یمکن شمول دلیل حجیة الخبر له و لإخباره بالضعف معاً، و لا یمکن اختصاصه بأحدهما لعدم الترجیح، و هذا كما یمجرى فی خبری الشیخ، یمجرى بین خبره بالضعف و خبر النجاشی بالوثاقه.

نجاشی و ابن قولویه و ابن فضال ایشان را توثیق کرده‌اند، و علامه هم به شیخ نسبت توثیق داده است اما در فهرست تضعیف کرده است و این سبب اشکال شده است، بعضی ذکر کرده‌اند که تضعیف شیخ با حرف خودش تعارض دارد، پس توثیق نجاشی بلامعارض می‌ماند، و این کلام غریب است زیرا اگر گفتید که خبر ثقه حجت است، شیخ طوسی هم ثقه است و او هم می‌گوید ثقه است و هم می‌گوید ضعیف است، و باید هر دو قول او را قبول کرد و امکان اختصاص او به یکی از دو قول نیز نمی‌باشد چون ترجیحی نیست. و این همانطور که در دو خبر شیخ جاری است، بین خبر شیخ به ضعف و خبر نجاشی به وثاقت نیز جاری است. زیرا هم نجاشی و هم شیخ ثقه هستند.

ادامه بررسی وجاهت ابو خدیجه:

مرحوم مامقانی ایشان را توثیق کردند.

مرحوم شیخ طوسی در جائی توثیق می کند و در جائی دیگر به نقل علامه حلی تضعیف می کند.

مرحوم نجاشی هم توثیق می کند.

ابن فضال هم می گوید: صالح.

اینجا تعارض بین اقوال پیش می آید، مرحوم جزائری و مرحوم مامقانی از این طریق وارد شدند که تضعیف و توثیق

شیخ طوسی با هم تعارض و تساقط می کند، و توثیق نجاشی بلا معارض می ماند.

مرحوم خوئی هم ایشان را توثیق می کند اما طریق مرحوم جزائری و مرحوم مامقانی را نمی پذیرند.

نظر مرحوم خوئی^۱:

الثالث: أن التجاشی وثق سالم بن مكرم، وكذلك ابن قولويه، و قال علی بن الحسن (بن فضال): صالح، و نسب العلامة إلى الشيخ توثيقه في موضع إلا أنك قد عرفت أنه قال في الفهرست ضعيف. و لأجل ذلك وقع فيه الكلام و الإشكال ذكر بعضهم أن تضعيف الشيخ يعارض بتوثيقه نفسه فيبقى توثيق التجاشی بلا معارض .

و هذا كلام غريب فإنه إذا ثبت أن الشيخ وثقه في موضع فلا يمكن شمول دليل حجية الخبر له و لإخباره بالضعف معاً، و لا يمكن اختصاصه بأحدهما لعدم الترجيح و هذا كما يجرى في خبری الشيخ يجرى بين خبره بالضعف و خبر التجاشی بالوثاقه، فإننا نعلم إجمالاً بكذب خبر الشيخ بضعف سالم أو بكذب خبر التجاشی و الشيخ بوثاقته فلا وجه لجعل المعارضة بين خبری الشيخ و الأخذ بخبر التجاشی بدعوى أنه بلا معارض، و ظنير ذلك كثير في أبواب الفقه فإذا فرضنا رواية عن زرارة دلت على حرمة شيء و دلت رواية أخرى عنه و عن محمد بن مسلم مثلاً على خلاف الأولى، فهل يمكن أن يقال إن روايتي زرارة تتعارضان فيؤخذ برواية محمد بن مسلم؟ لا يمكن ذلك أبداً و المقام من هذا القبيل. و الصحيح أن يقال: إن تضعيف الشيخ لا يمكن الأخذ به في نفسه في المقام فتشهادة التجاشی و ابن قولويه، و علی بن الحسن بلا معارض .

بيان ذلك أن سالم بن أبي سلمة المتقدم قد عرفت قول التجاشی فيه أن حديثه ليس بالثقی و أن ابن الغضائری وضعه، و قد ذكر التجاشی أن له كتاباً أخبرنا بها عدة من أصحابنا بالسند المتقدم في ترجمته و مع ذلك لم يتعرض له الشيخ حتى في رجاله مع أن موضوعها أعم مما في الفهرست فهل يمكن أن العدة المخبرين للتجاشی .

بكتاب سالم بن أبي سلمة لم يخبروا الشيخ فلم يعلم الشيخ لا بنفسه ليذكره في رجاله و لا بكتابه ليذكره في فهرسته؟ فينحصر سر عدم تعرضه له في تخيله أنه هو سالم بن مكرم، فإنه اعتقد أن مكرماً كنيته أبو سلمة، و قد تعرض له في الفهرست و الرجال و

علیه فیکون تضعیفه لسالم بن مکرم مینیا علی أنه متحد مع سالم بن ائی سلمة الذی مر کلام النجاشی و ابن الغضائری فیه و حیث إنه - قدس سره - اخطأ فی ذلک - فإن سالم بن ائی سلمة رجل آخر غیر سالم بن مکرم - فالتضعیف لا یکون راجعا إلی سالم بن مکرم الذی لیس باین ائی سلمة بل هو نفسه مکنی بأبی سلمة، فتوثیق النجاشی و ابن قولویه و مدح ابن فضال یقی بلا معارض .

و کیف کان فطریق الصدوق إلیه: محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه عن عمه محمد بن ائی القاسم، عن محمد بن علی الکوفی، عن عبد الرحمن بن ائی هاشم، عن ائی خدیجة سالم بن مکرم الجمال و الطریق ضعیف و لا أقل من جهة محمد بن علی الکوفی. و أما طریق الشیخ إلیه فصحیح.

نجاشی و ابن قولویه و ابن فضال ایشان را توثیق کرده‌اند، و علامه هم به شیخ نسبت توثیق داده است اما در فهرست تضعیف کرده است و این سبب اشکال شده است، بعضی ذکر کرده‌اند که تضعیف شیخ با حرف خودش تعارض دارد پس توثیق نجاشی بلامعارض می‌ماند و این کلام غریب است، زیرا اگر گفتید که خبر ثقه حجت است، شیخ طوسی هم ثقه است و او هم می‌گوید ثقه است و هم می‌گوید ضعیف است، و باید هر دو قول او را قبول کرد و امکان اختصاص او به یکی از دو قول نیز نمی‌باشد چون ترجیحی نیست. همانطور که ادله‌ی حجیت خبر عدل نمی‌تواند دو خبر شیخ را بگیرد، نمی‌تواند خبر شیخ و نجاشی را بگیرد به عبارت دیگر ادله حجیت خبر ثقه، موارد تعارض را شامل نمی‌شود.

نمی‌توان از این طریق وارد شده، چون نظائر زیادی در فقه دارد، فرض کنید که خبری را زراره نقل می‌کند، که فلان چیز حرام است، و باز زراره خبر دیگری را نقل می‌کند که حلال است، و کسی دیگر مانند ابو بصیر نقل می‌کند که همان چیز حلال است. آیا می‌توانید بگویید که دو خبر زراره با هم تعارض می‌کند و خبر ابو بصیر بدون تعارض می‌ماند؟

مثلا اگر زراره بگوید که لحم ارنب حرام است و همان زراره در نقل دیگر می‌گوید که لحم ارنب حلال است، ابو بصیر هم نقل می‌کند که لحم ارنب حلال است. طبق مبنای مرحوم جزائری و مامقانی دو قول زراره که یک جا گفته حلال و یک جا گفته حرام تعارض و تساقط می‌کند، لذا قول ابو بصیر بدون معارض می‌ماند. قطعا در تعارض این سخن را نمی‌گوییم، تعارض بین دو طائفه روایات است. پس بر طبق مبنای مرحوم خوبی این نحوه جمع درست نیست. ایشان می‌فرمایند: در اینجا اصلا نمی‌توانیم به تضعیف شیخ عمل کنیم، چون اصلا مصداق تضعیف شیخ غیر از سالم بن مکرم است، دو تا «سالم» داریم یکی سالم بن ابی سلمه است، و یک سالم بن مکرم است، شخصی که مورد اشکال است که نجاشی گفته است: «حدیثه لیس بالنقی» حدیث او پاک نیست و کتالی دارد، و ابن الغضائری گفته است: ضعیف است.

مرحوم شیخ طوسی اصلا متعرض این شخص (سالم بن ابی سلمه) نشده است نه در رجال و نه در فهرست. و سیر اینکه متعرض او نشده‌اند اشتباهشان بوده است، توهم فرمودند که «سالم بن مکرم» همان «سالم بن ابی سلمه» است، لذا یک جا تضعیف کرده است. آنجائی که تقویت کرده است، همان ابن مکرم است و آنجا که تضعیف کرده‌اند ابن ابی

سلمه است. و از آنجائی که در آن اشتباه کردند (چون سالم بن ابی سلمه غیر از سالم بن مکرم است)، پس تضعیف ایشان را جمع به ابن مکرم نمی‌باشد و توثیق نجاشی و ابن قولویه و مدح ابن فضال بدون معارض باقی می‌ماند.

نتیجه:

پس این روایت از جهت سند مشکلی ندارد. بر فرض که ما نتوانستیم این مبنای مرحوم خوبی که شیخ الطائفه سهو فرمودند را ببپذیریم و قائل شدیم که شیخ طوسی دو رای دارد، در این صورت اصلا ادله حجیت خبر واحد موارد تعارض را نمی‌گیرد، لذا قائل به توقف می‌شویم. به نظر ما ابو خدیجه مشکلی ندارد، چه از طریق مبنای مرحوم خوبی وارد شویم چه از طریق مبنای مرحوم جزائری وارد شویم.

مرحوم شیخ طوسی این روایت را به طریق دیگری نقل می‌کند که آن هم به ابو خدیجه منتهی می‌شود.

نقل این روایت از فضل بن شاذان (طریق شیخ طوسی)

مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰) این روایت را از فضل بن شاذان نقل می‌کند، فضل بن شاذان در دوران امام رضا علیه السلام بوده است. لذا باید طریق شیخ طوسی به ابن شاذان را ملاحظه کرد، مرحوم شیخ طوسی به ابن شاذان چند طریق دارد که بعضی از آن ضعیف است، ولی یک طریقی در مشیخه دارد که آن طریق صحیح است. پس مشکل طریق حل شد.^۱ فضل بن شاذان هم از عبدالرحمان بن ابی هاشم و حسن بن علی بن زیاد نقل می‌کند.

عبدالرحمان بن ابی هاشم

عبدالرحمان بن ابی هاشم در دو جا نام ایشان آمده است، در یک جا به عنوان عبدالرحمان بن ابی هاشم، و در جای دیگر به عنوان عبدالرحمان بن محمد بن ابی هاشم.

اگر «عبدالرحمان بن ابی هاشم» باشد ظاهرا توثیقی ندارد، اما مشکلی هم ندارد چون در کتب اربعه حدود ۵۰ روایت دارد، اما مرحوم خوبی می‌فرماید: ظاهرا ایشان با عبدالرحمان ابن محمد بن ابی هاشم یکی است، اگر این باشد، ایشان «تفه ثقه له کتاب النوادر» دو بار توثیق شده است.

اگر متحد باشند که توثیق دارد و اگر دو نفر باشند که کثرت روایت دارد، و علاوه بر آن روایاتش هم از سلامت برخوردار است.

نمونه هایی از روایات عبدالرحمان بن هاشم:

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الطَّارِقُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَصْحَابَ طَالُوتَ ابْتَلَوْا بِالنَّهْرِ أَلَدَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ وَإِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عليه السلام يَبْتَئِلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ.^۱

۱ رجوع شود معجم رجال الحديث ج ۱۳، ص ۲۹۹

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «همانا اصحاب طالوت به رودخانه ای که خدای تعالی فرمود: **مُبْتَلِیْکُمْ** بَنَهَرٍ - الایة «به زودی شما را به رودی خواهیم آزمود» مورد آزمایش قرار گرفتند و اصحاب قائم علیه السلام نیز به همانند آن آزمایش مبتلا خواهند شد.

۲. أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى الطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الصَّرْفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ عَمْرَانَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي تَحِيٍّ [تَحِيٍّ] حَكِيمِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا علیه السلام يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ شَبَابٌ لَا كَهُولَ فِيهِمْ إِلَّا كَالْحَجَلِ فِي الْعَيْنِ أَوْ كَالْمِلْحِ فِي الزَّادِ وَأَقَلُّ الزَّادِ الْمِلْحُ ۲

حکیم بن سعد گوید: شنیدم علی علیه السلام می فرمود: همانا یاران قائم همگی جوانند و پیر در میانشان نیست مگر به اندازه سرمه در چشم یا به قدر نمک در توشه راه و کمترین چیز در توشه راه نمک است.

۳. أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ هَذَا الْأَسْنَادُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام قَالَ: كَانَ لِي أَنْ أَقْتَلَ الْمُؤَلَّى وَأُجْهَرَ عَلَى الْجَرِيحِ وَكَئِي تَرَكْتُ ذَلِكَ لِلْعَاقِبَةِ مِنْ أَصْحَابِي إِنْ جُرْحُوا لَمْ يُقْتَلُوا وَالْقَائِمُ لَهُ أَنْ يُقْتَلَ الْمُؤَلَّى وَيُجْهَرَ عَلَى الْجَرِيحِ ۳

ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: همانا علی علیه السلام فرمود: مرا چنین حقی بود که فراری‌ها را تعقیب کنم و مجروحان را بکشم و لکن من به ملاحظه آینده نگری برای یاران و شیعیانم این کار را نکردم که چون مجروح شدند کشته نشوند (ومی دانستم که فشار بر شیعه زیاد است و اگر من امروز بکشم، فردا اینها با شیعیان من همین کار را می کردند و به کار من استناد می کردند)، ولی قائم علیه السلام می تواند فراری‌ها (کسانی که به هیچ صراطی مستقیم نیستند) را بکشد و کار مجروحین را یکسره سازد.

چون اگر معالجه شوند باز دست به سلاح می برند و می جنگند و بعد از امام زمان علیه السلام دیگر حکومتی تا قبل از قیامت نیست و آن هم حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله است لذا دیگر خوف بر آزار و اذیت شیعیان در کار نیست.

این روایت هم از نظر متن مشکلی ندارد البته دقت شود که حضرت مهدی علیه السلام حق و اختیار دارد نه اینکه حتما این کار را می کند بلکه ممکن است که این کار را بکند که اگر چنین کرد از اختیارات خودش استفاده کرده است اگر این کار را نکرد هم لطف حضرت است.

پس اگر متحد است که توثیق دارد و اگر اتحاد را نپذیرفتیم از کثرت روایت و سلامت روایات او را توثیق می کنیم

۴. عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصير عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ اخْتَصَرْنَاهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهِمُ الْمَسَاجِدَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا وَيُصِرُّهَا عَرِيشًا كَرِيشِ مُوسَى وَ تَكُونَ الْمَسَاجِدُ

۱ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۶
 ۲ الغيبة للنعماني، ص ۳۱۵
 ۳ الغيبة للنعماني، ص ۳۳۱

كُلُّهَا جَمَاءٌ لَا شَرَفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ يُوسَعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ فَيَصِيرُ سِتِينَ ذِرَاعًا وَ يَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَ يَسُدُّ كُلَّ كُوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ كُلَّ جَنَاحٍ وَ كَيْفٍ وَ مِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ^١

از ابو بصیر ضمن حدیثی که آن را مختصر کرده گفته است: هر گاه قائم بپاخیزد وارد کوفه شود دستور می دهد مساجد چهارگانه ویران گردد تا به اساس آنها برسد و آنها را مانند سایبان موسی علیه السلام خواهد ساخت، و تمام مساجد را وسعت داده و بلندی‌ها را از بین می برد (بدون سقف قرار می دهند)، به همان ترتیبی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده قرار می دهد، و راهها را وسعت می دهد که شصت ذراع خواهد شد، و هر مسجدی که بر سر راه باشد خراب می کند، و هر منفذی که به سمت راه عبور مردم، و فاضلاب و ناولی را که به طرف راه عمومی است می بندد

تکفیری‌ها قبل و بعد روایت را حذف می کنند و در ماهوارها می گویند که امام زمان علیه السلام شیعه امر به هدم مساجد می کند.

پس طریق شیخ به ابن شاذان مشکلی ندارد و ابن شاذان هم مشکلی ندارد و عبد الرحمان هم به نظر ما مشکلی ندارد.

حسن بن علی بن زیاد

بر فرض این که عبدالرحمان هم مشکل داشته باشد، راوی دیگر حدیث حسن بن علی بن زیاد است که او از شخصیت‌های بزرگ است.

نظر علما در مورد حسن بن علی بن زیاد

مرحوم نجاشی:

قال التجاشی: خیر، من أصحاب الرضا علیه السلام و كان من وجوه هذه الطائفة. او خیر و از اصحاب امام رضا علیه السلام و از چهرهای سرشناس مذهب بود.

مرحوم خوئی

مرحوم خوئی می فرماید: ^٢ به عنوان «حسن بن علی بن زیاد و شفاء» ٢١٨ روایت داریم.

به نظر ما ایشان با این کثرت روایت در کتب اربعه مشکلی نمی تواند داشته باشد.

دو قضیه در مورد ایشان نقل می کند: ^٣

١. إنه روی عن جده إلياس قال: لما حضرته الوفاة قال لنا: اشهدوا عليّ، و ليست ساعة الكذب هذه الساعة، سمعت أبا عبد الله

علیه السلام يقول: «و الله لا يموت عبد يحب الله و رسوله، و يتولى الأئمة فتمسه النار»، ثم أعاد الثانية، و الثالثة، من غير أن أسأله.

١ الغيبة (الطوسي) / كلب لغيبة للحجة ص ٤٧٥

٢ معجم رجل الحديث ج ٦ ص ٧٢

٣ معجم رجل الحديث ج ٤ ص ١٤١

ایشان جریان جدش یاس را نقل می‌کند: وقتی جدم در حال جان کندن بود در آن حال به ما گفت: شهادت بدهید بر من، و این لحظه لحظه دروغ گفتن نیست، شنیدم از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا قسم کسی که خدا را دوست داشته باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله را دوست داشته باشد و پیرو اهل بیت علیهم السلام باشد هرگز آتش سراغ او نخواهد آمد. و بدون اینکه ما به ایشان بگوییم سه بار بیان کردند.

۲. حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى، عن سعد بن أحمد بن محمد بن عيسى قال: خرجت إلى الكوفة في طلب، الحديث فليقت بها الحسن بن علي الوشاء، فسألته أن يخرج لي [إلى] كتاب العلاء بن رزين القلاء، وأبان بن عثمان الأحمر فأخرجهما إلي قتلته له: أحب أن تجزئهما لي، فقال لي: يا رحمك الله و ما عجلتك؟ اذهب فاكتهما و اسمع من بعد، قتلته: لا آمن الحدثان فقال: لو علمت أن هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكرت منه فإني أدركت في هذا المسجد، تسعمائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد عليه السلام ۱

احمد بن محمد بن عيسى می‌گوید: که از شهر خود به طرف کوفه برای طلب کردن حدیث حرکت کردم، در کوفه به حسن بن علی و شاء رسیدم، گفتم: کتاب علا و ابان را برای نسخه برداری میخواهم، او به من داد. گفتم: اجازه روایت هم می‌خواهم که از این دو نفر روایت کنم. گفت: خدا تو را رحمت کند چرا این قدر عجله داری، برو آن دو را بنویس بعد از اینکه نسخه برداری کردی به تو اجازه می‌دهم. گفتم: من از حوادث در امان نیستم، گفت: اگر می‌دانستم که این حدیث این قدر طالب دارد تکثیر می‌کردم، در همین مسجد من نهصد نفر را دیدم که همه می‌گویند: حدیثی جعفر بن محمد علیه السلام محور بحثهایشان احادیث امام صادق علیه السلام بوده است.

پس این بزرگوار هم مشکلی ندارد. پس طریق شیخ طوسی هم مشکلی ندارد، به نظر ما این روایت به سه طریقش که دو طریق شیخ داشت و کلبی یک طریق داشت، هیچ کدام مشکلی نداشت.

(د) دلالت روایت

مرحوم مجلسی ابتدا روایت را تضعیف می‌کنند، می‌فرماید: «ضعیف علی المشهور» سپس در مورد دلالت روایت می‌فرماید:

" غیر الذی کان " من الخروج بالسيف و الحكم بعلمه، و قتل مانع الزكاة و قطع أیدی بنی شیبیه، و المنع عن المیازیب، و سائر ما یضرب بالطریق، و هدم المنارات و المقاصیر و سائر ما ورد أنه علیه السلام یفعله عند ظهوره. ۲

«غیر الذی کان» از خروج با شمشیر (ائمہ علیهم السلام بعد از امام حسین علیه السلام خروج به سیف نداشتند، پس «کان» عدم خروج به سیف بوده است، اما امام علیه السلام که می‌آیند به «غیر الذی کان» یعنی به خروج با شمشیر قیام می‌کنند) و حکم به علم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمہی معصوم علیهم السلام بین مردم توسط شاهد و قسم حکم می‌کردند «لما قضی بینکم بالبینات و

۱ معجم رجل لحدیث ج ۶ ص ۲۸

۲ مرآة العقول فی شرح أخبار آل رسول، ج ۶ ص ۲۴۲

الایمان» اما امام زمان علیه السلام طبق علم خودشان عمل می کنند) و کشتن مانع زکات (قبلا اشاره کردیم که اشاره به ارتداد است)، و قطع دستان بنی شیبه (اینها اولاد شیبۀ بن عثمان حجبی هستند که در جاهلیت و در اسلام تا روز فتح مکه کلید کعبه در دست آنها بود، کلید دست عثمان بن طلحه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله کلید را از ایشان خواستند و او کلید را به پیامبر داد و ایشان صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدند و بت را شکستند و بیرون انداختند سپس دم درب ایستادند و این دعا را خواندند «لا اله الا الله وحده» پس او را خواندند و فرمودند: این کلید تو ای عثمان، امروز روز نیکی و وفا است. (اینها خائنین حرم هستند که امروز نیز مصداقش همین مجرمین حاکم بر حرمین شریفین هستند)

و منع از نودانها و سائر آنچه به راهها ضرر می زند و هدم منارات و سائر آنچه که وارد شده که امام علیه السلام هنگام ظهور آن -ها را انجام می دهد.

گویا ایشان یک سیاست جدیدی دارند ولی از این بیان مرحوم مجلسی استفاده نمی شود که امام زمان علیه السلام احکام جدیدی می آورند.

روایت دهم:

الف) متن روایت

وَعَنْهُ، عَنْ مَسْعُودِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ بِالزُّبُولِ عَلَى أَهْلِ النِّمَةِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَقَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَضْمَحَلَّتِ الْقَطَائِعُ فَلَا قَطَاعُ»^۱

امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام که فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند که سه روز بر اهل نمه وارد شوید و فرمودند: هنگامی که قائم ما قیام کند، دیگر قطاعی نیست.

معنای قطاع:

القطاع: جمع القطیعة و هی الارض الزراعية او غیره زمین مزروعی یا غیر مزروعی که از اموال بیت المال است و حکومتها آن زمینها را به نزدیکان خود می دهند

مرحوم طریحی در مجمع البحرین^۲ معنای اقطاع و قطیعه را بیان کردهاند:

و أَقْطَعُهُ قَطِيعَةً: أَى طَائِفَةً مِنْ أَرْضِ الْخِرَاجِ

و الْأَقْطَاعُ: إِعْطَاءُ الْإِمَامِ قِطْعَةً مِنَ الْأَرْضِ وَ غَيْرِهَا وَ يَكُونُ تَمْلِيكًا وَ غَيْرَ تَمْلِيكٍ. وَ فِي الْحَدِيثِ "خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى آدَمَ وَ أَقْطَعَهُ الدُّنْيَا قَطِيعَةً". وَ الْقَطَاعُ اسْمٌ لِمَا لَا يَنْقَلُ مِنَ الْمَالِ كَالْقَرَى وَ الْأَرْضَى وَ الْأَبْرَاجِ وَ الْحِصُونِ. وَ مِنْهُ الْحَدِيثُ "قَطَاعُ الْمُلُوكِ كُلِّهَا لِلْإِمَامِ"^۳

اقطاع این است که امام قطعه زمین یا غیر آن را یا به عنوان تملیک و یا غیر تملیک به کسی بدهند و در حدیث آمده است: خداوند عز و جل حضرت آدم را آفرید و همه دنیا را به عنوان قطیعه تحویل حضرت آدم داد. و قطاع اسمی است که وضع شده برای اموال غیر منقوله مثل زمینها و روستاها و ساختمانها و دژها. روایت شده است: تمام آنچه پادشاهان به کسی واگذار می کنند به امام بر می گردد (تصرفاتشان باطل است).

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر^۴، لیست اموالی که حکومتها به نزدیکان شان دادند را می آورد، امیر المومنین علیه السلام می فرماید: «يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَ الْأَبْلِ نَيْبَةَ الرَّبِيعِ» مال خدا را چنان می بلعند که شتران گیاه بهاری را

۱ قرب الإسناد ص ۸۰

۲ التیاز مجمع البحرین این است که کلمات را در پروا ایت و روایت و روایت یمن می کند

۳ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۸۱

۴ الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۴

در روایت است که هر چه را که ملوک تحویل کسی دادند، به امام بر می‌گردد، امام علی علیه السلام هم در همان روزی که زمامور به دست گرفتند، به این نکته اشاره فرمودند در آن خطبه‌ی معروفشان فرمودند: همه‌ی اموال را بر می‌گردانم حتی اگر با آن کنیزی خریدی باشی به بیت المال بر می‌گردانم. عمرو عاص به معاویه نوشت که «لقد قشرک ابن ابی طالب علیه السلام» ای معاویه به فکر خود باش، که همانطور که پوست میوه را می‌کنند هر چه داری از تو می‌گیرد.

و **أَقْطَعْتُهُ قَطِيعَةً أَى طَائِفَةً مِنْ أَرْضِ الْخِرَاجِ**، یعنی زمین‌های خراجی را به کسی واگذار می‌کنند

و **"الْقَطِيعَةُ"** محال بغداد **أَقْطَعَهَا الْمَنْصُورُ** آناسا من اعیان دولته لیعمروها و یسکونها

و قطیعه اسم خانه‌های مسکونی و محله‌هایی در بغداد است که منصور دوانقی آن‌ها را بین بزرگان دولتش تقسیم کرد تا آن‌ها بسازند و در آن سکنی گزینند.

پس معنای قطائع اموال غیر منقول و زمین‌هایی است که خلیفه و حاکم به نزدیکان خود بخشیده است.

دوران امام زمان علیه السلام جلوی چنین کارهایی گرفته می‌شود و اموال غیر منقول و زمین‌هایی که حکومت‌ها به افراد - بخشیدند، را به بیت المال بر می‌گرداند. البته اگر امام معصوم چنین کند، قول و فعل و تصرف او برای ما حجت است و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی فرمودند: یک مرتبه است را بزَن که بدو، تا هر جا که توقف کرد آن زمین مال تو باشد، او هم یک بار زد و پس از دیدن، اسب یک جا توقف کرد، باز طمع کرد و چوب را پرت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم فرمودند.

ظاهر مطلب این است که قطاعی که امام زمان علیه السلام جلوی آن را می‌گیرند، آن قطاعی نیست که معصوم واگذار کرده باشد. پس اگر مراد پس گرفتن اموال است، اشاره به این است که تصرفات از ناحیه حکومت‌های غیر مشروع بوده است. و اگر مقصود از این روایت این باشد که امام معصوم این واگذار شده‌ها را پس می‌گیرد، این دیگر حکم جدید نیست، لذا نمی‌توان این روایت را به عنوان روایاتی که در سلسله احکام جدید است بیابوریم، و باید بر تصرفات عدوانی و ظالمین حمل کنیم که امام علی علیه السلام با بازستانی چنین اموالی، قطائع را بر گرداند.

اگر جریان جمل را ریشه‌یابی کنیم که چه شد که مردم را به جنگ کشانند، و حکومت امام علی علیه السلام را متزلزل کردند و خون بیش از سی هزار نفر ریخته شد و صحنه گردانها چه کسانی بودند، به این نتیجه می‌رسیم که صحنه گردانها معمولاً طرفداران رژیم قبل و مسئولین حکومت قبل بودند که بالاخره هم نسبت به آینده و هم نسبت به اموالی که اختلاس کرده بودند احساس خطر می‌کردند، لذا اموالی که دستشان بود را خرج فتنه کردند.

استاندار مکه ۶۰۰ هزار دینار خرج فتنه‌گران کرد، و هیچ کلام انگیزه‌خدائی نداشتند و در این جنگ بود که شخصیت‌های بزرگی مثل زید بن صوحان شهید شدند، امام علیه السلام کنار بالینش نشست و اظهار تلسف کردند و فرمودند:

«رحمک الله یا زید کنت قليل المومنه، کثیر المعونه». ای زید تو خیلی کمک می‌کردی و درخواستی هم نداشتی، و چقدر مانند او به شهادت رسید.

اما طرف مقابل نسبت به دنیای خودشان احساس خطر کردند وقتی هم که به بصره حمله کردند، عده‌ی زیادی را در مسجد کشتند و امام جماعت آن را هم کشتند و غارت کردند. عده‌ی را فریب دادند و عده‌ی هم سکوت کردند در صورتی که در برابر امام علی علیه السلام که حق است، نباید سکوت کرد. بلکه باید کنار او قرار گرفت. پس اگر منظور روایت این باشد که امام اموال را مسترد می‌کند این حکم جدیدی نیست. امیرالمومنین علیه السلام هم این کار را کرده‌اند و طبق اصل و موازین است که اموال مسلمین از دست ظالمین بیرون آید. اما شامل مواردی که معصوم (پیامبر یا امام) این کار را انجام داده‌اند نمی‌شود و امام نقض حکم املم قبل را نمی‌کند. و اگر مقصود این باشد دیگر چنین برنامه‌ای نخواهد بود و امام هرگز در برنامه‌هایشان چیزی به عنوان قطیعه و اقطاع (هر چند به حق باشد) نیست، هر چند به حف باشد. ظاهر آن این است که حکم جدیدی است.

(ب) منابع روایت:

۱. قرب الاسناد، ص ۵۴
۲. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۰۹ و ج ۹۷ ص ۵۷
۳. اثبات الهداة، مرحوم حر عاملی، ج ۳ ص ۵۲۳ و ۵۸۴
۴. بشارة الاسلام، ص ۲۳۴
۵. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۵

(ج) بررسی سند روایت:

وَ عَنْهُ (ای عن هارون بن مسلم) عَنْ مَسْعُودَةَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، (جهت اینکه قرب الاسناد می‌گویند این است که سندهای کوتاه دارد)

هارون بن مسلم

نظر مرحوم نجاشی^۱:

قال النجاشي: «هارون بن مسلم بن سعدان الكاتب السمرن رآني: كان نزلها، و أصله الأتبار، يكي أبا القاسم، ثقة وجه، و كان له مذهب في الجبر و التشبيه، لقي أبا محمد عليه السلام و أبا الحسن عليه السلام له كتاب.. ایشان ساکن سامرا بوده است و اصل او از شهر انبار است، ثقة و یکی از سران مذهب است البته در جبر و تشبیه اعتقادات خاصی داشته است. نکته: اگر بخواهیم به صرف اینکه کسی اعتقادی بر خلاف داشته است را کنار بگذاریم، باید خیلی‌ها را کنار بگذاریم، مرحوم مامقانی در کتاب فوائدالرجالیه نام دهها نفر از بزرگان را می‌برد که یک اعتقاد بر خلاف داشته‌اند، مانند اینکه مرحوم

۱ معجم رجال حدیث ج ۲۰ ص ۲۵۱

صدوق اعتقاد به «سهو النبی» داشته است (البته ما آن را قبول نداریم، سهو نیست بلکه اسهاء است و اگر سهو هم باشد سهو الصدوق اولی من سهو النبی) می‌فرماید: ما اگر بخواهیم به جهت این اعتقادات شاذ مواخذہ کنیم، باید بسیاری از بزرگان را کنار بگذاریم. درحالی که کنار یک اعتقاد شاذ ۹۹ اعتقاد صحیح دارد. اما اگر کسی اعتقاد شاذها را از این و آن بگیرد و مجمع الشواذ شود و بگوید اعتقاد من این است، چنین کسی دیگر جزء شیعه نیست.

نظر مرحوم خوئی درباره هارون بن مسلم:

بقی هنا شیء: و هو أنك قد عرفت من التجاشی أن هارون بن مسلم له مسائل لأبی الحسن الثالث علیه السلام و عرفت من البرقی و الشیخ عده من أصحاب العسکری علیه السلام. و روی الصدوق (قدس سره) مکاتبه إلى صاحب الدار علیه السلام، التقیه: الجزء ۳، باب العقیقه و التحنیک و التسمیة، الحدیث (۱۵۳۵).

هنا و قد روی هارون بن مسلم، عن جملة من أصحاب الصادق علیه السلام، فقد تقدم روايته كتاب مسعدة بن زياد و مسعدة بن صدقة و مسعدة بن الفرج و مسعدة بن البيس و روی عن الحسن بن موسى الحناط و الحسن بن علوان و عبيد بن زرارة و علی بن حسان و القاسم بن عروة و كلهم من أصحاب الصادق علیه السلام و لازم ذلك أن هارون بن مسلم لا أقل أنه قد أدرك الرضا علیه السلام إذ من البعيد جدا أن يبقى هؤلاء بأجمعهم إلى زمان الهادي علیه السلام، بل إنه روی عن برید بن معاوية، الكافي: الجزء (۵)، باب أن الله تبارک و تعالی خلق للناس شكلا (۱۹)، الحدیث ۱. و الجزء (۶) باب التجمل و إظهار النعمة (۱) الحدیث ۱۵، و الروضة، الحدیث ۳۵. و برید بن معاوية مات فی حياة الصادق علیه السلام كما مر فی ترجمته و علیه فلا بد و أن يكون عمر هارون بن مسلم قريبا من مائة و ثلاثين سنة و الله العالم.

ایشان از اصحاب امام دهم و یازدهم یعنی ابا محمد علیه السلام و ابا الحسن علیه السلام بوده ولی معمولا روایاتش از اصحاب امام صادق علیه السلام است. یعنی از کسانی نقل می‌کند که در دوران امام صادق علیه السلام رحلت کرده‌اند به عنوان مثال از «برید بن معاویه» که قبل از شهادت امام صادق علیه السلام فوت کرده است امام صادق در سال ۱۲۰ هجری بوده درحالیکه دوران امام هادی علیه السلام سال ۲۲۰ هجری است. او باید جزء معمرین باشد و الا در روایاتش شبهه ارسال پیش می‌آید.

پس هارون بن مسلم مشکلی ندارد.

مسعدة بن زياد

نظر مرحوم نجاشی^۱:

مسعدة بن زياد الرعي: ثقة، عين، ثقة و جزء وجوه و چهره های سرشناس طائفه است.

البته ایشان با چند اسم دیگر مشترک است.

ایشان هم مشکلی ندارد.

۱ معجم رجال حدیث، ج ۱۹، ص ۱۴۷

پس روایت از نظر سند مشکلی ندارد. از نظر دلالت هم بیان شد که طبق یک احتمال اصلا حکم جدید نیست، و آن باز پس گیری اموال بیت المال است، و به یک احتمال دیگر ممکن است که حکم جدیدی باشد که شرح آن گذشت.

روایت یازدهم:

الف) متن روایت

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مُوسِعٌ عَلَى شَيْعَتِنَا أَنْ يُتَّقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمًا حَرَّمَ عَلَى كُلِّ ذِي كِتْرٍ كِتْرَهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ بِهِ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى عَدُوِّهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَالَّذِينَ يَكْتَرُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُتَّقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^۱

معاذ بن کثیر گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر چه الان دارید در راه خیر مصرف کنید، اما هنگامی که امام زمان علیه السلام قیام کردند کسی که اموالی یا گنجی دارد دیگر حق تصرف ندارد و باید تحویل امام بدهد تا بر علیه دشمنش استفاده کند، و این قول خداوند است: «و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.»

معنای ظاهری روایت همین است که اندوخته و پس انداز، در زمان حال مشکلی ندارد به شرطی که حقوق خدا پرداخته شود ولی در عصر ظهور پس اندازی نیست. هر کس هر چه دارد باید تحویل دهد.

ب) منابع روایت:

۱. الکافی، ج ۴ ص ۶۱
۲. التهذیب، ج ۴ ص ۱۴۳ به همین سند ولی قبل از معاذ بن کثیر، عن حماد بن طلحه است.
۳. تفسیر عیاشی، ج ۲ ص ۸۷
۴. المهجّة، ص ۸۹
۵. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۱
۶. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۳
۷. وسائل الشیعه، ج ۹ ص ۵۴۷

معمولا مفسرین شیعه ذیل این آیه شریفه این روایت را نقل کرده اند.

ج) بررسی سند روایت:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ

مرحوم علامه مجلسی این روایت را تضعیف می‌کند، می‌فرماید: ^۱ ضعیف علی المشهور دلیل تضعیف را بیان نمی‌کند، به نظر ما شاید مشکل محمد بن سنان باشد.

همین روایت را ایشان در ملاذ الاخیر نقل می‌کند و می‌فرماید: ^۲ ضعیف.

محمد بن سنان

بر خلاف مشهور به نظر ما ایشان ضعیف نیست. و در بحث های فقهی به آن پرداختیم.

معاذ بن کثیر

معاذ بن کثیر کیسه فروش بوده ایشان توثیق خاصی از مرحوم نجاشی و مرحوم کشی ندارد، او روایات متعددی در کتاب‌های ما دارد. تنها کسی که نسبت به او نظر داده است، مرحوم شیخ مفید است: ^۳
و عدّه المفید من شیوخ و بزرگان أصحاب ابي عبد الله عليه السلام و خاصته و بطانته و تقاته الفقهاء الصالحين.
شیخ مفید او را از شیوخ و بزرگان اصحاب امام صادق عليه السلام و خواص امام و مورد اعتماد امام و از فقههای صالح شمرده است.

مرحوم شیخ مفید در ارشاد در باب ذکر امام مهدی عليه السلام می‌فرماید: روایتی از ایشان نقل شده است که نص بر امام موسی بن جعفر عليه السلام دارد.

معاذ بن کثیر نقل می‌کند:

روی محمد بن یعقوب بسنده عن معاذ بن کثیر قال: نظر إلى الموقف و الناس فيه كثير فدنوت إلى أبي عبد الله عليه السلام قلت له: إن أهل الموقف لكثير قال فصرف بصره فأداره فهم ثم قال: ادن مني يا أبا عبد الله غناء يأتي به الموج من كل مكان لا والله ما الحرج إلا لكم لا والله ما يتقبل الله إلا منكم.

به موقف نگاه کردم و مردم در آن زیاد بودند، خدمت امام صادق عليه السلام رفتم، به امام عرض کردم: اهل موقف زیادند، امام عليه السلام یک نگاهی به جمعیت انداخت، فرمود: جلو بیا، اینها کف و خار و خاشاک روی آب هستند که موج از هر مکانی آنها را آورده، به خدا قسم حج نمی‌باشد مگر برای شما و به خدا قسم خداوند قبول نمی‌کند مگر از شما.

امام عليه السلام به ایشان اشاره می‌کند. یعنی فکر او صحیح بوده است.

لذا این تعبیرات نسبت به این بزرگوار برای ما کفایت می‌کند.

و الله ما الحرج إلا لكم لا والله ما يتقبل الله إلا منكم:

۱ مرآة العقول ج ۱۶ ص ۱۹۳

۲ ملاذ الاخیر، ج ۶ ص ۴۱۸

۳ معجم رجال حدیث، ج ۱۸، ص ۱۸۶

وَفِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْبَابِ الَّذِي إِلَى الْمَسْجِدِ - وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ فَقَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ بِمَا أَمْرٌ هَؤُلَاءِ فَلَمْ أَدْرِ مَا أَرَدُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ يَطُوفُوا بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ ثُمَّ يَأْتُونَ فَيَعْلَمُونَ وَلَا يَتَّبِعُونَ.

ابو حمزه ثمالی گوید: بر امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدم و او کنار دری که به سمت مسجد بود، نشسته بود و به جمعیت طواف کننده می‌نگریستند. پس فرمودند: به چه اینها امر شده‌اند، گفتیم: نمی‌دانم فرمود: امر شده‌اند که دور کعبه طواف کنند و بعد به طرف ما بیایند و ولایتشان را اعلام دارند.

ادامه بررسی سند روایت یازدهم:

سند روایت در کافی:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ

سند روایت در تهذیب:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَحْبُوبٍ وَ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مُحَسِّنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُونُسَ جَمِيعًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ طَلْحَةَ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ يَبِيعُ الْأَكْسِييَةَ عَنْ

محمد بن سنان

محمد بن سنان در هر دو طریق کافی و تهذیب می‌باشد. ایشان هم تضعیف و ذم دارد و هم مدح دارد.

نظر مرحوم خوئی^۱:

«المتحصل من الروایات: أن محمد بن سنان كان من الموالين و ممن يدين لله بموالاة أهل بيت نبيه صلى الله عليه وآله فهو ممدوح، فإن ثبت فيه شيء من المخالفة، فقد زال ذلك و قد رضى عنه المحصوم عليه السلام، و لأجل ذلك عدّه الشيخ ممن كان ممدوحا، حسن الطريقة و لو لا أن ابن عقدة و التجاشي و الشيخ و الشيخ المفيد و ابن الغضائري ضعفوه و أن الفضل بن شاذان عدّه من الكذابين، لتعين العمل برواياته و لكن تضعيف هؤلاء الأعلام يسدنا عن الاعتماد عليه، و العمل برواياته و لأجل ذلك لا يمكن الاعتماد على توثيق الشيخ المفيد إياه،

حيث عدّه ممن روى النص على الرضا ع من أبيه من خاصته و ثقاته و أهل الورع و العلم و الفقه من شيعته، الإرشاد: باب ذكر الإمام القائم بعد أبي الحسن عليه السلام من ولده، فصل ممن روى النص على الرضا علي بن موسى عليه السلام من أبيه و لا على توثيق ابن قولويه إياه، فقد وقع في أسناد كامل الزيارات: روى عن محمد بن علي و روى أحمد بن إدريس عن ذكره عنه كامل الزيارات: الباب ۱ في ثواب زيارة رسول الله صلى الله عليه وآله و زيارة أمير المؤمنين و الحسن و الحسين عليهما السلام الحديث ۳.

و لا على توثيق علي بن إبراهيم إياه، فقد وقع في أسناد تفسيره روى عن أبي خالد القمطاط و روى عنه الحسين بن سعيد تفسير القمي، سورة الأعمام، في تفسير قوله تعالى (و أن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله).

و من ذلك ظهر فساد ما ذكره صاحب الوسائل في رجاله الجزء ۲۰ خاتمة الكتاب باب الميم رقم ۱۰۴۹ حيث قال: محمد بن سنان أبو جعفر الزهري و قه المفيد و روى الكشي له مدحا جليلا يدل على التوثيق و ضعفه التجاشي و الشيخ ظاهرا و الذي يقتضيه النظر أن تضعيفه إنما هو من ابن عقدة الزيدي و في قبوله نظر، و قد صرح التجاشي بنقل التضعيف عنه و كذا الشيخ و لم يجز ما يضعفه على أنهم ذكروا وجهه و هو أنه قال عند موته: كلما روئته لكم لم يكن لي سماعا و إنما وجدته و هو لا يقتضي

الضعف إلا بالنسبة إلى أهل الاحتياط التام في الرواية وقد تقدم ما يدل على جوازه ووقته أيضا ابن طاوس والحسن بن علي بن شعبة وغيرهما ورجحه بعض مشايخنا وهو الصواب واختاره العلامة في بحث الرضا عليه السلام من المختلف وغيره ووجه الذم المروي ما مر في زرارة بل ورد فيه وفي صفوان نص خاص يدل على زوال موجبه وذكره ابن طاوس في فلاح السائل ورجح مدحه وتوثيقه وروى فيه عن أبي جعفر عليه السلام أنه كان يذكر محمد بن سنان بخير ويقول رضی الله عنه برضائي عنه، فما خالفني ولا خالف أبي قط (انتهى).

بقي هنا أمران: الأول: قد يقال إن محمد بن سنان لا بد من الاعتماد على رواياته لروايات الأجلة عنه، كما تقدم عن الكشي فلا مناص من حمل التضعيف في كلام من ضعفه على التضعيف من جهة نسبة الغلو إليه، لا من جهة الضعف في نفسه وأما عد التفضل: محمد بن سنان من الكنايين المشهورين فلا يمكن تصديقه، إذ كيف يجتمع ذلك مع رواية الأجلة عنه وكيف يمكن أن يروى الأجلة عن من هو مشهور بالوضع والكذب؟ أقول: حمل التضعيف في كلامهم على ما ذكر خلاف ظاهر كلماتهم بل هو خلاف ما صرح به الشيخ في التهذيب كما مر وأما رواية الأجلة عن من هو معروف بالكذب والوضع فليست بعزيزة، فقد روى عن محمد بن علي الكوفي الصيرفي أبي سمينة غير واحد من الأجلة على ما يأتي في ترجمته كأحمد بن أبي عبد الله والدة محمد بن خالد و محمد بن أبي القاسم ماجيلويه و محمد بن أحمد بن داود و محمد بن أحمد بن خاقان وغيرهم.

آنچه از روایات به دست می آید اینکه محمد بن سنان ولایت مدار بوده و دینش پیروی از آل محمد صلی الله علیه و آله بوده است پس او ممدوح است و اگر موضعی از او که مخالف با امام معصوم است، ثابت شده باشد، زائل شده است و ائمه از او راضی شده اند و به همین جهت شیخ او را جزء ممدوحین و حسن الطریق شمرده است

و لكن اگر تضعیف ایشان توسط ابن عقده و نجاشی و شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن غضائری نبود، و چنین نبود که فضل بن شاذان او را جزء دروغگویان شمرده است، عمل به روایات او متعین بود، لكن تضعیف ایشان راه اعتماد بر او و عمل به روایات او را بر روی ما می بندد، و به همین جهت نمی توان بر توثیق شیخ مفید او را اعتماد کرد

آنجائی که او را از کسانی شمرده که روایات نص بر امامت امام رضا عليه السلام را از امام کاظم عليه السلام نقل کرده است و او را از خواص امام رضا عليه السلام و مورد اعتماد امام و اهل ورع و علم و فقه و از شیعیان او شمرده است،

و بر توثیق ابن قولویه هم نمی توان اعتماد کنیم و بر توثیق علی بن ابراهیم هم نمی توانیم اعتماد کنیم و از اینجا فساد آنچه صاحب وسائل ذکر کرده در رجالش در خاتمه کتاب در ترجمه محمد بن سنان، ظاهر می شود، آنجا که گفته است: محمد بن سنان را شیخ مفید توثیق کرده است و مرحوم کشی برای او مدح جلیلی نقل کرده که دلالت بر توثیق او دارد و نجاشی و ظاهر شیخ او را تضعیف کردند، به نظر ما که تمام این تضعیفات به ابن عقده زیدی برمی گردد و در قبول او اشکال است، و نجاشی هم تصریح کرده است به نقل تضعیف از او و همچنین شیخ و ابن دو بزرگوار جزم به ضعفش پیدا نکردند و وجهش را هم بیان کردند

در مورد علت تضعیف گفته‌اند او در آخر عمرش گفته: «هر چه گفتیم عن فلان اینها بی سند است اینها سماع نبوده است، خودم از این افراد نشنیدم» و گفته‌اند که این سخن دلالت بر ضعف او می‌کند. صاحب وسائل می‌گوید: این دلالت بر منتهای احتیاط او می‌کند. ودلیل اینست که او انسان متقی بوده است.

و به تحقیق آنچه دلالت بر جواز آن دارد مقدم شد و همچنین ابن طائوس و حسن بن علی بن شعبه و غیر آن دو او را توثیق کردند و بعضی اساتید ما او را ترجیح دادند و این صواب است و علامه در بحث رضا علیه السلام در کتاب مختلف و غیر علامه این را اختیار کردند آنچه در مذمت او وارد شده مانند آن چیزی است که در مذمت زراره و صفوان وارد شده است و ابن طائوس او را در فلاح المسائل ذکر کرده و مدح او و توثیق او را ترجیح داده است و در آن از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که امام از محمد بن سنان به خوبی یاد می‌کردند و می‌فرمودند: خلدوند از او راضی باشد به رضایت من از او، او با من و پدرم هیچ مخالفت نمی‌کرد.

دو امر باقی ماند: اول: گفته شده است: محمد بن سنان، چاره‌ای از اعتماد بر روایات او نیست به جهت روایات اجلاز او، همچنان که از کسی هم مطالبی نقل شد پس چاره‌ای نیست از حمل تضعیف در کلام کسانی که او را تضعیف کردند بر تضعیف از جهت نسبت غلوی که به ایشان داده شده است، نه از جهت ضعف در خود او، اما اینکه فضل او را از کذابین شمرده است پس امکان تصدیق او نیست، زیرا چطور حرف او با روایات اجلاز او جمع می‌شود و چطور ممکن است اجلاز از کسی که مشهور به وضع و کذب است، روایت نقل کنند؟

گویم: حمل تضعیف بر آنچه ذکر شده خلاف ظاهر کلمات بزرگان است بلکه آن خلاف آن چیزی است که شیخ در تهذیبین به آن تصریح کرده است همچنان که گذشت و اما روایت اجلاز کسی که معروف به کذب و وضع است پس کم نیست، پس به تحقیق بیش از یک نفر از اجلاز محمد بن علی کوفی صیرفی ابی سمینه روایت کردند بنا بر آنچه در ترجمه او می‌آید مانند: احمد بن ابی عبد الله و والد او محمد بن خالد و محمد بن ابی القاسم ماجیلویه و محمد بن احمد بن داود و محمد بن احمد بن خاقان و غیر آن‌ها.

اما طبق تحقیق و تتبعی که ما داشتیم، دریافتیم که اینطور نیست که اجلاز کسی معروف به کذب باشد، نقل کنند گاهی اسم مشترک است و خود ایشان هم نقل می‌کند. ولی معلوم نیست که این همان ضعیف باشد. گاهی آن شخص را معروف به کذب نمی‌دانند و گاهی به عنوان موید نقل می‌کند، نه اینکه بر او اعتماد کند. لذا این کلام مرحوم خوئی جای تامل دارد.

پس به نظر مرحوم آقای خوئی این شخصیت قابل اعتماد نیست. با عنوان «محمد بن سنان» در هشتصد سند از اسناد کتب اربعه آمده است لذا نمی‌توان گفت که او از مشهورین به کذب است و این نقل هشتصد مورد کشف از این می‌کند که این حرف درستی نیست.

وجوهی که دلالت بر اعتماد به محمد بن سنان می‌کند:

۱. روایات دلالت بر منمتمش ندارد.

۲. روایات ملاحه در مورد او قوی است.

۳. بسیاری از روایات ذامه مورد اشکال است و سند آن مخدوش است.

۴. کثرت روایات ایشان

۵. روایات اجلاء از او

۶. تصریح شیخ مفید در الارشاد

جای تعجب از مرحوم خوبی است که ایشان چندین مرتبه فرمودند: به کتاب ابن الغضائری اعتمادی نیست؟! اما در

اینجا اعتماد کردند، یا لاقبل به عنوان تأیید آورده است!

نظر مرحوم شوشتری^۱:

و أما تحقیق حاله: فالظاهر أنه لما كان ماتلا إلى تعلم المشكلات كما يدل عليه قوله: «و من أراد المعضلات فإلى» و قول صفوان فيه: «لقد هم أن يطير غير مرة فقصصناه حتى ثبت معنا» تعلق به الغلاة فرووا عنه أخبارا منكراً كما عرفت من هل الكشي عن كتاب دورهم في خبر أن الجواد قال له: «أهدى بك من أشاء، و اضل بك من أشاء» و أن ابن سنان أجابه: «فعل بعبدك يا سيدي ما تشاء إنك على كل شيء قدير» و نسوا إليه أيضا تأليف كنب منكراً - كما عرفت من المفيد في جوابه عن سؤال أخبار الأشباح - فصار سببا لا تهامة عند كثير منهم، لا أنه تحقق غمز فيه.

مع أننا لم نقف على من وضعه قولاً واحداً سوى ابن الغضائري في ما وصل إلينا، ولعله أيضا في كتابه الآخر - الذي لم يصل - رجوع. و إلا فحمدويه لم ينكر صحة أحاديثه، و إنما أنكر روايته لها؛ و كذلك أيوب ابن نوح أنكر روايته لها، لأن ابن سنان قال: إن ما حدثهم لم يكن سماعاً بل وجداناً.

و أما الفضل فروى عنه نفسه و أجاز لآخرين رواية أحاديثه بعده.

و أما الكشي ففي عنوانه الثاني و الرابع اقتصر على أخبار مدحه.

و أما التجاشي فقال في آخر كلامه: يدل خبر صفوان على زوال اضطرابه.

و أما المفيد و إن وضعه في عدديته و أجوبته، إلا أنه وثقه في إرشاده.

و أما الشيخ و إن وضعه في التهذيبيين و فهرسته و رجاله، إلا أنه عدّه في غيبته من ممدوحى أصحابهم عليهم السلام و روى

أخبار مدحه. و إن آيت عن حسنه في نفسه فأخباره معتبرة.

اما تحقیق حال او، پس ظاهر این است چون ایشان دنبال علوم غریبه و مشکل بود همانطور که قول خود او بر این مطلب دلالت دارد: «کسی که دنبال علوم مشکل و غریب هست، نزد من بیاید و کسی که علم به حلال و حرام را اراده کرده، پس نزد شیخ برود» غلات از ایشان سوء استفاده کرده و از او اخبار منکرات را نقل کردند.

همچنان که شناختی از نقل کشی از کتاب «دور» آن‌ها در خبری امام جواد علیه السلام به او فرمود: کسی که بخواهد توسط تو هدایت می‌شود، و کسی که بخواهد توسط تو گمراه می‌شود. اینکه ابن سنان جواب داد: انجام بده به عبادت ای سرورم آنچه می‌خواهی که بدرستی که شما بر هر چیزی توانائی و همچنین تالیف کتاب منکره را به او نسبت دادند - همچنان که از جواب مفید از سوال اخبار اشباح، شناختی - پس این سبب اتهام او نزد کثیری از آن‌ها شد.

تفعل بعدک ماتشاء: البته این عبارت او هم مشکلی ندارد چون ما در اطاعت خلودند بندهی شما اهل بیت علیهم السلام هستیم، نه اینکه ما واقعا بندهی ائمه علیهم السلام باشیم، در اطاعت تسلیم محض هستیم، کسی خدمت امام رسید و گفت: اگر شما سببی را نصف کنید و بگویید که نصف آن حلال است و نصف دیگر حرام است، من قبول دارم، ما به این معنا تسلیم ائمه علیهم السلام هستیم. خود ائمه علیهم السلام هم بندگان خلودند هستند، از ائمه علیهم السلام بالاتر نبی مکرم صلی الله علیه و آله ولی در تشهد نماز قبل از اینکه اقرار به رسالت ایشان شود اقرار به عبودیت ایشان است: «شهد ان محمد عبده و رسوله» پس اگر جایی عبد آمده است، حمل بر طاعت شود، و آن‌ها به این سنخ روایات استناد کرده‌اند.

مرحوم شوستر می‌فرماید: تضعیف صریحی از کسی نسبت به ایشان ندیدم غیر از ابن غضائری در آنچه بدست ما رسیده است (مرحوم خوبی کتاب ابن غضائری را اصلا قبول ندارد، ولی ایشان قبول دارد. ایشان می‌گویند: او چند کتاب داشته است. کتابی که ضعفاء را نقل کرده و کتابی که ممدوحین را نقل کرده است) و شاید در کتاب دیگر او که بدست ما نرسیده از این نظرش برگشته است.

اما حمدویه نگفته است که احادیث او ضعیف است، گفته این احادیث را نشنیده است، و علی بن نوح هم از راوی نشنیده است. چون ابن سنان گفته است که روایت را یافتیم نه اینکه شنیدیم (و این منتهای تقوای او را می‌رساند).

اما فضل بن شاخان که گفته بود او کذاب مشهور است، این سخن از ایشان عجیب است، زیرا خود فضل از ایشان روایت نقل می‌کند، و اجازه‌ی روایت می‌دهد که روایت من را از ایشان نقل کنید.

اما مرحوم کشی در یک جاذم می‌کند، ولی در دو عنوان دیگر فقط اخبار مدح را نقل می‌کند. اما مرحوم نجاشی در آخر کلامش می‌فرماید: خبر صفوان دلالت می‌کند که ایشان از حرف‌های قبل خود دست برداشته است و مشکل اعتقادی او زائل شده است.

اما مفید اگر چه در دو جا او را تضعیف کرده است، اما در ارشاد او را توثیق کرده است.

اما شیخ طوسی در تهذیبین و در فهرست و رجال تضعیف کرده اما در کتاب الغیبه مدح کرده است.

اگر پافشاری کنید و بگویید که شخص او حسن نیست و لیکن اخبار ایشان معتبر است.

ادامه بیان و نظر مرحوم شوشتري^۱

و این آیت عن حسنه فی نفسه فأخباره معتبرة، حیث إن الشیخ فی النهیست روی أخباره إلا ما كان فیها علوًا أو تخلیط؛ و کذا روی عنه جمع من العدول و الثقات من أهل العلم، کیونس بن عبد الرحمن، و الحسین بن سعید الأهوازی و أخیه، و الفضل بن شاذان و أبیه، و ایوب بن نوح، و محمد بن الحسین بن أبی الخطّاب و غیرهم - كما مرّ عن الكشّی - فلا بدّ أنّهم رووا عنه السلیم دون السقیم، فإنّهم كانوا نقاد الآثار. و أما الأخبار: فقد عرفت أنّ فیها مادحة كما فیها ذمّة، و عمدة النامة ما اشتمل علی ذم صفوان بن یحیی معه و هو یکنیها و هنا، فجلالة صفوان مسلمة.

و أما قول المصنّف: إن رمیهم له بالعلو لروایته ما هو الیوم من ضروریات المذهب کنفی السهو عنهم علیهم السلام ففی غایة السقوط، فإمامیه الیوم إمامیه الأمس، و العلاة عندهم من لا یصلی و یشیح المحرّمات اعتمادا علی کفایة معرفة الأئمة علیهم السلام فقد عرفت من خبر فلاح ابن طائوس أنّ الحسین المالکی لما قال لابن ملیک الکرخی بأنّ ابن سنان یقال فیہ العلو أجابه ببراءته لأنّه علّمه الظهور و علّمه حبس العیال و كان نفسه متعبدا؛ ثمّ إنّ روی فی السهو عنهم علیهم السلام؟ بل هو ممّن روی سهو التبی صلّی الله علیه و اله فراجع أخباره

اگر یا فشاری کنید و بگویند که شخص او حسن نیست پس اخبار ایشان معتبر است. چون شیخ طوسی در فهرست اخبار او را روایت کرده مگر آن هائی که در بردارندهی علو و تخلیط بوده است؛

و همچنین عدمای از عدول و ثقات از اهل علم از او نقل کرده اند، مانند: یونس بن عبد الرحمان، و حسین بن سعید اهوازی و برادر او، فضل بن شاذان و پدرش، و ایوب بن نوح، و محمد بن حسین بن ابی خطاب و غیر آن ها - همچنان که از کشی گذشت - پس چاره ای نیست که چنین افرادی که عادل اند از انسان سالمی نقل کنند و از کسی که مشهور به کذب است، نقل روایت نکنند. آن ها اهل نقد آثار بودند. (پس نقل این افراد از این شخصیت کاشف از حسن این شخص و یا لاقول قبول اعتبار روایات او است.)

اما اخبار: به تحقیق شناختی که هم روایت ملاحه و هم روایت ذمه دارد (ولی به روایات ذمه نمی توان توجه کرد) زیرا عمده روایات ذمه روایاتی است که مشتمل بر مذمت ایشان و صفوان بن یحیی است و همین مقلد برای ضعف این روایات کافی است چون هرگز نمی توانیم از صفوان رفع ید کنیم و شکی در جلالت صفوان نداریم.

و اما قول مصنف (مرحوم مامقانی): بدرستی که رمی به علو ایشان به جهت روایاتی است که ایشان نقل می کند که در برگیرنده مطالبی است که در گذشته علو و امروز جز ضروریات اعتقادات ماست، مانند نفی سهو از ائمه علیهم السلام

این دفاع در غایت سقوط است، زیرا شیعه‌ی امروز همان شیعه‌ی دیروز است (ما دو اعتقاد و تشیع نداریم) و غلات نزد آن‌ها کسی که نماز نخواند و محرمات را مباح بشمارد، به دلیل اعتماد بر کفایت معرفت ائمه علیهم‌السلام (به این افراد غالی می‌گفتند).

ایشان در ادامه به خبر ابن طوس در فلاح السائل استناد می‌کند، که حسین مالکی می‌گوید: به ابن ملیک گفتیم: در مورد ابن سنان گفته می‌شود که ایشان غالی است، او گفت: ایشان از غلو میرا است، زیرا او خود به من وضو را یاد داد، او اهل نماز بود؛ در کدام روایت، ابن سنان نفی سهو را نقل کرده است (که بگوییم به این جهت به او نسبت غلو داده‌اند)، بلکه ایشان جز کسائی است که سهو نبی را نقل کرده است.

عرض ما این است که شاید مرحوم مامقانی در مقام ذکر مثال بوده نه اینکه در مقام بیان خصوص مورد باشد، یعنی روایاتی را نقل می‌کرده است مثل نفی سهو، که دیروز غلو بوده است و امروز جزء اعتقادات ما است. مرحوم شوشتری از محمد بن سنان دفاع کرده و ایشان را می‌پذیرند.

بررسی روایات مادحه و ذامه‌ی محمد بن سنان:

۱. عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمي، قال: دخلت على أبي جعفر الثاني عليه السلام في آخر عمره فسمعتنه يقول: جزى الله صفوان بن يحيى، و محمد بن سنان، و زكريا بن آدم عنى خيرا، فقد وفوا لى، و لم يذكر سعد بن سعد، قال: فخرجت فلقيت موهبا، فقلت له: إن مولاي ذكر صفوان، و محمد بن سنان، و زكريا بن آدم، و جزاهم خيرا، و لم يذكر سعد بن سعد، قال: فعدت إليه، فقال: جزى الله صفوان بن يحيى، و محمد بن سنان، و زكريا بن آدم، و سعد بن سعد، عنى خيرا، فقد وفوا لى

ابن صلت قمی گوید: در آخر عمر امام جواد علیه السلام نزد ایشان رفتیم. پس شنیدیم که می‌فرماید: خدا به صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان و زکریا بن آدم جزای خیر دهد. واقعا وفاداری کردند، و اسم سعد بن سعد را نبرد، گفتیم اسم سعد را نبردید؟ پس فرمودند: خدا به صفوان بن یحیی، و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد جزای خیر دهد. واقعا وفاداری کردند.

مرحوم خوبی می‌فرماید: این روایت صحیح است.

۲. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُؤْلُوبَةَ، قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زَيْعٍ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام كَانَ لَعَنَ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ، فَقَالَ: إِنَّهُمَا خَالِفَا أَمْرِي، قَالَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام لِمُحَمَّدِ بْنِ سَهْلِ الْبَحْرَانِيِّ تَوَلَّ صَفْوَانَ بْنَ يَحْيَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ سِنَانَ فَقَدْ رَضِيتُ عَنْهُمَا. ۱

امام جواد علیه السلام فرمودند: از این دو نفر پیروی کن، که از این دو راضی شدم.

مرحوم خوبی می‌فرماید: الروایه صحیحه علی الاظهر

البته به نظر ما این روایت مشکل دارد. و اشکال آن احمد بن هلال عبرتائی^۱ است که فاسد المذهب بوده و چند لعن و تبری از امام معصوم نسبت به ایشان وارد شده است. ولی نظر آقای خوبی این است که ایشان ثقه است هر چند فاسد المذهب باشد.

۳. القمی، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يذكر صفوان بن يحيى، و محمد بن سنان بخير، و قال: رضی الله عنهما برضای عنهما، فما خالفنا، و ما خالفنا أبا عليه السلام قط، بعد ما جاء فيهما ما قد سمعه غير واحد

شنیدم امام جواد عليه السلام صفوان بن يحيى و محمد بن سنان را به خوبی یاد کرد و فرمود: خداوند از آن دو راضی باشد به رضای من از آن دو، هیچ با من و پدرم مخالفت نکردند.

مرحوم خوبی این روایت را تضعیف می‌کند.

۴. ذکر حمدویه بن نصیر، أن أيوب بن نوح دفع إليه دفترًا فيه أحاديث محمد بن سنان، فقال لنا: إن شئتم أن تكتبوا ذلك فافعلوا، فإني كتبت عن محمد بن سنان، و لا أروى لكم أنا عنه شيئًا، فإنه قال له محمد قبل موته: كلما أحدثكم به لم يكن لي سماعه و لا روايته، إنما وجدته

حمدویه می‌گوید: ایوب بن نوح دفتری به او داد که در آن احادیث محمد بن سنان بود، پس برای ما گفت: اگر می‌خواهید آن را بنویسید، بنویسید، زیرا من از محمد بن سنان نوشتم، ولی من چیزی برای شما از او نقل نمی‌کنم، چون خود او قبل از رحلتش گفت: هر چه که نقل کردم، همه را یافتم نه اینکه خودم شنیده باشم. به نظر ما این روایت اگر دلیل بر مدح نباشد دلیل بر ذم هم نیست.

۵. قال محمد بن مسعود: قال عبد الله بن حمدويه: سمعت الفضل بن شاذان يقول: لا أستحل أن أروى أحاديث محمد بن سنان، و ذكر الفضل في بعض كتبه أن من الكاذبين المشهورين ابن سنان، و ليس بعبد الله.

ابن حمدویه گوید: شنیدم فضل بن شاذان می‌گوید: از او روایت کنم و در بعضی از کتاب‌هایش گفته که ابن سنان از کذابین مشهور است. (به این حرف فضل جواب داده شد که چطور می‌گوئی از کذابین مشهور است و حال آنکه خود شما از او روایت نقل می‌کنی)

ابن شاذان می‌گوید: چند نفر از کذابین هستند که یکی از آنها ابن سنان است منظوم عبدالله نیست. بعضی گفته‌اند مراد ایشان محمد بن سنان برادر عبدالله بن سنان است نه محمد بن سنان مورد بحث. اگر این احتمال باشد نمی‌توانیم این را دلیل برای تضعیف قرار دهیم.

مرحوم خوئی این احتمال را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: این احتمال بعید است.

۶. فضل ابن شاذان گفته است: قال: لا أحب [أهل] لكم أن ترووا أحاديث محمد بن سنان عني ما دمت حيا، و أذن في الرواية بعد موته» احادیث ابن سنان را دوست ندارم تا زنده ام احادیث از من نقل کنید و بعد از رحلتش را اذن داد.

از این هم استفاده ذم نمی‌شود زیرا اگر ضعیف است، قبل و بعد از مرگ او ضعیف است و فرقی نمی‌کند از طرفی لا احب دارد.

۷. مرحوم کشی می‌فرماید: فضل، و پدرش، و یونس، و محمد بن عیسی عبیدی، و محمد بن حسین بن ابی الخطاب و حسن و حسین دو فرزند سعید اهلوزی، و دو فرزند دندان، و ایوب بن نوح و غیر آن‌ها از عدول و ثقات از اهل علم از ایشان روایت نقل کرده‌اند.

۸. بقول: إن عبد الله بن محمد بن عیسی الأشعری الملقب ببنان، قال: كنت مع صفوان بن یحیی بالكوفة فی منزل، إذ دخل علينا محمد بن سنان، فقال صفوان: هذا ابن سنان لقد هم أن یطیر غیر مرة، فقصصناه حتی ثبت معنا. عبدالله بن محمد بن عیسی اشعری می‌گوید: در کوفه با صفوان بودم که ابن سنان وارد شد، صفوان گفت: این ابن سنان است که قصد بلندپروازی داشت، و ما بال او را چیدیم، که همراه ما ثابت باشد. این روایت دلالت بر مدح او است.

۹. همچنین نقل می‌کند: وارد مسجد کوفه شدیم، دیدیم محمد بن سنان منبر می‌رود، به ما نگاه کرد، و گفت: اگر از معضلات می‌خواهید پیش من بیایید، و اگر احکام شرعی می‌خواهید سراغ صفوان بروید.

۱۰. نص آخر حدیث احمد بن زبید بن جعفر الهمدانی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُحْمَلَ إِلَى الْعِرَاقِ بَسَنَةَ وَعَلَى ابْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْ يَدِيهِ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ لِيكَ قَالَ إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْرِعْ مِنْهَا ثُمَّ أَطْرُقُ وَنَكَتَ يَدِيهِ فِي الْأَرْضِ وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ يَقُولُ وَبُصِّلَ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَبَعَلَ اللَّهُ مَا بَشَاءُ قُلْتُ وَمَا ذَاكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ ظَلَمَ لِي هَذَا حَقَّهُ وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقَّهُ وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ نَعَى إِلَيَّ نَفْسَهُ وَدَلَّ عَلَيَّ ابْنَهُ فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَئِنْ مَدَّ اللَّهُ فِي عُمُرِي لَأَسْلَمَنَّ إِلَيْهِ حَقَّهُ وَلاَ لَأَقْرِنَ لَهُ بِالْإِمَامَةِ وَأَشْهَدُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِكَ حُجَّةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى خَلْفِهِ وَالدَّاعِيَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَتَدْعُو إِلَى إِمَامَتِهِ وَإِمَامَةٍ مِنْ يَوْمٍ مَقَامُهُ مِنْ بَعْدِي فَقُلْتُ مَنْ ذَاكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مُحَمَّدُ ابْنُهُ قَالَ قُلْتُ فَارْضَا وَاتَّسَلِيمٍ قَالَ نَعَمْ كَذَلِكَ وَجَدْتُكَ فِي كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَا إِنَّكَ فِي شَيْعَتِنَا أَتَيْنُ مِنَ الْبَرِّقِ فِي اللَّيَالِي الظُّلْمَاءِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْمُفْضَلَ كَانَ أَنَسِي وَمُسْتَرَحِي وَأَنْتَ أَنَسُهُمَا وَمُسْتَرَحِيهِمَا حَرَامٌ عَلَيَّ النَّارُ أَنْ تَمَسَّكَ أَبَدًا.

محمد بن سنان گوید: یک سال قبل از اینکه امام کاظم علیه السلام را به عراق بفرستد روزی بر ایشان وارد شدم، فرزندشان «علی» نیز مقابل حضرت بود، امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: محمد! عرض کردم: بفرمائید، فرمودند:

امسال، تحرکاتی پیش خواهد آمد، مواظب باش با آن‌ها حرکت نکنی، سپس سکوت کردند و با دست به زمین زدند سپس رو به من کرده و فرمودند: «خلوند ظالمین را گمراه می‌کند و هر کاری بخواهد انجام می‌دهد.»^۱

عرض کردم: قربانت گردم! قضیه چیست؟ فرمودند: هر کس به این فرزندم ظلم کند و حق او را نهدد و امامت او را بعد از من انکار کند مثل کسی خواهد بود که به علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم کرده و حق او را نداده و امامت او را بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله منکر شده است، راوی گوید: فهمیدم که حضرت با این سخنان می‌خواهند از مرگ خود و امامت فرزندشان خبر دهند

پس عرض کردم: بخدا، اگر خلوند به من طول عمر عنایت کند حق ایشان را خواهیم داد و امامتشان را قبول خواهیم نمود و شهادت می‌دهم که ایشان بعد از شما حجت خلوند متعال بر مردم بوده، دعوت‌کننده به دین الهی می‌باشند حضرت فرمودند: محمد! خلوند به تو طول عمر خواهد داد و تو مردم را به امامت او و امامت امام بعد از او دعوت خواهی کرد. عرض کردم: قربانت گردم، امام بعد از ایشان کیست؟ فرمودند: پسرش «محمد». عرض کردم: به روی چشم! فرمودند: بله، من، تو را این گونه در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام یافته بودم. تو در بین شیعیان ما از برق در شب ظلمانی روشن‌تر و آشکارتر هستی. سپس فرمودند:

ای محمد! مفضل مایه انس و راحتی و آرامش من بوده و تو انس و آرامش آن دو (امام رضا و امام جواد) خواهی بود. بر آتش حرام است که تو را لمس کند
این روایت جلالت ایشان را می‌رساند

اشکال مرحوم خوبی:

راوی این روایت خود او است. کسی که روایتی را نقل کند که دلالت بر مدح خودش داشته باشد، مستلزم دور است (در شرح حال ابراهیم مهزیار می‌فرماید: من المضحکات).^۲

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: کسی که روایتی را نقل بکند که مدح خودش باشد سوء گمان نسبت به او پیدا می‌شود.

البته به طور کلی ممکن است که دور و سوء ظن باشد ولی این بیان نسبت به دوران سختی که محبت اهل بیت و ولایت نسبت به امیرالمومنین علیه السلام امتیازی برای شخص نبوده، بلکه به خطر می‌افتاد و از طرفی دوران امام کاظم علیه السلام دوران شدت تقیه بوده و همین کفایت می‌کرد که بگویند او با امام ارتباط داشته است، نمی‌تواند درست باشد، در چنین دورانی دلیلی ندارد چیزی را جعل کند که نه تنها نفعی نداشته باشد بلکه برای او ضرر هم داشته باشد. لذا نقل این سنخ

۱. یضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ وَيَقْتُلُ اللهُ مَا يَشَاءُ لِكُلِّ رَاحِمٍ اِيه ۲۷

۲. معجم الرجل لحديث ۱۶:۱۵۸

قهوس الرجل ج ۹ ص ۳۰۶

افراد نه تنها مایه سوء ظن به آنها نیست بلکه دلیل بر این است که ایشان جز موالیان بوده و از این تهدیدات و جوآن زمن ترسی نداشته است. او در دوران هارون الرشیدی بود که او امیر المومنین علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم هم قبول نداشته است. در چنین دورانی شخصی بگوید که در صحیفه امیر المومنین علیه السلام آمده است که من جزء دوستان اهل بیت علیهم السلام هستم، چنین مطلبی برای او پر هزینه است و حتی ممکن است سبب اعدام او و سلب امتیازات اجتماعی از او شود. لذا بر خلاف فرمایش مرحوم خوبی که مستلزم دور است، ما این روایت را می پذیریم و این روایت دلیل بر مدح و حُسن او می باشد.

۱۱. و رأیت فی بعض کتب الغلاة و هو کتاب الدور: عن الحسن بن علی، عن الحسن بن شعیب، عن محمد بن سنان، قال: دخلت علی ابي جعفر الثاني علیه السلام فقال لی: یا محمد کیف أنت اذا لعنتک و برئت منک و جعلتک محنة للعالمین اهدی بک من اشاء و اضل بک من اشاء؟ قال، قلت له: تفعل بعبدک ما تشاء یا سیدی أنت علی کل شیء قدیر. ثم قال: یا محمد أنت عبد قد اخلصت لله انی ناجیت الله فیک، فأبی الا أن یضل بک کثیرا و یهدی بک کثیرا.

محمد بن سنان گوید: بر امام جواد علیه السلام وارد شدم، فرمودند: ای محمد چگونه خواهد بود حال تو اگر من تو را لعن کنم و از تو بیزاری بجویم و تو را محنت برای عالمین قرار دهم هدایت کنم به تو کسی را که بخواهم و گمراه شود به تو کسی را که بخواهم؟ گفتم: آنچه می خواهی با عبادت انجام بده ای سرور من، شما بر هر کاری توانائی.

سپس فرمودند: ای محمد تو بندهای که برای خداوند خود را خالص کردی

مرحوم خوبی می فرماید: این روایت هم ضعیف است و روایت را هم خودش نقل می کند.

۱۲. کش، رجال الکشی حملوه عن ابي سعيد الأدمي عن محمد بن مرزبان عن محمد بن سنان قال: شكوت إلى الرضا علیه السلام وجع العين فأخذ قرطاسا فكتب إلى ابي جعفر علیه السلام و هو أقل من يدي و دفع الكتاب إلى الخادم و أمرني أن اذهب معه و قال اكنم فائتيه و خادم قد حملته قال ففتح الخادم الكتاب بين يدي ابي جعفر علیه السلام قال فجعل أبو جعفر علیه السلام ينظر في الكتاب و يرفع رأسه إلى السماء و يقول ناح فعل ذلك مرارا فذهب كل وجع في عيني و أبصرت بصرًا لا يبصره أحد فقال قلت لأبي جعفر ع جعلك الله شيخاً على هذه الأمة كما جعل عيسى ابن مريم شيخاً على بني إسرائيل قال ثم قلت له يا شبيهه صاحب فطرس قال فأنصرفت و قد أمرني الرضا علیه السلام أن اكنم فما زلت صحيح النظر حتى أذعت ما كان من ابي جعفر ع في أمر عيني فعاونني الوجع قال ...^۱

محمد بن سنان گوید: به حضرت رضا علیه السلام شکایت از درد چشم کردم نملهای که کوچک تر از کف دستی بود برداشت و برای حضرت جواد علیه السلام نوشت.

نامه را به خدام سپرد و به من دستور داد با او بروم و فرمود این مطلب را کتمان کن، خدمت آن جناب رسیدم، خدام ایشان را در آغوش داشت و نامه را برایش گشود حضرت جواد علیه السلام نگاه به نامه می کرد و سر به آسمان بلند کرده می گفت: خوب شدی چندین مرتبه تکرار کرد تمام ناراحتی های چشم من بر طرف شد.

به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: خدا ترا رهبر این امت قرار دهد همان طوری که عیسی بن مریم رهبر بنی اسرائیل شد بعد عرض کردم: ای شبیه دوست فطرس.

گفت: مراجعت کردم حضرت رضا علیه السلام به من فرموده بود مطلب را پنهان ندارم، چشمم مدت ها خوب بود تا جریان اعجاز حضرت جواد را در مورد چشم خود به دیگران گفتم باز مبتلا بدرد چشم شدم.

به نظر ما نقل این سنخ روایات سبب شده است که بعضی تحمل نکنند و او را متهم به غلو کنند.

نتیجه:

روایت کنز (گنج) از نظر سند مشکلی ندارد. مشکل و ایراد در همین محمد بن سنان است که ایشان هم با توجه به این که بیش از ۸۰۰ روایت در کتب اربعه دارد و ثقلت و عدول از فقها از ایشان روایت نقل می کنند لذا ما نمی توانیم از کنار او به سادگی بگذریم. لذا ایشان معتبر و یا حداقل روایات ایشان معتبر است.

(د) دلالت روایت یازدهم

معنای کنز:

مرحوم قمی در سفینه البحار نقل می کند:^۱

«كان فيما أوصى به رسول الله ﷺ سلمان أن أكثر من قول لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم فإنها كنز من كنوز الجنة. الكنز الذي كان عيسى عليه السلام في طلبه وهو الغلام الذي ترك الملك والسلطنة ولازم خدمة عيسى عليه السلام في قول النبي ﷺ لعلي (عليهما وآهما السلام): يا علي إن لك كنزا في الجنة وأنت ذو قرينها، قال الصدوق: فهذا الكنز هو المفتاح وذلك أنه قسيم الجنة ... إلى أن قال: وقد سمعت بعض المشايخ يذكر أن هذا الكنز هو ولده المحسن وهو السقط الذي ألقته فاطمة عليها السلام لما ضغطت بين البابين.

پیامبر اکرم ﷺ به سلمان وصیت کردند که بسیار ذکر لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم بگو که آن گنجی از گنج-های بهشت است. گنجی که حضرت عیسی علیه السلام در طلب آن بود، آن غلامی بود که ملک و سلطنت را ترک کرد و ملازم حضرت عیسی علیه السلام شد.

در قول پیامبر ﷺ به حضرت علی علیه السلام ای علی برای تو کنزی در بهشت است. مرحوم صدوق فرموده است: این گنج آن کلید بهشت است چون ایشان قسیم الجنة است. شنیدم از بعضی از مشایخ که فرمودند: این گنج فرزند ایشان محسن است و او فرزند سقطی است که چون فاطمه عليها السلام بین بابين قرار گرفت.

بحث لغوی:

معجم مقاییس اللغة ابن فارس: الكاف والنون والزاء أُصِِّلُ صحيحٌ يدلُّ على تجمُّع في شيء من ذلك ناقةٌ كِنَازُ اللحم، أي مجتمعَةٌ.

او کلمه را به اصل بر می گرداند، می گوید: هر انباشته شدمای را کنز می گویند، شتری که فربه شده باشد را ناقة کنز اللحم گویند یعنی گوشت هایش روی هم انباشته شده است.

پس کنز به معنای انباشته شده است.

لسان العرب:^۲ الكنز: اسم للمال إذا أحرز في وعاء ولما يحرز فيه، وقيل: الكنز المال المدفون، وجمعه كنوز. تسمى العرب كل كثير مجموع يتنافس فيه كنزا. كنز الإنسان مالا، وكنزت السقاء أي ملأته، ابن عباس في قوله تعالى في الكهف: وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ

۱ سفینه البحار، ج ۷، ص ۵۴۴

۲ معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، ج ۵، ص ۱۴۱

۳ لسان العرب، ج ۵، ص ۴۰۱

لَهُمَا؛ قَالَ: مَا كَانَ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا لَكِن كَانَ عِلْمًا وَصُحْفًا. عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَرْبَعَةُ آلَافٍ وَ مَا دُونَهَا نَفَقَهُ وَ مَا فَوْقَهَا كَنْزٌ. الْكَتْرُ فِي الْأَصْلِ، الْمَالُ الْمَدْفُونُ تَحْتَ الْأَرْضِ. فَإِذَا أُخْرِجَ مِنْهُ الْوَاجِبُ عَلَيْهِ لَمْ يَبْقَ كَنْزًا وَ أَنْ كَانَ مَكْتُوزًا، وَ هُوَ حَكْمٌ شَرْعِيٌّ تَجُوزُ فِيهِ عَنِ الْأَصْلِ.

معنای اول: کنز اسمی است برای اموالی که در جایی نگه داری کرده‌اند. (و عا یعنی صندوق)

معنای دوم: همان ظرف و مکانی که این مال را در آن گذاشته‌اند را کنز گویند

معنای سوم: مالی که زیر خاک نهفته شده است.

حال با توجه به این سه اطلاق، معنای کنز در روایت کدام است؟

عرب هر چیز فراوان که انباشته و جمع شده و مورد رقابت (یعنی هر کسی می‌خواهد آن را برای خود داشته باشد) را کنز گویند. پس کنز اختصاص به اموال به معنای اخص و گنج ندارد، یعنی هر چیزی که در انحصار عدلای است، پس معنای روایت این می‌شود که هر چیزی که در انحصار عدلای است، باید از انحصار بیرون بیاید. (این هم یکی از معانی است.) کسی که مشک را پر کند، می‌گویند: کنزت السقاء.

ابن عباس در مورد قول خداوند در سوره‌ی کهف: و زیر آن کنزی برای آن دو بود؛ گفت: طلا و نقره نبود و لکن علم و صحف بود. پس کنز بر کتاب ارزشی و صحف هم اطلاق می‌شود.

امام علی علیه السلام فرمودند: کسی که چهار هزار (دینار یا درهم به نظر می‌رسد که درهم باشد چون اگر دینار باشد زیاد است) و کمتر این داشته باشد نفقه است. و اگر بیش از این داشته باشد گنج است. پس کنز یکی از موارد استعمال آن بیش از نیاز است.

کنز در اصل، مالی که در زمین دفن شده است، پس هنگامی که خمس آن را پرداخت کرد دیگر گنج نیست و اگر چه به جای اولش برگرداند.

نتیجه: کنز موارد استعمال زیادی دارد ولی ظاهراً در یک معنی مشترک باشد و آن این است: شیء مجتمع انباشته ولی مورد رقابت.

مراد روایت از حرمت کنز:

آیا به معنای این است که در آن زمان مطلق پس انداز کردن و انباشته کردن اموال حتی اگر خمس آن را داده باشد ممنوع است، و یا مراد همان مالی است که مدفون است و خمس آن را نداده باشد، که اگر خمس آن را داده باشد، طبق روایت این دیگر کنز نیست، و یا به طور کلی هر شیء مورد تنافس و جمع شده مراد است.

ظاهر آن این است که همان معنای اولی «مال مدفون تحت الارض» مراد باشد. اگر این مراد باشد در دست غالب مردم نیست، و نادر است. لذا این حکم باید حمل بر مورد نادر شود. ممکن است مراد این باشد ولی این خلاف آن چیزی است که متبادر است. پس گنج تحت الارض مراد نیست، چون حمل بر فرد نادر است.

دلیل دیگر اینکه طبق روایاتی «خرجت الارض» در دوران امام زمان علیه السلام گنجی در زیر زمین باقی نمی ماند و ظاهراً موضوعاً منتفی است و همه در اختیار امام قرار می گیرد.

پس این روایت را باید حمل کنیم بر مال انبأخته، یعنی در ابتدای ظهور امام زمان علیه السلام جهاد در رکاب امام زمان علیه السلام واجب است نه فقط با جان بلکه با مال «بماوالهم و انفسهم» به مقداری که مورد نیاز است. شاید مراد این باشد. اما اینکه بگویید که مراد این است که هیچ چیز انحصاری نخواهد بود (هر شیء جمع شده که مورد تنافس دیگران باشد)، همه را باید در اختیار حکومت امام قرار دهند این بعید است.

به نظر ما همین معنای دوم مراد است یعنی کسانی که اموال دارند باید بدهند «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلكة» و عدم خرج کردن موجب تسلط دشمنان می شود و امنیت مالی و جانی را از شما می گیرد.

البته انبیاء و ملائکه و اجنه برای یاری امام زمان علیه السلام می آیند ولی هیچ یک از اینها رفع تکلیف از مومنین نمی کند و مومنین باید جهاد کنند و کسی که در رکاب امام زمان علیه السلام به جهاد برود اگر شهید شود اجر دو شهید دارد و اگر دشمن را بکشد و سالم برگردد اجر بیست شهید را خواهد داشت.

سوال اول:

اسلام با کدام یک مخالف است؟ سرمایه، سرمایه دار یا نظام سرمایه داری؟

اسلام با نظام سرمایه داری مخالف است. شهید صدر در مقدمه‌ی فلسفتنا مکتب‌های مختلف سیوسالیسم، کمونیسم و... را مطرح و بررسی می کند و معایب هر کدام را بیان می کند و مکتب اسلام را که راه حل است مطرح می کند.

ما در اول انقلاب بحثی با یکی از منحرفین داشتیم، آنها می گفتند: کسی نباید سرمایه دار باشد و اسلام با سرمایه مخالف است؛ گفتیم: اسلام با سرمایه مخالف نیست. اسلام نمی خواهد که جامعه صدقه پذیر باشد، اسلام دست فقیر را می گیرد، ولی به ثروتمند می گوید: حقوق خدا و مستحبات و واجبات را ادا کن.

هیچ کدام از ائمه‌ی معصوم ما فقیر نبودند. البته سعی می کردند که حال دیگران را مراعات کنند و موااسات داشته باشند. امام باید طوری رفتار کند که فقیر از وضعیت خودش به تنگ نیاید. لذا هنوز موقوفات امام علی علیه السلام بیرون مدینه وجود دارد.

سوال دوم:

پس اگر اسلام با سرمایه و پول به شرطی که حقوق را بدهد مخالف نیست، پس چطور طبق این روایت در دوران امام زمان علیه السلام اندوختن حرام است؟

بر فرضی که این معنی را بپذیریم و اینها احکامی است که قبل از امام زمان علیه السلام نبوده است و دوران امام زمان علیه السلام هست، همان سخنی که در مباحث قبل بیان کردیم که یک سری احکام است که تبلیغ آن منوط به زمان خاص خود

بوده است، و به بیان مرحوم خوبی حکم شرعی بوده ولی تبلیغ آن منوط به زمان خودش بوده است و چون زمان ایجاب نمی کرده عمل نشده است.

مرحوم خوئی بین عصر تشریح و عصر تبلیغ فرق گذاشتند که احکام تشریح شده و نزد امام به ودیعت گذاشته شده تا در زمان خاص خودش آن را تبلیغ کند، طبق بیان مرحوم خوئی ممکن است اینطور بگوییم که این حکم حرمت اندوختن اموال در دوران امام زمان علیه السلام تشریح شده است ولی تا زمان امام زمان علیه السلام تبلیغ نشده است. پس اینطور نیست که حکمی بوده و امام زمان علیه السلام خلاف آن عمل کند بلکه از ابتدا اینطور تشریح شده است.

مرحوم خوبی می فرماید: از جمله ای از روایات استفاده می شود که تبلیغ یک سری از احکام در دوران امام زمان علیه السلام می باشد، اگر این وجه را بپذیریم مشکل حل می شود.

روایات تواتر معنوی دارد که یک سری از احکام تغییر می کند و حال آنکه حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه که از مسلمات است، جمع این دو به همان چیزی است که مرحوم خوبی فرمودند: دوران امام زمان علیه السلام دوران تبلیغ است نه تشریح.

روایت دوازدهم:

الف) متن روایت

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ اخْتَصَرَنَاهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا وَ يُصَيِّرَهَا عَرِيشًا كَعَرِيشِ مُوسَى وَ تَكُونَ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءً لَا شَرَفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ يُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ فَيَصِيرُ سِتِينَ ذِرَاعًا وَ يَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَ يَسُدُّ كُلَّ كُوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ كُلَّ جَنَاحٍ وَ كَيْفٍ وَ مِزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ يَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ فِي زَمَانِهِ فَيُطِئُ فِي دَوْرِهِ حَتَّى يَكُونَ الْيَوْمُ فِي أَيَّامِهِ كَعَشْرَةٍ مِنْ أَيَّامِكُمْ وَ الشَّهْرُ كَعَشْرَةِ أَشْهُرٍ وَ السَّنَةُ كَعَشْرِ سِنِينَ مِنْ سِنِيِّكُمْ ثُمَّ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةٌ الْمَوَالِي بِرِمَيْلَةِ السُّكْرَةِ عَشْرَةَ أَلْفٍ شَعَارَهُمْ يَا عُمَانُ يَا عُمَانُ فَيَدْعُو رَجُلًا مِنَ الْمَوَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَى كَابِلٍ شَاهٍ وَ هِيَ مَدِينَةٌ لَمْ يَنْتَحِهَا أَحَدٌ قَطُّ غَيْرُهُ فَيَنْتَحِهَا ثُمَّ يَتَوَجَّهُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُهَا وَ تَكُونُ دَارَهُ وَ يُهْرَجُ سَبْعِينَ قَبِيلَةً مِنْ قِبَائِلِ الْعَرَبِ تَمَامَ الْخَيْرِ^١

ابو بصیر ضمن حدیثی که آن را مختصر کرده گفته است: امام باقر عليه السلام فرمودند: هر گاه قائم عليه السلام قیام کند وارد کوفه شود دستور می دهد مساجد چهارگانه منهدم گردد^٢ تا به اساس آن ها برسد و آن ها را مانند سایبان موسی عليه السلام خواهد ساخت^٣ و تمام مساجد را وسعت داده و بلندی ها را از بین می برد به همان ترتیبی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، قرار می دهد، و بزرگراه ها را وسعت می دهد که شصت ذراع خواهد شد، و هر مسجدی که بر سر راه باشد خراب می کند، و هر منفذی که به سمت راه عبور مردم و هر بالکن و فضاصل و ناودانی را که به طرف راه عمومی است می بندد، و خلدوند در زمان او به فلک دستور می دهد آهسته بپرخد، تا آن جا که یک روز در زمان او همچون ده روز، و یک ماه مانند ده ماه و یک سال همچون ده سال از سال های شما می شود.^٤

١ القیبة (لطوسی) ص ٢٧٥

٢ چهار مسجد نه مساجد کل دنیا و نه مساجد عراقی و کوفه

٣ نه اینکه ویران می کنند بلکه نمای آن را تغییر می دهند ظهران این است که این مطلب اختصاص به این چهار مسجد ندارد

٤ اگر این روایت درست باشد بسیاری از مسائل حل می شود دوران حکومت امام زمان علیه السلام در روایت بیان شده که هفت یا نه سال است طبق این روایت هفتاد سال می شود البته به نظر ما امام زمان علیه السلام هنگامی که ظهور کند تا چهار روز قبل از قیامت هستند و این با مسئله ای رجعت امام علیه السلام منگاف ندارد، همه حتمار جوع می کنند ولی اینکه برای حکومت و یا برای تشریفات حکومت امام زمان علیه السلام علیه السلام باشد نیز به بررسی دارد

سپس چندی نمی‌گذرد که سرکشان خوارج در رمیلهٔ الدسکره خروج می‌کنند، ده هزار نفر شعارشان یا عثمان یا عثمان است، پس آن حضرت یکی از موالی را فرا می‌خواند و شمشیرش را به او می‌دهد، آن‌گاه او به سویشان می‌رود و آن‌ها را می‌کشد و احدی از آنان را باقی نمی‌گذارد.

آن‌گاه به سوی کابل‌شاه می‌رود و آن شهری است که هیچ کس پیش از او آن را فتح نکرده، پس آن را فتح می‌نماید، سپس به کوفه روان می‌شود و در آن فرود می‌آید که منزلش در آن خواهد بود و هفتاد قبیله از قبائل عرب را از بین می‌برد.^۱

ب) منابع روایت:

۱. الغیبه شیخ طوسی، ص ۴۷۵ ح ۴۹۸، و ص ۴۸۶ ح ۴۹۹.
۲. نوادر الاخبار، فیض کاشانی، ص ۲۷۲ مرسل از غیبت طوسی
۳. منتخب الانوار المصیبه، ص ۱۹۴ همان متن طوسی با اندکی تفاوت که بجای یا عثمان «یا ۵۱۴۵۷» آورده شده است که شاید اشاره به دوران تقیه بوده و به حساب ابجد نقل کرده است.
۴. اثبات الهداة، ج ۳ ص ۵۱۷ ب ۳۲ ح ۳۷۴ بعض این روایت را از الغیبه آورده است.
۵. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۳ از الغیبه، و ج ۸۳ ص ۳۵۳ از الغیبه.
۶. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸.
۷. معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام ج ۴ ص ۴۸۸ نص غیبت طوسی را بانص فقیه ادغام نمودیم.

ج) بررسی سند روایت

مرحوم شیخ طوسی این روایت را از فضل بن شاذان نقل می‌فرماید شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ و فضل بن شاذان متوفای ۲۶۲ است، حدود ۲۰۰ سال فاصله است پس باید شیخ طوسی به کتاب فضل بن شاذان طریق داشته باشد پس بحث در چند محور است:

۱. خود فضل بن شاذان که چقدر اعتبار دارد
۲. طریق شیخ طوسی به کتاب فضل بن شاذان معتبر است یا نه
۳. فضل بن شاذان از چه کسی نقل می‌کند فضل بن شاذان روایت امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند و حال آنکه او دوران امام باقر علیه السلام را درک نکرده است، دوران امام هادی علیه السلام بوده است پس باید واسطه باشد.

۱ درست است که خدیقلدلم زمل علیه السلام را به عون غیث فرستاده است ولی لازمه‌ی کمک به این جمعه این است که مویع برلخته شود و این سنخ قبائل جز مویع هستند تا این مویع بر طرف نشود سلامت کلل و امنیت و آسایش به جهل بز نمی‌گردد این مطلب هیچ منطقی با رقت لدم ندارد سیلیست لدم سیلیست یلمبر اکرم علیه السلام است و خود یلمبر هم با یهود بنی قریظه جنگیند مقتضای رحمت این است که:

فضل بن شاذان

نظر مرحوم نجاشی:

مرحوم نجاشی از ایشان تمجید کرده است و می فرماید:^۱
روی عن أبي جعفر الثاني و قيل [عن] الرضا أيضا عليه السلام و كان ثقةً أحد أصحابنا الفقهاء و المتكلمين. و له جلالة في هذه الطائفة و هو في قدره أشهر من أن نصفه. و ذكر الكنجي أنه صنف مائة و ثمانين كتابا و وقع إلينا
از امام جواد عليه السلام روایت نقل کرده است و گفته شده است: از امام رضا عليه السلام هم روایت کرده است و ثقه و یکی از اصحاب
فقیه و متکلم شیعه بود و در بین شیعه جایگاه دارد. مقامش بالاتر از این است که بخواهیم از او تعریف کنیم. این شخص
اهل قلم بوده است و به قول کشی ۱۸۰ کتاب تألیف کرده است.

نظر شیخ طوسی:

فقیه، متکلم، جلیل القدر، له مصنفات و در کتاب رجالشان ایشان را از اصحاب امام هادی و امام عسگری عليهما السلام نقل فرمودند.
روایت متعارضی در مورد ایشان نقل شده است، روایاتی از ایشان مدح کرده و ترحم کرده است. و روایاتی داریم که
ایشان را زیر سوال کرده است.

سَعْدُ بْنُ جَنَاحِ الْكُشِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْوَرَّاقَ السَّمَرَقَنْدِيَّ، يَقُولُ، خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَمُرَّ عَلَى رَجُلٍ
كَانَ مِنْ أَصْحَابِنَا مَعْرُوفًا بِالصِّدْقِ وَالصَّلَاحِ وَالْوَرَعِ وَالْخَيْرِ، يُقَالُ لَهُ بُورِقُ الْبُوشَنجَانِيُّ، قَرِيبٌ مِنْ قَرَى هَرَاهُ، وَأَزُورُهُ وَأُحَدِّثُ
عَهْدِي، بِهِ قَالَ، فَأَثْبَتَهُ، فَجَرَى ذِكْرَ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ، فَقَالَ بُورِقٌ: كَانَ الْفَضْلُ بِهِ بَطْنٌ شَدِيدُ الْعِلَّةِ، وَيَخْتَلِفُ فِي اللَّيْلَةِ مِائَةً
مَرَّةً إِلَى مِائَةٍ وَخَمْسِينَ مَرَّةً، فَقَالَ لَهُ بُورِقٌ خَرَجْتُ حَاجًّا فَأَثْبَتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى الْعَبِيدِيُّ، وَرَأَيْتُهُ شَيْخًا فَاضِلًا فِي أَفْهِ عَوْجٍ وَ
هُوَ الْقَنَا، وَمَعَهُ عِدَّةٌ رَأَيْتُهُمْ مُعْتَمِنِينَ مَحْزُونِينَ، فَقُلْتُ لَهُمْ مَا لَكُمْ قَالُوا إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام قَدْ حُبِسَ، قَالَ بُورِقٌ: فَحَجَجْتُ وَرَجَعْتُ
ثُمَّ أَثْبَتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، وَوَجَدْتُهُ قَدْ أَنْجَلَى عَنْهُ مَا كُنْتُ رَأَيْتُ بِهِ، فَقُلْتُ مَا الْخَبْرُ قَالَ قَدْ خَلَى عَنْهُ، قَالَ بُورِقٌ: فَخَرَجْتُ إِلَى
سُرٍّ مِنْ رَأَى وَ مَعِيَ كِتَابٌ يَوْمَ وَ لَيْلَةٍ، فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام وَرَأَيْتُهُ ذَلِكَ الْكِتَابَ، فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ
تَنْظُرَ فِيهِ! فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ وَ تَصَفَّحَهُ وَرَفَعَهُ وَرَفَعَهُ، وَ قَالَ: هَذَا صَاحِبٌ يَبْعِي أَنْ يَعْجَلَ بِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ شَدِيدُ الْعِلَّةِ، وَيَقُولُونَ
إِنَّهَا مِنْ دَعْوَتِكَ بِمُوجِدَتِكَ عَلَيْهِ، لِمَا ذَكَرُوا عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ إِنْ وَصَى إِبْرَاهِيمَ خَيْرٌ مِنْ وَصَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ لَمْ يَقُلْ،
جَعَلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا كَتَبُوا عَلَيْهِ، فَقَالَ: نَعَمْ رَحِمَ اللَّهُ الْفَضْلَ، قَالَ بُورِقٌ: فَرَجَعْتُ فَوَجَدْتُ الْفَضْلَ قَدْ تَوَفَّى فِي الْأَبَامِ الْآتِي، قَالَ أَبُو
مُحَمَّدٍ عليه السلام رَحِمَ اللَّهُ الْفَضْلَ.^۲

محمد بن ابراهیم سمرقندی می گوید: حج رفتم. در مسیر گفتم که به دیدار یکی از علما بروم که معروف به صدق و
صفا و خیر است که به او بورق البوشنجانی می گفتند. آنجا صحبت فضل بن شاذان شد. بورق گفت: فضل دل درد داشت

۱ رجل نجاشی، ص ۳۰۷

۲ رجل الکشی - اختصار معرفة الرجل، ص ۵۳۷

گاهی شی صد تا صد و پنجاه مرتبه بیرون می‌رفت، بورق به او گفت: در مسیرم دیدار آقای عبیدی رفتیم که شیخ فاضلی بود که دیدم ناراحت‌اند، گفتیم: چه شده؟ گفتند: ابومحمد امام عسگری علیه السلام را زندان کرده‌اند، بورق گفت: از حج که برگشتم دیدم مثل قبل نیستند، پرسیدم گفتند: ایشان را آزاد کردند. بورق می‌گوید: به سلمرا آمدم، کتابی دستم بود خدمت امام عسکری رسیدم و کتابی که دستم بود نشان امام دادم، گفتیم: فدایت شوم به این کتاب نگاه کنی، امام نگاه کردند و ورق زدند و فرمودند: این کتاب خوبی است، شایسته است که به آن عمل شود. گفتیم: فضل بن شاذان بیماری سختی دارد، مردم اینطور می‌گویند که شما او را نفرین کردید و از او عصبانی هستید، به جهت آنچه از او نقل کردند: وصی حضرت ابراهیم بهتر از وصی حضرت محمد است و فدایت شوم چنین نگفته است، بر او دروغ بسته‌اند پس فرمودند: به بر او دروغ بسته‌اند خداوند فضل را رحمت کند خداوند فضل را رحمت کند برگشتم دیدم فضل بن شاذان فوت شده است در ایامی که امام فرمودند: خداوند فضل را رحمت کند.

روایات در مدح ایشان متعدد است و بعضی از روایات است که ایشان را از نظر فکری تابع خلفاء می‌داند.

ذَكَرَ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُدَيْفِيُّ النَّبَسَاوَرِي: أَنَّ لِفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ بْنِ الْخَلِيلِ تَفَاهُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاهِرٍ عَنِ نَيْسَابُورٍ، بَعْدَ أَنْ دُعِيَ بِهِ وَاسْتَعْلِمَ كُتُبَهُ وَأَمْرَهُ أَنْ يَكْتُبَهَا، قَالَ: فَكَتَبَ تَحْتَهُ: **لِإِسْلَامِ الشَّهَادَاتَانِ وَ مَا يَتْلُوهُمَا، فَذَكَرَ:** أَنَّهُ يُحِبُّ أَنْ يُقَفَّ عَلَى قَوْلِهِ فِي السَّلَفِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: **أَتَوَى أَبَا بَكْرٍ وَ أَتَبَّرَأَ مِنْ عُمَرَ،** فَقَالَ لَهُ: **وَلِمَ تَبَّرَأَ مِنْ عُمَرَ** فَقَالَ: **لَا خِرَاجَ الْعَبَّاسِ مِنَ الشُّورَى، فَتَخَلَّصَ مِنْهُ بِذَلِكَ.**^۱

می‌گوید: عبدالله بن طاهر فضل بن شاذان را تبعید کرد. بعد از اینکه او را فرا خواندند و کتابهای او را زیر و رو کردند، و از او خواستند: اعتقاداتش را بنویسد، گفت: پس زیر آن نوشت: اسلام شهادتان است، پس ذکر کرد که او دوست دارد نظرش در مورد خلفا بداند؟ گفت: از ابوبکر پیروی می‌کنم و از عمر پیروی نمی‌کنم، پس به او گفت: چرا از عمر پیروی نمی‌کنی؟ گفت: چون عباس را (جد شما را) از شورا خارج کرد پس از او بواسطه‌ی این حرف رهائی یافت.

مرحوم خوبی می‌فرماید:^۲

أَقُولُ إِنَّ أَمَارَةَ الثَّقِيَّةِ فِي قَوْلِ الْفَضْلِ ظَاهِرَةٌ وَ يُؤَكِّدُ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يُوْجَدُ فِي الْمُسْلِمِينَ مِنْ تَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَ يَتَبَّرَأَ مِنْ عُمَرَ. اماره‌ی ثقیه در قول فضل ظاهر است و آن را تأکید می‌کند اینکه در بین مسلمین کسی یافت نمی‌شود که پیرو ابوبکر و بیزار از عمر باشد.

۱ رجل لکشی - إختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۸

۲ معجم رجال الحديث ج ۱۳، ص ۲۹۴

مرحوم خوئی روایات دیگری را نقل می‌کند، روایتی دیگری است که بیانگر مشکل عقیدتی او نسبت به مقدمات پیامبر اکرم و ائمه است که مرحوم خوئی می‌فرماید: علی بن محمد بن قتیبه، در سند این روایت است که اصلاً توثیق ندارد پس این روایت بر آن اعتماد نمی‌شود.

روایت دیگری که در سال ۲۶۰ از امام زمان در مذمت ایشان توقیع رسیده است، مرحوم خوبی این توقیع را هم رد می‌کند و می‌فرماید: قطعاً این توقیع را به امام زمان نسبت دادند چون مگر می‌شود دو ماه بعد از فوتش، توقیعی نسبت به ایشان صادر بشود.

نتیجه:

به نظر ما فضل بن شاذان مشکلی ندارد و در وثاقت ایشان بحثی نیست. چگونه در وثاقت کسی بحث کنیم که قریب ۸۰۰ روایت در کتب اربعه دارد.

فضل بن شاذان

طریق شیخ طوسی به فضل بن شاذان:

مرحوم شیخ طوسی در مشیخه در آخر کتاب تهذیب الاحکام^۱ طریقتش را بیان می‌کند و به فضل بن شاذان طریق صحیح دارد.^۲

عبد الرحمن بن ابی هاشم

اگر شیخ طوسی مستقیماً از عبد الرحمن بن ابی هاشم نقل می‌کرد، طریق شیخ طوسی به او ضعیف است.^۳ ولی ایشان به واسطه‌ی محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش و محمد بن اسماعیل از فضل نقل می‌کند. اما ایشان اگر با همین عنوان باشد، ظاهراً توثیقی ندارد ولی اگر مقصود عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم باشد، ایشان توثیق دارد.^۴ ظاهراً این دو یکی باشند لذا سند روایت مشکلی ندارد.

(د) دلالت روایت

در این روایت چنین نقل شده که امام زمان علیه السلام دستور به تخریب چهار مسجد می‌دهند البته روایات دیگری داریم که امام علیه السلام نسبت به نوع بنا و سقف مساجد دیگر نظر دیگری دارند که در واقع همان نظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است یعنی سقف‌های آن‌ها را برمی‌دارد و اگر مُشرف باشد، بلندی‌های آن‌ها را برمی‌دارد و تخریب می‌کند. حال این سوال پیش می‌آید که آیا این مساجدی که در طول تاریخ ساخته شده و وجود داشته به سبک معماری اسلامی بوده است یعنی به خواست و نظر معصوم ساخته شده است یا نه مساجدی است که با معماری امویین و عباسیین ساخته شده است؟

ظاهر این روایت این است که زمانی که امام علیه السلام ظهور کنند دستور به تخریب چهار مسجد داده که به اساس برسد و تنها یک سایبانی برای مسجد می‌گذارند و این مشکلی ندارد و کار جدیدی نیست، تخریب مسجد در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و ایشان دستور تخریب مسجد ضرار را دادند:

۱ تهذیب الاحکام «هشجده» ص ۵۰

۲ معجم رجل لحدیث ج ۱، ص ۲۹۹

۳ معجم رجل لحدیث ج ۹، ص ۳۰۵ و ۳۴۷

۴ معجم رجل لحدیث ج ۱۴، ص ۴۷

روایات مساجد غیر مبارکه:

۱. تخریب مسجد ضرار:

قال الطبرسی قدس الله روحه في قوله تعالى وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا: قال المفسرون إن بنى عمرو بن عوف اتخذوا مسجد قباء وبعثوا إلى رسول الله ﷺ أن يأتيهم فأتاهم فضلى فيه فحسداهم جماعة من المناقبين من بنى غنم بن عوف فقالوا بنى مسجداً ضلياً فيه ولا نحضر جماعة محمد ﷺ وكانوا اثني عشر رجلاً وقيل خمسة عشر رجلاً منهم ثعلبة بن حاطب و معتب بن قشير و نبتل بن الحارث فبنوا مسجداً إلى جنب مسجد قباء فلما فرغوا منه أتوا رسول الله ﷺ و هو يتجهز إلى تبوك فقالوا يا رسول الله ﷺ إنا قد بنينا مسجداً لذي العلة و الحاجة و الليلة المطيرة و الليلة الشاتية و إنا نحب أن تأتينا فضلي لنا فيه و تدعو بالبركة فقال ﷺ إني على جناح السفر و لو قدمنا أتيانكم إن شاء الله فضلينا لكم فلما انصرف رسول الله ﷺ من تبوك نزلت عليه الآية في شأن المسجد ضراراً.

فَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ قُدُومِهِ مِنْ تَبُوكَ عَاصِمَ بْنَ عَوْفِ الْعَجَلَانِيِّ وَ مَالِكَ بْنَ الدُّخَشْمِيِّ وَ كَانَ مَالِكٌ مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ فَقَالَ لَهُمَا انطَلِقَا إِلَى هَذَا الْمَسْجِدِ الظَّالِمِ أَهْلُهُ فَاهْدِمَاهُ وَ حَرِّقَاهُ. وَ رُوِيَ أَنَّهُ بَعَثَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ وَحْشِيًّا فَحَرَّقَاهُ وَ أَمَرَ بَأَن يُتَّخَذَ كَنَسَةً تُقْلَى فِيهِ الْجَيْفُ. ثُمَّ نَهَى اللَّهُ نَبِيَهُ أَنْ يَقُومَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا أَي لَا تَصَلِّ.

طائفه بنی عمرو در محله قبا مسجدی ساختند و از پیامبر اکرم ﷺ خواستند که برای افتتاح آن تشریف بیاورند. پیامبر آمدند و در آن نماز خواندند. پس جماعتی از منافقین از بنی غنم بن عوف بر آن‌ها حسادت کردند پس گفتند: ما هم مسجد می‌سازیم و در آن نماز می‌خوانیم و در جماعت محمد ﷺ حاضر نمی‌شویم و دوازده نفر بودند و گفته شده است که پانزده نفر بودند و ثعلبه بن حاطب و معتب بن قشیر و نبتل بن حارث از آنان بودند پس مسجدی در کنار مسجد قباء ساختند. چون از آن فارغ شدند نزد رسول الله ﷺ آمدند و ایشان برای رفتن به تبوک آماده می‌شدند. گفتند: ای پیامبر خدا ﷺ ما مسجدی بنا کردیم برای کسانی که بیمارند و حاجتی و شب‌های بارانی و شب‌های سرد زمستانی و دوست داریم که تشریف بیاورید و در آن نماز بخوانید و به برکت دعا کنید پیامبر ﷺ فرمودند: من الآن مسافر هستم و اگر آدمی نزد شما می‌آید انشاء الله پس برای شما نماز بخوانم پس چون پیامبر ﷺ از تبوک برگشتند آیه در شأن مسجد ضرار نازل شد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا».

پیامبر اکرم ﷺ وقتی که از تبوک برگشتند عاصم بن عوف عجلانی و مالک بن دخشم را فرستادند و فرمودند: به سوی این مسجدی روید که اهل آن ظالم هستند آن را ویران کنید و آتش بزنید. و روایت شده که پیامبر ﷺ عمار بن یاسر و وحشی را فرستاد و دستور دادند که آن را محل زباله‌دان کنند سپس خدووند پیامبرش را از اینکه در این مسجد

نماز خوانده شود نهی کرد. مساجدی هم که امام زمان علیه السلام دستور به تخریب آن خواهند داد از این قبیل مساجد می- باشد و روایت صحیح السند از امام باقر علیه السلام نیز این مطلب را تأیید می کند:

۲. چهار مسجدی که به شکرانه قتل امام حسین در کوفه بنا شد:

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: جُدَّتْ أَرْبَعَةٌ مَسَاجِدَ بِالْكُوفَةِ فَرَحًا لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام - مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ وَمَسْجِدِ جَرِيرٍ وَمَسْجِدِ سِمَاكٍ وَمَسْجِدِ شَبْتِ بْنِ رَبِيعٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.^۱

امام باقر علیه السلام فرمودند: چهار مسجد در کوفه تجدید بنا شد به جهت اظهار شادی و خوشنودی در شهادت امام حسین علیه السلام: مسجد اشعث و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شبث بن ربیع لعنت خداوند بر آن‌ها باد! این کلمه لعنت از متن روایت است.

پس امام علیه السلام یک دید کلی نسبت به مساجد دارد که مسقف نباشد و مُشْرِف نباشد ولی معنای این روایت این نیست که امام علیه السلام دستور تخریب همه‌ی مساجد را بدهد، در این روایت اشاره به چهار مسجد است و «ال» در «المساجد» ال عهد است یعنی همین مساجدی که برای اظهار سرور و شادی در قتل امام حسین علیه السلام تجدید بنا شدند و چنین کاری (تجدید بنا برای اظهار خوشنودی قتل فرزند رسول خدا) جز از منافق سر نمی زند^۲ و حکم مساجدی هم که به دست منافقین ساخته شده باشد، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص و روشن است و آن تخریب و به آتش کشیدن آن است. همچنان که در مورد مسجد ضرار بیان شد.

حال کسی که مسجد برای اظهار شادی از قتل امام حسین علیه السلام بسازد، از اشد نواصب و منافقین است و چنین مسجدی، مسجدی نیست که بر اساس تقوا ساخته شده باشد بلکه این همان مسجد ضرار است. پس تخریب مسجد طبق همان سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و دستور الهی است.

پس این روایت اصلاً بی‌انگرم حکم جدیدی نیست بلکه همان سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است. و برای اینکه مشخص شود که امام علیه السلام مساجد چه کسانی را تخریب می کنند، به شرح حال جریر می پردازیم.

۱. تهذیب الأحکام ج ۳، ص ۲۵۰ - ملاذلاخیر، ج ۵، ص ۴۷۱ مرحوم مجلسی می فرماید: صحیح

۲. در مورد حکم صوم روز عاشورا بحث است. نظر ما بر حرمت صوم در این روز است. مرحوم خوئی در موسوعه در بحث‌های استدلالی شان قائل به استحباب هستند و می فرمایند: منظور ما از

استحباب این نیست که کسی از باب اظهار شادی قتل امام حسین علیه السلام روزه بگیرد و کسی که چنین کاری بکند ارشاد نواصب است.

شخصیت جریر بن عبد الله بجلي:

مرحوم مامقانی می فرماید:^۱

قد عدّه الشيخ رحمته الله تارة من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله قائلا: جریر بن عبد الله أبو عمرو، و يقال: أبو عبد الله البجلي، سكن الكوفة، و قدم الشام برسالة أمير المؤمنين عليه السلام إلى معاوية، و أسلم في السنة التي قبض فيها النبي صلی الله علیه و آله و قيل: إن طوله كان ستة أذرع، ذكره محمد بن إسحاق. انتهى و اخرى؛ من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام قائلا: جریر بن عبد الله البجلي. انتهى. و قال في القسم الأول من الخلاصة: جریر بن عبد الله البجلي، قدم الشام برسالة أمير المؤمنين عليه السلام إلى معاوية. انتهى.

و قال الشهيد الثاني رحمه الله في تعليقه على الخلاصة معترضاً عليه أن رسالة أمير المؤمنين عليه السلام و إن دلت على مدح أولاً، لكن مفارقتة له عليه السلام و لحوقه بمعاوية ثانياً - كما هو معلوم مشهور - يدفع ذلك المدح، و يخرج عن هذا القسم، و سيرته و تخریب علی عليه السلام داره بالكوفة بعد لحوقه بمعاوية لعنه الله مشهور. انتهى. و هو اعتراض موجه متین و منها: روايته عن النبي صلی الله علیه و آله رؤية الله سبحانه، و قد خلط في أواخر عمره. و منها: ما مر في الأشعث بن قيس الكندي من أنه و جریرا بايعا ضيماً بعد نداءهما إياه بأبي الحسن. و منها: ما حكاه في البحار عن ابن أبي الحديد أنه حكى عن جماعة من مشايخه البغداديين، أن جریر بن عبد الله البجلي، كان يبغض علياً عليه السلام و هدم علی عليه السلام داره. و منها: ما رواه ابن أبي الحديد عن الحارث بن الحصين: أن النبي صلی الله علیه و آله دفع إلى جریر بن عبد الله تعلين من تعالیه، و قال: «احتفظ بهما فإن ذهبا، ذهب دينك!». فلما كان يوم الجمل ذهب إحداهما، فلما أرسله علی عليه السلام إلى معاوية ذهب الأخرى، ثم فارق علياً عليه السلام و اعتزل الحرب. و منها: ما رواه في الخصال في الصحيح، عن صفوان [بن يحيى] عن عبد الله عليه السلام قال: [قال:] إن أمير المؤمنين عليه السلام نهى عن الصلاة في خمسة مساجد بالكوفة: مسجد الأشعث بن قيس [الكندي] و مسجد جریر بن عبد الله البجلي، و مسجد سماك بن مخزومة، و مسجد شيبان بن ربعي، و مسجد تيم. قال: و كان أمير المؤمنين عليه السلام إذا نظر إلى مسجدهم، قال: «هذه بقعة تيم». و معناه أنهم قتلوا عنه، لا يصلون معه عداوة [له] و بعضاً. فتبين من ذلك كله أن الرجل ضعيف غاية الضعف، ملعون لا يعتمد علی روايته بوجه.

شيخ طوسی او را از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده است، و فرموده است: اوسان کوفه بود، پیام کتبی امیر المومنین عليه السلام را برای معاویه برده اسلام او سال رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. ^۲ دارای قد بلندی بود.

مرحوم شهید ثانی در اشکال بر علامه حلی که چرا نام او را در قسم اول آورده است، می فرماید: "او نامه رسان امام عليه السلام بود هر چند بگوئیم نامه رسان بودن امام عليه السلام دلالت بر مدح دارد لکن جدا شدن او از امام عليه السلام و ملحق شدنش به معاویه آن مدح را از بین می برد و او را از این قسم (عدول) خارج می کند و روش او و تخریب خانه‌ی او در کوفه توسط امیر المومنین عليه السلام بعد از ملحق شدنش به معاویه مشهور است."

۱ تقیح لمقل فی علم الرجال، ج ۱۴، ص ۳۱۸

۲ علمای علیه و او را که چهل روز قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسلام آورد اصرافی غلط می‌دند و حل لکه حضرت یو طلب عليه السلام که سل‌ها قریب پنجاه سال از پیامبر حمایت کردند و از بعثت تا دوسال قبل هجرت را در کربد را نمودند بگفته می‌دند.

و این اعتراضی متین و موجه است. جریر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیدن خداوند را نقل می‌کند. در مورد اشعث کندی و جریر گفته شده است: این دو بعد از اینکه فراخوانده شدند به ابو الحسن علیه السلام با یک سوسمار بیعت کردند و او را خطاب قرار دادند که (تعوذ بالله) تو ابو الحسنی بیا با تو بیعت کنیم.

اشعث بن قیس کندی و جریر بن عبد الله بجلی بغض علی علیه السلام را داشتند و علی علیه السلام خانه‌ی جریر را خراب کرد. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بغض تو را ندارد مگر منافق پس او منافق بود و حکم مسجدی که منافق بنا کند نیز روشن است. و اسماعیل بن جریر گفت: علی علیه السلام دو بار خانه‌ی ما را خراب کرد و حارث بن حصین روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه و آله به جریر بن عبد الله نعلین دادند و فرمودند: این دو را حفظ کن پس بدرستی که از دست دادن این دو از دست رفتن دین تو است پس روز جمل یکی از این دو از دستش رفت پس چون علی علیه السلام او را نزد معاویه فرستاد، دیگری از دست او رفت سپس از علی علیه السلام جدا شد. پس فاصله گرفتن از علی بن ابی طالب علیه السلام فاصله گرفتن از دین است. در زیارت غدیر به سند معتبر از امام هادی علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دِينَ اللَّهِ الْقَوِيمَ وَ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ. أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الشَّكَاءَ فَيْكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ صلی الله علیه و آله»^۱

در خصال صدوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: امیر المومنین علیه السلام از نماز در پنج مسجد نهی کردند: مسجد اشعث بن قیس و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شیبث بن ربیع و مسجد تیمم. هر گاه امیر المومنین علیه السلام به مسجد جریر نگاه می‌انداختند، می‌فرمودند: این بقعه‌ی تیمم است. و معنای آن این است که آن‌ها جزء حزب قاعدین بودند همراه علی علیه السلام نماز نمی‌خواندند به جهت دشمنی و بغضی که نسبت به ایشان داشتند پس از همگی آنچه نقل کردیم ظاهر می‌شود که او در نهایت ضعف و ملعون است و به هیچ وجه نمی‌توان بر روایت او اعتماد کرد.

مرحوم میرزا می‌فرماید:^۲

قلت: و ذم مسجده و أنه من المساجد الملعونة، و ممّا بنی فرحا بقتل الحسین علیه السلام!.. فی التهذیب و الکافی مذکور، مع أنّ فی دلالة مطلق الارسال علی المدح إشکال.

ذم مسجد جریر و اینکه آن از مساجد ملعونه است و از آن مساجدی است که برای اظهار خشنودی از قتل حسین علیه السلام بنا شده این مطلب در کافی و تهذیب ذکر شده است، علاوه بر این حکم بر اینکه هر پیام رسانی ممدوح است، مورد اشکال است.

۱. هدیه لارژین، زیارت حضرت امام علی قی علیه السلام در روز غدیر، و کتب مفتاح الجنل - بخشی از زیارت حضرت علی علیه السلام در روز غدیر

۲. تنقیح لمقل فی علم الرجل ج ۱۴، ص ۳۲۱

ابن ابی الحدید نقل می کند:

و ممن فارقہ علیہ السلام حظلة الكاتب خرج هو و جریر بن عبد الله الجلی من الكوفة إلى قرقیسیا و قال لا تقيم بیلدة يعاب فيها عثمان. و أما هنا الأکف عند الجاهلیة یعنی جریر بن عبد الله الجلی فهو یری کل أحد دونه و یستصغر کل أحد و یحقره قد ملی ناراً و هو مع ذلك یطلب رئاسة و یروم إمارة و هذا الأعرور بغویة و یطغیه إن حدثه کذبه و إن قام دونه نکص عنه فهما کالشيطان إذ قال للبأنسان اکثر فلما کفر قال إني یری منک إني أخاف الله رب العالمین^۱

او به همراه حظله از کوفه به عنوان اعتراض و نارضایتی از حکومت امیر المومنین علیہ السلام به طرف قرقیسیا بیرون رفتند گفتند: ما در شهری که به عثمان عیب می گیرند نمی مانیم. امیر المومنین علیہ السلام فرمودند: این شخص در دوران جاهلیت یعنی جریر بن عبد الله بجلی پس او هر کسی را پائین تر از خود می بیند و هر کسی را کوچک می کند و تحقیر می کند درونش مملو از آتش حقد و کینه است و با این وجود ریاست را می طلبد و این اعور (مراد اشعث است) او را گمراه می کند پس این دو مانند شیطان هستند.

امیر المومنین علیہ السلام چند نفر را برای دستگیری شخصی فرستاد، او را دستگیر کردند آوردند که در راه به رئیس پلیس برخورد کردند، گفت: اینجا حوزهی استحفاظی من است او را رها کنید گفتند: ما طبق دستور امیر المومنین علیہ السلام او را دستگیر کردیم گفت: او را رها کنید تا با من هماهنگی شود، آن ها هم نزد امام علیہ السلام برگشتند امام علیہ السلام فرمود: چه شد؟ گفتند: دستگیرش کردیم، این رئیس پلیس مانع از آوردن او شد فرمودند: خود او را بیاورید، او را آوردند امام علیہ السلام فرمودند: چرا آزادش کردی؟ شلاقش بزنید، چند شلاقی که به او زدند، نگاهی به امیر المومنین علیہ السلام انداخت و گفت: نمی دانم با شما چه کار کنم، اگر کنار شما بمانم، در اجرای قانون، همه ی افراد، با هر رتبه ای، نزد تو یکسان هستند و اگر از تو جدا شوم کافر شدم، امام علیہ السلام فرمود: آزادش کنید. (الغارات)

و قال فی طبقات ابن سعد ۶ / ۲۱ بسنده: .. عن زیاد بن علاقة، قال: سمعت جریر ابن عبد الله حین مات المغيرة بن شعبه یقول: استغفروا لأمرکم فإنه کان یحب العافیة.^۲

وقتی مغیره به هلاکت رسید، جریر گفته است: برای امیرتان طلب استغفار کنید، او عافیت طلب بود.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

إن المترجم له من أعداء أمير المؤمنين و إمام المتقين و خليفة رسول رب العالمين عليه أفضل الصلاة و السلام، فهو بیعته للضبط و عدائته و نضبه لسید الوصیین علیہ السلام زندیق کافر، فعلیه و علی من شاکله لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعین.

۱ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۴ ص ۹۳

۲ شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۸۷

۳ تنقیح لمقل فی علم الرجل ج ۱ ص ۱۴ ص ۳۳۳

۴ تنقیح لمقل فی علم الرجل ج ۱ ص ۱۴ ص ۳۲۶

همانا مترجم (جریر) از دشمنان امیر المومنین علیه السلام و امام متقین و خلیفه‌ی رسول رب العالمین که بر او بهترین سلام و صلوات باد، بوده است، پس بیعت او با سوسمار و دشمنی او با سید الوصیین علیهم السلام او را از زنداقه و کفار قرار داده، پس لعنت خداوند و ملائکه و مردم بر او و مانند او باد.

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

كما أن قوله: «إنه والأشعث بايعا ضبا بعد نداثهما إياه بأبي الحسن» غلط. فقد عرفت ثمة أنهما نادياه «أبا حسل» و أبو حسل كنية الضبّ. هذا، و قال المسعودي: خرج جرير إلى بلاد قرقيسيا، و كتب إلى معاوية يعلمه ما نزل به و أنه أحب مجاورته و المقام في داره، فكتب إليه معاوية بالمسير إليه و ذكر مثله سبط ابن الجوزي في تذكرته

قول مصنف که جریر و اشعث با سوسمار بیعت کردند بعد از اینکه آن را ابو الحسن صدا زدند، غلط است، آن دو صدا زدند: ابا حسل و ابو حسل کنیه‌ی سوسمار است.

مسعودی گفته است: جریر به سوی قرقیسیا بیرون رفت، و نامه‌ای به معاویه نوشت که او را از آن جهت که از کوفه خارج شده است و بر اینکه همجواری و مقام در حکومت او را دوست دارد، آگاه کند، پس معاویه نامه به او نوشت که به سوی او بیاید و مانند این مطلب را سبط بن جوزی در تذکره‌اش ذکر کرده است.

پس مساجدی که امام زمان علیه السلام دستور به تخریب آن می‌دهند دارای یک چنین سابقه‌ای و از یک چنین افرادی با نیت پلید که داشتند، می‌باشد و مساجدی است که منافقین ساختند و تخریب مساجد منافقین سابقه داشته است و خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسجد ضرار را تخریب کردند.

۳. مساجد مبارکه و ملعونه کوفه

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدْنَانَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ أَوْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ بِالْكُوفَةِ مَسَاجِدَ مَلْعُونَةٍ وَمَسَاجِدَ مَبَارَكَةٍ فَأَمَّا الْمَبَارَكَةُ فَمَسْجِدُ غَنِيٍّ وَاللَّهِ إِنْ قِيلَتْهُ لَفَاسِطَةٌ وَإِنْ طَيَّبَتْهُ طَيِّبَةٌ وَلَقَدْ وَضَعَهُ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وَلَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى تَجْعَرَ مِنْهُ عَيْنَانِ وَتَكُونَ عِنْدَهُ جَنَّتَانِ وَأَهْلُهُ مَلْعُونُونَ وَهُوَ مَسْلُوبٌ مِنْهُمْ وَمَسْجِدُ بَنِي ظَفَرٍ وَهُوَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ وَمَسْجِدُ الْخَمْرَاءِ وَمَسْجِدُ جَعْفَىٍّ وَلَيْسَ هُوَ الْيَوْمَ مَسْجِدَهُمْ قَالَ دَرَسَ فَأَمَّا الْمَسَاجِدَ الْمَلْعُونَةَ - فَمَسْجِدُ قَيْسٍ وَمَسْجِدُ الْأَشْعَثِ وَمَسْجِدُ جَرِيرٍ وَمَسْجِدُ سِمَاكِ وَمَسْجِدُ الْخَمْرَاءِ بَنِي عَلِيٍّ قَبْرَ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقَرَاعِنَةِ

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: برای کوفه مساجد ملعونه و مساجد مبارکه است اما مساجد مبارکه پس مسجد غنا (طایفه‌ای از قطفان) به خدا قسم قبله‌ی آن راست است و طینت آن پاک است و مردی مومن آنرا ساخته است و دنیا از میان نخواهد رفت مگر اینکه کنار آن مسجد دو چشمه خواهد جوشید و کنار آن دو بوستان بوجود خواهد آمد. ولی اهل آن مسجد نفرین شده‌اند و سعادت حضور در آن از ایشان سلب شده است. دیگر مسجد بنی ظفر و آن مسجد سهله است و مسجد خمراء و مسجد جعفری است که امروز دیگر مسجد ایشان نیست، گویند از بین رفته است.

اما مساجد نفرین شده عبارت است از: مسجد ثقیف، مسجد اشعث، مسجد جریر بجلی و مسجد سماک و مسجدی در ناحیه خمراء که بر روی گور فرعون از فرعون‌های روزگار ساخته شده است. این مساجد ملعونه‌ای است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به آن‌ها اشاره کرده‌اند.

۴. نهی امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نماز در پنج مسجد

عن أبي عبد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ [قال]: [إن أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ نهى عن الصلاة في خمسة مساجد بالكوفة: مسجد الأشعث بن قيس [الكندي] و مسجد جرير بن عبد الله البجلي، و مسجد سماك بن مخزومة، و مسجد شيبان بن ربعي، و مسجد تيم.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که فرمودند: امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از نماز در پنج مسجد نهی کردند: مسجد اشعث بن قیس و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شیبان بن ربعی و مسجد تیم.

با بررسی شخصیت کسانی که در این روایت نام برده شدند مشخص می‌شود که این اشخاص از منافقین بودند که یا از اول از منافقین بودند یا اینکه بعداً در دام و حلقه‌ی منافقین افتادند.

شخصیت سماک بن مخرمه هالکی اسدی:

مر حوم مامقانی می فرماید: ^۱حاله مجهول

مر حوم شوشتری می فرماید: ^۲

قال: عدّه أبو عمر و أبو موسى في أصحاب رسول الله ﷺ و حاله مجهول. أقول: بل هو معلوم الذمّ، قتال البلاذري في فتوحه: «هرب من عليّ من الكوفة، و نزل الرقة» و قال الصادق عليه السلام: نهى أمير المؤمنين - عليه السلام - بالكوفة عن الصلاة في خمسة مساجد: مسجد الأشعث (إلى أن قال) و مسجد سماک بن مخرمه. و في الأغاني - في الاقيشر - أن علياً عليه السلام لم يصل في مسجده، و أهل الكوفة إلى اليوم يجتنبونه، بناه في أيام عمر، و كان عثمانياً. و عدّه الأغاني من السبعين الذين شهدوا على حلّ دم حجر و أصحابه. و في صفين نصر: لما بلغ الضحاک - و كان على ما في سلطان معاوية من أرض الجزيرة - أن الأشر خرج إليه، بعث إلى أهل الرقة، فأمدّوه، و كان جلّ أهلها يومئذ عثمانية، فجاؤا و عليهم سماک بن مخرمه. و في الجزري: أن عمر دعا له، و قال: اللهم أسمك به الإسلام. قلت: و لا بدّ أنه من أثر دعائه صار معادى أمير المؤمنين عليه السلام.

حال او مجهول است. گویم: بلکه او معلوم الذم است، پس بلاذری در کتاب فتوح گفته است: او از حکومت علی عليه السلام از کوفه فرار کرد و به رقه (رقه مجمع فراریها و طرفداران حکومت عثمان بود) رفت. از امام صادق عليه السلام نقل شده که فرمودند: امیر المومنین عليه السلام از خواندن نماز در پنج مسجد نهی کردند: مسجد اشعث بن قیس و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شیبث بن ربیع و مسجد تیم. و در اغانی درباره «اقیشر» آمده است که امیر المومنین عليه السلام در مدتی که در کوفه بودند، در مسجد او نماز نخواندند و اهل کوفه تا امروز از نماز خواندن در آن اجتناب می کردند. و سماک آن مسجد را در زمان عمر ساخت و او عثمانی بود عثمانیها امیر المؤمنین علی عليه السلام را به قتل عثمان متهم می کردند به پیروی از معاویه در حالی که خود معاویه در قتل عثمان نقش داشت، موبین در قتل هر سه نقش داشتند حتی در قتل خلیفه اول نقش داشتند چون گفته شده که خلیفه اول مسموم شده است. و در قتل خلیفه دوم هم نقش داشتند^۳ و نقش آنان در قتل عثمان هم بسیار بود و می خواستند که او کشته شود و آن را دستاویز مقاصد شوم خود قرار دهند. و اغانی او را از هفتاد نفری شمرده که شهادت بر حلال بودن خون حجر و اصحاب او دادند. و در صفین: وقتی ضحاک (استاندار معاویه در جزیره بود) مطلع شد که مالک اشتر به سمت او می آید، نزد اهل رقه فرستاد تا او را کمک کنند و اکثر اهل رقه عثمانی بودند، آنها آمدند و فرمانده آنان سماک بن مخرمه بود. جزری می گوید: که عمر برای او دعا کرد، گفت: قطر اسلام را به او زیادتز کن. گویم: از اثر دعای عمر او از دشمنان امیر المومنین عليه السلام گشت.

۱ تنقیح لمقل فی علم الرجال، ج ۳، ص ۳۷۰

۲ قلموس الرجال، ج ۵، ص ۳۱۰

۳ رجوع شود شرح حل عبد الله بن ذکوان در سیر اعلام نبلا در آن بیان می کند که لو لؤلؤ چه کسی بود او خدم همسر عثمان بود این طور که خودش نقل می کند جریان را موبین طرح

ریزی و پشتیبانی می کردند

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

أقول: انضح من المصادر المذكورة أنّ المترجم له كان عثمانيا مواليا لمعاوية و معاديا لأمر المؤمنين عليه السلام حتى أنّ مسجده عدّ من المساجد الملعونة. و احتمال بأن يكون سماك آخر غير المترجم؛ لأنّ المترجم له هالكى أسدى، و الذى ذكره ابن عساکر نسبة إلى تميم، فلا بدّ أن يكون غيره، بل عندى تعدّهما متيقن، و المترجم له شرب الخمر متجاهر به، و لا بدّ أن يكون عدواً لأمر المؤمنين عليه السلام كذلك. حصيلة البحث المترجم ملعون خبيث، معاد لأمر المؤمنين عليه السلام و لشيعته الأبرار، فهو ضعيف خبيث حقير.

از مصادر مذکور روشن شد که این شخص عثمانی، موالی معاویه و دشمن امیر المؤمنین عليه السلام بود. به گونه‌ای که مسجد او از مساجد ملعونه شمرده شده است. ایشان مطلبی را از وافى بالوفیات نقل می‌کند: او نسبت به امیر المومنین عليه السلام شناخت داشت و نسبت به معاویه مشکل داشت، این حرف غریبی است، ممکن است شخص دیگری باشد اما او معلوم الحال است. او دائم الخمر بود و علنی شرب خمر می‌کرد. ملعون و خبیث و دشمن برای امیر المومنین عليه السلام و شیعیان او می‌باشد پس او ضعیف و خبیث و حقیر است.

پس این یکی از مساجد ملعونه است که امام زمان عليه السلام آن را تخریب می‌کند.

شخصیت مثبت بن ربیع:

مرحوم مامقانی می فرماید:

عدّه الشيخ رحمه الله في رجاله من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام، و قال: رجع إلى الخوارج. و بمثله عبّر في الخلاصة. و المراد برجوعه إلى الخوارج صيرورته خارجياً، لا عوده إليهم تانياً، كما لعله يوهم ذلك لفظ الرجوع؛ لأنّه لم يهد منه صيرورته خارجياً مرتين، تخلّهما صحبة لعلى عليه السلام، و إن كانت تلك الصحبة مسبوقة و ملحوقه بما هو أسوأ من ذلك، كما تشهد به متفرقات التاريخ التي أشار إليها ابن حجر في تفرّيقه إذ قال: ثبت - بفتح أوله و الموحّدة - ثمّ مثله - ابن ربیع التميمي البريعي أبو عبد الله الكوفي مخضرم، كان مؤدّب سجاح، ثمّ أسلم، ثمّ كان فيمن أعان على عثمان [ثمّ صحب عليّاً] ثمّ صار من الخوارج [عليه]، ثمّ تاب، ثمّ حضر قتل الحسين عليه السلام، ثمّ كان ممن يطلب بدم الحسين عليه السلام مع المختار!! و كان وليّ شرطته، ثمّ حضر قتل المختار، و مات بالكوفة في حدود الثمانين. انتهى.

بيان: المخضرم: من أدرك الجاهليّة و الإسلام، كما يتّناه في مقباس الهداية و سجاح: -على وزن سحاب- امرأة ادّعت النبوة في زمن النبي صلى الله عليه وآله، فاستجاب لها قوم، ثمّ اجتمعت بمسيلمة الكذاب المدّعي للنبوة فتروّجها، فتركت دعوتها لأجله! ثمّ إنّ ما ذكره ابن حجر مجمل ما فصله التاريخ من حال هذا المنافق. و من أراد التفصيل وقف عليه في محالّه، و كفى في خبيثه و زندقته أنّه أحد أصحاب المساجد الأربعة الملعونة التي جدّدت بالكوفة فرحا و استبشاراً بقتل الحسين عليه السلام، روى ذلك في الكافي و التهذيب عن

١ تنقيح لمقل في علم الرجل ج ٢٣، ص ٣

٢ تنقيح لمقل في علم الرجل ج ٢٤، ص ٣٣٦

أبي جعفر عليه السلام في باب: ما يستحبّ وما يكره فيه الصلاة من المساجد. ولعل المراد بذلك تجديد عمارتها، أو كثرة الجلوس فيها - بعد قلته عليه السلام - استبشارا بذلك، لما مرّ في ترجمة: جرير بن عبد الله البجلي؛ أن أمير المؤمنين عليه السلام نهى عن الصلاة في خمسة مساجد، أحدها: مسجد شيب بن ربيعي.

و يالأي أن شيبا هذا هو أحد الخمسة أو السبعة الذين يباعوا الضبّ خارج الكوفة بدلا عن بيعة أمير المؤمنين عليه السلام بها، وقالوا: إنهما سواء، وأنهم لما وردوا عليه عليه السلام قال: «ليحشرنّ قوم من أمّة محمّد صلى الله عليه وآله إمامهم ضبّ يقدّمهم إلى النار». ذكر ذلك الديلمي في إرشاده و عدّ منهم: الأشعث بن قيس الكندي، و عمرو بن حريث المخزومي. ثمّ إنّ هذا الرجل على تقلّبه في الرأى و الاعتقاد يظهر من بعض الآثار أنّه من العارفين بحقّ على عليه السلام و فضله، و أنّ عليا عليه السلام أرسله إلى معاوية فيمن أرسلهم له ليسألوه عمّا يطلب، و يحتجّوا عليه، و لما رأى الجماعة تتعلّق معاوية بدم عثمان، و طلب قتله، قال له شيب بن ربيعي - هذا - يا معاوية! إنّه و الله لا يخفى علينا ما تطلب، إنك لم تجد شيئا تستعوي به الناس، و تستميل به أهواءهم، و تستخلص به طاعتهم، إلّا قولك: قتل إمامكم مظلوما، فنحن نطلب بدمه، و قد علمنا أنّك أبطأت عنه بالنصر، و أحببت له القتل، لهذه المزلّة التي تطلب، و ربّ متمنى أمر يحول الله دونه، و ربّما أوتى المتمنى فوق أمّيته.. و و الله مالك في واحدة منهما خير، و الله إن أخطأك ما ترجو إنك لشيرّ العرب حالا، و لئن أصبت ما تمنّاه لا تصيبه حتى تستحقّ صلى النار، فاتق الله - يا معاوية! - و دع ما أنت عليه، و لا تنازع الأمر أهله.

هذا كلامه نقلًا عن ابن الأثير في تاريخه، و البيهقي في المحاسن و المساوي، و إنّما قلناه بطوله عظة و عبرة، نعوذ بالله من سوء الخاتمة. و لا يبعد أن يكون إرساله عليه السلام إياه - مع أنّ في أصحابه الخالص غنى عنه - لشدة جراءة هذا الخبيث و إقحامه، أو لموضعه من بنى تميم في الحماية و المنعة، بحيث لا يقدر معاوية على ردّ كلامه، و الاستهانة به.

شيخ طوسي در كتاب رجال، او راز اصحاب امير المومنين عليه السلام بر شمرده و فرموده است: به خوارج رجوع كرد. و به مانند آن علامه حلي در خلاصه تعبير کرده است. مراد از رجوع او به خوارج اين است که او خارجي گشت، نه اينکه دوباره به خوارج برگشت، چون معهود نيست که او دو بار خارجي شده باشد و در بين آن دو همراه علي عليه السلام بوده است، و اگر چه قبل و بعد از همراهي او با امام عليه السلام جنابيات و انحرافاتي داشته که کمتر از خارجي شدن نبوده است

همچنان که متفرقات تاريخ بر آن شاهد است و ابن حجر در كتاب تقريب به آن اشاره کرده است، گویند: شيب بن ربيعي تميمي يربوعي ابو عبد الله كوفي هم جاهليت و هم اسلام را درك كرد، او مؤذن سجاح بود، سپس اسلام آورد، سپس جزء کسانی بود که عليه عثمان قيام کرد، سپس جزء ياران علي عليه السلام شد سپس از خوارج گشت، سپس توبه کرده سپس در قتل حسين عليه السلام حاضر شده، سپس از کسانی شد که همراه مختار به خونخواهي امام حسين عليه السلام قيام کرد، و رئيس پليس او شده، سپس در قتل مختار حاضر شده، و در كوفه به هلاکت رسيد. مخضرم: کسی است که جاهليت و اسلام

۱. مرحوم صدر، در تعريف مخضرم می نویسد: «مخضرمين کسانی هستند که مصاحبت پيامبر را درک نکردند و از نظاير خود جدا شده بلنشدن يعنی معصر پيامبر بودند ولي به مصاحبت نابل

نبلند و جاهليت را نیز درک کرده بلنشد.

درک کرده است. و سجاج: زنی است که ادعای نبوت در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرد و گروهی او را اجابت کردند، سپس همراه مسیلمه‌ی کذاب مدعی نبوت شد؛ پس او را به ازدواج درآورد و به خاطر او ادعایش را ترک کرد!

آنچه ابن حجر ذکر کرده مجمل آن چیزی است که تاریخ به تفصیل در مورد حال این منافق بیان کرده است. کسی تفصیل آن را می‌خواهد به تاریخ مراجعه کند، در خبائث و زندقه بودن او همین بس که او یکی از اصحاب مساجد چهارگانه‌ی ملعونه‌ای است که در کوفه تجدید بنا شدند به جهت ابراز شلامانی به قتل حسین عَلَيْهِ السَّلَام، و این روایت در کفای و تهذیب از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است.

شاید مراد به «جدت» تجدید عمارت آن است، یا کثرت جلوس در آن (روتق پیدا کرد) بعد از قتل حسین عَلَيْهِ السَّلَام به جهت ابراز شلامانی به آن به جهت آنچه در ترجمه‌ی جریر بن عبد الله بجلی گذشت که امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام از نماز در پنج مسجد نهی کردند که یکی از آن‌ها مسجد شبت ربعی است. گمان می‌کنم که شبت یکی از پنج نفر یا هفت نفر است که بیرون کوفه با سوسمار بیعت کردند بدل بیعت امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام، و گفتند: آن دو مسالوی‌اند و چون بر امام عَلَيْهِ السَّلَام وارد شدند، امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: همانا قومی از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشور می‌شوند که امام آن‌ها سوسمار است که آن‌ها را به طرف آتش می‌برد. این را دیلمی در ارشادش ذکر کرده و از آن‌ها شمرده است: اشعث بن قیس کندی و عمرو بن حرث مخزومی.

این رجل خیلی در رأی و اعتقاد متقلب بود، از بعضی آثار ظاهر می‌شود که او از عارفین به حق علی عَلَيْهِ السَّلَام و فضل او بوده است، و اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَام او را همراه هیئتی نزد معاویه فرستاد تا از آنچه طلب کرده سوال کنند و بر او احتجاج کنند، و چون این جماعت دیدند که معاویه دم از خونخواهی عثمان می‌زند، شبت بن ربعی به او گفت:

ای معاویه! به خدا قسم بر ما مخفی نیست که هدف تو چیست، چیزی نداری که سر مردم کلاه بگذاری، و آن‌ها را به طرف خود بکشانی، و آن‌ها را مطیع خودت کنی، الا قولت: قتل امام شما مظلوم، پس ما خون او را می‌طلبیم، و ما می‌دانیم که تو نزدیکی مدینه آمدی و به دفاع او نرفتی، و قتل او را دوست داشتی، برای این منزلت که طلب می‌کنی، چه آرزوهای داشته باشی اما خدا نگذارد و گاهی بیش از آنچه متمنی آرزو داشته باشد به او بدهد، و به خدا قسم برای تو نیست در یکی از این دو خیر، و به خدا قسم اگر اشتباه بکنی، بدترین عرب‌ها هستی، و اگر به حکومت برسی، به آن نمی‌رسی مگر اینکه مستحق آتش شوی، پس از خدا بترس ای معاویه و آنچه بر آبی را رها کن، و در امر حکومت بت اهل آن نزاع نکن.

این کلام او نقل از ابن اثیر در تاریخش، و بیهقی در محاسن و مسالوی است، و آن را با طولانی بودنش نقل کردم از جهت عبرت و موعظه، به خدانود پناه می‌بریم از بد عاقبتی. و بعید نمی‌باشد اینکه امام عَلَيْهِ السَّلَام او را فرستاد با وجود اینکه در بین اصحابش خالصین بودند به جهت شدت جرأت این خبیث و اقدام او، یا به جهت اینکه طایفه او در حمایت از او قوی بودند به گونه‌ای که معاویه جرأت در گیری با او را نداشت.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:^۱

المعنون ممن لا دين له ولا يستحق أن يذكر وذلك لتقلبه في الضلالة، فعليه و على كل منافق لعنة الله و لعنة الالعين.

ایشان از کسانی است که دین ندارد و لیاقت نام بردن را ندارد و این به جهت تقلب او در ضلالتش بود پس بر او و بر هر منافق دیگری لعنت خداوند و لعنت لاعین باد.

پس این شخص هم جزو منافقین است و مسجدی هم که ساخته، جزو مساجد ضرار و نفاق است و اگر امام زمان علیه السلام این مسجد را چنانچه بعدها تجدید بنا شود، تخریب کنند؛ طبق سیره‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کردند.

^۱ تنقیح لمقل فی علم الرجل، ج ۱۳۴، ص ۳۳۰

شخصیت اشعث بن قیس:

با نگاهی به سابقه و زندگی او معلوم می شود که او از اشد منافقین است. از همان ابتدا با اسلام و پیامبر اسلام ﷺ و امیر المومنین علیؑ مشکل داشت و خانواده و قبیله‌ی او نیز چنین بودند، تروریسم بودند، و از کسانی بودند که در قتل رهبران و معصومین دست داشتند.

مرحوم مامقانی می فرماید:

و قد عدَّ الشيخ رحمه الله الرجل من أصحاب الرسول ﷺ قاتلاً: أشعث بن قيس الكندي أبو محمد سكن الكوفة، اسر بعد النبي ﷺ في ردة أهل ياسر، و زوجته أبو بكر اخته أم فروة، و كانت عوراء، فولدت له محمدا. انتهى. ثم عدَّه من أصحاب عليؑ قاتلاً: أشعث بن قيس الكندي، ثم صار خارجياً ملعوناً. انتهى. و ذكر في القسم الثاني من الخلاصة مثل عبارة رجال الشيخؒ الأولى و ألحقها بما أفادته العبارة الثانية، فقال: و كان من أصحاب عليؑ ثم صار خارجياً ملعوناً. انتهى. و لكنّه أبدل (أسر) ب: (ارتد) و نسخ رجال الشيخؒ (أسر)، و الظاهر أنّ الأوّل هو الأصحّ، لعدم تغلّب ترويح أبي بكر إياه بعد رده. كما أنّ ما في بعض النسخ من أبدال (و كانت عوراء) ب: (عذراء) غلط، كما تبّه على ذلك ابن داود، بقوله: و كانت عوراء، و وهم بعض المصنفين فكتب: كانت عذراء، و هو وهم. انتهى. و روى في ترتيب اختيار الكشي: عن محمد بن الحسن و عثمان بن حامد، عن محمد بن يزيد، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن بعض أصحابنا، أنّ رجلين من ولد الأشعث استأذنا على أبي عبد اللهؑ فلم يأذن لهما، فقتلت: إنّ لهما ميلا و مودة لكم، فقال: «إن رسول الله ﷺ لعن أقواما فجرى اللعن فيهم و في أعقابهم إلى يوم القيامة». انتهى. و عن الخرائج: أنّ الأشعث بن قيس استأذن على عليؑ فردّه قنبر فأدمى أنفه فخرج عليؑ فقال: «ما لي و لك يا أشعث»، و زاد على ذلك في محكي مرآة العقول: و قد روى في أخبار كثيرة أنّ هذا الملعون بايع ضبّا مع جماعة - منهم عمرو بن حريث و شيب بن ربعي - خارج الكوفة و سمّوه: أمير المؤمنين...! كذا، استهزأ هذا الملعون به.

و في البحار عن شرح التهجد: روى يحيى البرمكي، عن الأعمش: أنّ جريرا و الأشعث خرجا إلى جبانته بالكوفة، فمرّ بهما ضبّ يعدو - و هما في ذمّ أمير المؤمنين عليؑ - فناديا: يا أبا الحسن! هلمّ يدك بنا يعبك بالخلافة، فبلغ علياؑ قولهما فقال: «إنهما يحشران يوم القيامة و إمامهما الضبّ». و قد أعان هذا الملعون على قتله عليؑ كما ذكره الشيخ المفيدؒ في كتاب الإرشاد، و غيره، و ذلك: أنّ ابن ملجم و شيب بن بحيرة و وردان بن مجالد كمنوا قتلته، و جلسوا مقابل السدة التي كان منها يخرج أمير المؤمنين عليؑ، و واطأهم على ذلك، و حضر الأشعث بن قيس في تلك الليلة لمعوتهم على ما اجتمعوا عليه، و كان حجر بن عدىؒ باتنا في المسجد، و سمع الأشعث يقول: يا بن ملجم! التجأ! التجأ! التجأ! فاحسّ حجر بما أراد

۱ تنقيح الحقل في علم الرجل، ج ۱۱، ص ۱۰۲

۲ مرحوم شيخ طوسي از هر کسی که معاصر یکی از معصومین باشد تعبیر به صلح می کند

الأشعث، فقال: قتلتني يا أعراب! وخرج مبادرا ليمضي إلى أمير المؤمنين عليه السلام ليخبره الخبر، ويحدّره من التّوهم، وخالفه أمير المؤمنين عليه السلام في الطريق، فدخل المسجد فسبقه ابن ملجم لعنه الله فضربه بالسيف، وأقبل حجر والناس يقولون: قتل أمير المؤمنين عليه السلام. وكنفي في خبث هذا الخبيث نهى أمير المؤمنين عليه السلام عن الصلاة في المسجد الذي بناه، بل عدّه الباقر عليه السلام من المساجد الملعونة. و يأتي الخبر في: شيب بن ربعي وغيره. و عن رجال المقاتلي: أن أشعث بن قيس مات بعد مقتل علي عليه السلام بأربعين ليلة، و دفن بداره بالكوفة، و قيل: مات قبله بيسير، و قيل: ستة اثنتين و أربعين، روى عنه البخاري، و مسلم، و أبو داود، و الترمذي، و النسائي، و ابن ماجه. انتهى. و في اسد الغابه أنه: كان الحسن بن علي عليه السلام تزوّج ابنته، فقيل: هي التي سقت الحسن عليه السلام فمات منه. انتهى. و عليها و على أيها لعنة الله تعالى

مرحوم شيخ او را از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله شمرده، فرموده: اشعث بن قيس كندی ابو محمد ساكن كوفه شده بعد از پیامبر صلى الله عليه وآله جزء مرتدين بود، و ابوبكر خواهرش ام فروه را به ازدواج او در آورد، او يك چشمی بود، پس او را جزو اصحاب امير المومنين عليه السلام شمرده، فرموده: اشعث بن قيس كندی، پس خارجي ملعون گشت.

مرحوم علامه حلی در خلاصه مانند عبارت شیخ را ذکر کرده، پس فرموده: او از اصحاب علی عليه السلام بود سپس خارجي ملعون گشت. و لکن به جای کلمه‌ی «سر»، «ارتد» آورده است، و ظاهراً همان «سر» اصح است، چون تزویج ابوبکر او را بعد از مرتد شدنش معقول نیست. این کلام مرحوم مامقانی مورد اشکال است، در ارتداد او شکی نیست، مرتد شد و اسیر شد، این مطلب در استیعاب، اسد الغابه واصله و در دهها کتاب دیگر عامه آمده است.

بعضی گفتند: عوراء، در حالی که عذراء (یعنی ازدواج نکرده) بوده است. ولی این حرف هم اشتباه است و همان عوراء بوده است.

مرحوم کشی از بعض اصحابنا نقل می کند: دو نفر از فرزندان اشعث اذن گرفتند که با امام صادق عليه السلام ملاقات کنند پس به آن دو اذن ندادند، پس گفتیم: بدرستی برای آن دو میل و مودتی نسبت به شما هست، پس فرمودند: رسول الله صلى الله عليه وآله اقوامی را لعن کرده است پس لعن در آن‌ها و در فرزندان آنان تا روز قیامت جاری است.

راوندی در خرائج نقل کرده است: اشعث بن قیس از علی عليه السلام اذن ملاقات خواست پس قنبر او را رد کرد و به صورت او زد و دماغ او را خونی کرد پس علی عليه السلام بیرون آمدند پس فرمودند: تو چه از جان من می خواهی! مرحوم مجلسی در مرآة العقول می فرماید: در روایات بسیاری روایت شده که این ملعون همراه جماعتی (که از آن‌ها بود: عمرو بن حرث و شیب بن ربعی) بیرون کوفه با سوسمار بیعت کردند و آن را امیر المومنین نامیدند! همچنین این ملعون استهزاء کرد.

و در بحار از اعمش نقل می کند: جریر و اشعث به قبرستان کوفه رفتند پس سوسماری بر آن دو گذشت و تند تند حرکت می کرد- و آن دو در حال مذمت امیر المومنین علی عليه السلام بودند- پس ندا دادند: ای ابو الحسن! بیا با تو بیعت کنیم که تو خلیفه هستی، پس قول این دو به علی عليه السلام رسید پس فرمودند: آن دو روز قیامت محشور می شوند در حالی که امام آن دو سوسمار است.

و این ملعون بر قتل امیر المومنین علیه السلام کمک کرد همانطور که شیخ مفید رحمته الله در ارشاد ذکر کرده است و غیر ایشان، و آن: ابن ملجم و شیبب بن بحیره و وردان بن مجالد کمین کردند برای قتل امام علیه السلام و مقابل دری که امیر المومنین علیه السلام از آن می آمدند اشعث بن قیس در آن شب برای کمک کردن آن‌ها آمد و حجر بن عدی در مسجد بیتوته کرده بود و شنید که اشعث می گوید: ای ابن ملجم، به صبح نرسد، زود تماش کن، پس حجر به آنچه اشعث اراده کرده بود آگاه شد، پس فرمود: او را کشتی ای عور! و فوراً خارج شد تا امیر المومنین علیه السلام را با خبر کند و او را از این قوم بر حذر کند، اما امیر المومنین علیه السلام از راه دیگری رفته بودند پس داخل مسجد شدند پس ابن ملجم بر ایشان ضربه‌ی شمشیر وارد کردند و حجر آمد در حالی که مردم می گفتند: امیر المومنین علیه السلام کشته شد.

و در خبائث این خبیث کفایت می کند، نهی امیر المومنین علیه السلام از نماز در مسجدی که او بنا کرده بود، بلکه امام باقر علیه السلام آن را از مساجد ملعونه شمرده است. و از رجال مقدسی: اشعث بن قیس چهل شب بعد از شهادت علی علیه السلام مُرد و در خانه‌اش به خاک سپرده شده و گفته شده: قبل شهادت امام علیه السلام مرده و گفته شده است: سال چهل و دو، بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او حدیث نقل می کنند. و در اسد الغابۃ: حسن بن علی با دختر او ازدواج کرده پس گفته شده است: او همان زنی است که به حسن زهر نوشاند و ایشان را به شهادت رساند. بر او و بر پدرش لعنت خداوند.

پس خود اشعث در قتل امیر المومنین علیه السلام شرکت داشته و دختر او عهدمدار قتل امام حسن علیه السلام بود و دو پسر او یکی در شهادت مسلم بن عقیل و دیگری هم در شهادت امام حسین علیه السلام شرکت داشتند.

و کان امیر المؤمنین إذا نظر إلى مسجدهم، قال: هذه بقعة تيمم، ومعناه إتهم فعلوا عنه لا يصلون معه عداوة له و بغضا لعنهم الله، قال المعلق علی هذا الخبر: لا يقال إن هذه المساجد قد أحدثت بعد أمير المؤمنين، فكيف يستقيم تيمم عن الصلاة فيها، لأننا نقول: هذه المساجد نبيت قبل، و تُرست و جدّت بعد، كما فی خبر عیسی بن هشام.^۱

هر گاه امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد آن‌ها نگاه می انداختند می فرمودند: این بقعه‌ی تیمم است. و معنای آن این است که آن‌ها جزء حزب قاعدین بودند، همراه علی علیه السلام نماز نمی خواندند به جهت دشمنی و بغضی که نسبت به ایشان داشتند. معلق بر این خبر گوید: گفته نشود این مساجد بعد امیر المومنین علیه السلام احداث شدند پس چطور نهی از نماز در آن‌ها می - تواند درست باشد، چون گوئیم: این مساجد قبلاً ساخته شده بودند و بعد تجدید بنا شدند همانطور که در خبر عیسی بن هشام است.

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

لقد استجمع المترجم خصال الكفر و الزندقه، فإن ارتداده في زمن أبي بكر، ثم تدليسه على عمر بن الخطاب، ثم نفاقه في زمن أمير المؤمنين عليه السلام و مبايعته لضبباً و ثلبه لسيد الوصيين و سببه له .. تنزله إلى الدرک الأسفل، فهو زنديق لا يؤمن بيوم الحساب و هذا أحد الصحابة الذين قدّسه و وقّعه علماء العامة باختلافهم الحديث: أصحابي كالنجوم .. فلعن الله مثل هذه النجوم التي خانت الله و رسوله و أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه، و من أمعن النظر في تاريخ حياة المترجم يتضح له مدى صحّة الحديث المشار إليه، و قيمته من الصحّة، و سيعلم الذين ظلموا أيّ متقلب يقبلون.

در ایشان خصال کفر و زدلقه جمع است، پس ارتداد او در زمان ابو بکر، فريب عمر بن خطاب، سپس نفاق او در زمان امير المومنين عليه السلام و بيعت او با سوسمار! و بد گوئی او نسبت به سيد الوصيين و سب ایشان، او را در درک اسفل قرار می - دهد، پس او زنديق است که به روز حساب ايمان ندارد و اين یکی از صحابه‌ای است که علمای عامه آن‌ها را تقدیس کرده و توثيق کردند به جعل حديث اصحاب من مانند نجوم هستند پس لعن خداوند بر مانند اين نجومی که به خداوند و رسول خدا و امير المومنين خيانت کردند، و هر کسی با دقت در تاريخ حيات مترجم بنگرد، برای او صحت حديث مورد اشاره و قيمت آن از صحت آشکار می شود.

مرحوم صدوق نقل می کند:

عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: خطبنا علي بن أبي طالب عليه السلام فحمد الله و أتى عليه، ثم قال: «أيها الناس: إن قدام منيركم هذا أربعة رهط من أصحاب محمد صلى الله عليه وسلم منهم: أنس بن مالك، و البراء بن عازب، و الأشعث بن قيس الكندي، و خالد بن يزيد البجلي ..» ثم أقبل على أنس فقال: «يا أنس! إن كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية، فلا أمانك الله حتى يتبليک بيرص لا تخطيه العمامة، و أما أنت يا أشعث! فإن كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه» ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية، فلا أمانك الله حتى يذهب بكريمتك، و أما أنت يا خالد بن يزيد! فإن كنت سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ..» ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية فلا أمانك الله إلا مبيته جاهلية، و أما أنت يا براء بن عازب! فإن كنت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» ثم لم تشهد لي اليوم بالولاية، فلا أمانك الله إلا حيث هاجرت منه».

قال جابر بن عبد الله الأنصاري: و الله لقد رأيت أنس بن مالك و قد ابتلى بيرص يخطيه بالعمامة فما تستره، و لقد رأيت الأشعث بن قيس و قد ذهبت كريمته، و هو يقول: الحمد لله الذي جعل دعاء أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليّ بالعمى في الدنيا، و لم يدع عليّ بالعذاب في الآخرة فاعذب، و أما خالد بن يزيد فإنه مات فأراد أهله أن يدفوه و حفر له في منزله فدفن،

۱ تحقیق المنقل في علم الرجل ج ۱، ص ۱۱۳

۲ النصل ج ۱، ص ۲۱۹

فسمعت بذلك كفة فجاءت بالخیل و الإبل، فقترها علی باب منزله، فمات ميةٔ جاهلیة، و أما البراء بن عازب فإنه ولاء معاوية الیمن، فمات بها، و منها كان هاجر.

جابر بن عبد الله انصاری گوید: امام علی علیه السلام برای ما خطبه خواند، خدا را ستود و بر او ثنا گفت فرمود: ای مردم جلو همین منبر جمعی از بزرگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هستند که انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس و خالد بن یزید بجلی در شمار آنها است سپس رو به انس کرد و فرمود: ای انس اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود: هر کس را من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای او است و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا جنت را نگیرد تا چنان تو را گرفتار پیسی کند که علامه آن را نپوشاند اما تو ای اشعث اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود: هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند تا از دو چشم کورت کند و اما تو ای خالد بن یزید اگر از رسول خدا شنیدی می فرمود هر کس را من مولا و آقا هستم این علی مولا و آقا است خدایا یار او را یار باش و دشمن او را دشمن و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را بمیراند مردن زمان جاهلیت، اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی رسول خدا می فرمود: کسی که من مولا و آقای او هستم این علی مولا و آقای اوست خدایا دوستدار دوست او را و دشمن دار و دشمن او را و امروز به پیشوائی من گواهی ندهی خدا تو را نمیراند مگر همان جا که از آن مهاجرت کردی.

جابر بن عبد الله انصاری گوید: به خدا انس بن مالک را دیدم که گرفتار پیسی شده بود و هر چه می خواست آن را با علامه خود بیوشد، پوشیده نمی شد و اشعث بن قیس را دیدم دو چشمش کور شده بود و می گفت حمد خدا را که نفرین علی را کوری من در دنیا قرار داد و به من نفرین عذاب در آخرت را نکرد تا معذب باشم و اما خالد بن یزید چون مرد و کسانش خواستند او را در منزلش بخاک سپارند و گورش را کنند قوم کنده خبر دار شدند و اسب و شتر بسیاری آوردند در خانه اش و به رسم جاهلیت پی کردند و مردن او به رسم زمان جاهلیت برگذار شده اما براء بن عازب به دستور معاویه والی یمن شد و در همان جا مرد که از آن مهاجرت کرده بود.

اشعث نزد امام علیه السلام آمد و مطلبی را مطرح کرد، امام علیه السلام به او فرمودند: تو چی می فهمی، خوب و بدت را از کجا تشخیص می دهی.

روزی اشعث به مسجد آمده و با بی ادبی پا به منبر کوبید و گفت: این ایرانی ها پول و امکانات دارند، آنها را از کوفه بیرون کنید امام علیه السلام فرمود: تعجب می کنم، شما تا ظهر می خوابید و این ها از اول صبح برای کار می روند، حال که به آب و نانی رسیدند می گوئید: اموالشان را مصادره کنید و به ما بدهید و از کشور بیرونشان کنید! به شما بگویم: همانطوری که شما این ها را زدید تا مسلمان بشوند، در آینده آنها به خاطر اینکه شما مسلمان بشوید، با شما درگیر خواهند شد.

اشعث در جریان تحکیم موضع گرفت، امام علیه السلام فرمودند: من اشتر را می فرستم، اولین کسی که در برابر اشتر موضع گرفت او بوده، گفت: این آتش را چه کسی جز اشتر روشن کرد و آیا ما در حکم غیر اشتر هستیم؟ امام علیه السلام در مورد او

فرمودند: منافق فرزند کافر. اشعث برای خواستگاری دختر امام نزد امیر المومنین علیه السلام آمده بود، امام علیه السلام با تندى با او برخورد کرد و فرمود: او خواهرش را به تو داد فکر کردى كسى هستى.

اشعث جزء كسانى بود كه مردم را عليه امير المومنين علیه السلام تحريك مى کرد و از رفتن به جبهه آن ها را باز مى داشت. پس مساجدى كه امام زمان عجل الله فرجه تخریب مى كنده مساجد امثال این افراد است كه از دشمن ترین دشمنان امير المومنين علیه السلام استو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بغض تو را ندارد مگر منافق بلکه او با خود اسلام مشکل داشت و سابقه‌ی ارتداد دارد و امام علیه السلام به همان سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برخورد با منافقین عمل مى کنند.

بحث ما پیرامون مساجدی بود که امام زمان علیه السلام در زمان ظهور دستور تخریب آن‌ها را می‌دهند، قبل از بررسی مسجد پنجم، دو نکته را بیان کنیم.

نکته‌ی اول:

مساجد نامبار که در کوفه متعدد بود مانند: مسجد تیم، مسجد بنی صیبه، مسجد بنی عبد الله، مسجد بنی رزام که در ضمن این‌ها همین مساجد اربعه است. مساجد نامبار که اعم از مساجد ملعونه است، یعنی در بین این مساجد نامبار که امام زمان علیه السلام این چهار مسجد را انتخاب کرده و دستور تخریب می‌فرمایند و خصوصیت این چهار مسجد یا این است که چون تجدید شده است به شکرانه شهادت امام حسین علیه السلام یا اینکه علت اصلی آن این است که بانایش منافقین بودند یا اینکه هر دو جزء علت هستند. به هر حال باین این مساجد منافقین بودند و تخریب مساجد منافقین در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سابقه داشته است.

نکته‌ی دوم:

محل این مساجد: مرحوم براقی (م ۱۳۳۲) در تاریخ کوفه^۱، بحثی در مورد این مساجد دارد، می‌فرماید: مسجد اشعث میان مسجد سهله و کوفه قرار داشته است و (دوران خود براقی) دیوار قبله و گلدستهای از آن باقی مانده است و به آن مسجد جوانش می‌گویند. اشعث آن را به سبب کینه‌ای که از حضرت امیر المومنین علیه السلام در دل داشت بنا کرد. مسجد سماک بن مخرمه نزدیک کارگاه آهن‌گران است که به این مسجد، مسجد حوافر هم می‌گویند.

مسجد شبث در بازار آخر درب الحجاج بوده است. مسجد حمراء (یکی از مساجد غیر مبارکه اما امام علیه السلام آن را تخریب نمی‌کند) مسجدی است که روی قبر یکی از فرعون‌ها در محل تجارین ساخته شده است.

ادامه بررسی شخصیت اشعث بن قیس:

نظر ابن هلال ثقفی در مورد اشعث:

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال معروف به ابن هلال ثقفی (م ۲۸۳) نویسنده‌ی کتاب الغارات می‌باشد. ایشان نوه‌ی برادر مختار ثقفی است، شخصیت مهمی می‌باشد، وقتی از عراق خارج شده، اهل قم از او دعوت کردند که در قم درس بگوید، ظاهراً ایشان نپذیرفت و اصفهان را اختیار کرد. ایشان در این کتاب مطالبی را در مورد اشعث و مسجد او نقل می‌کند:

عن الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِيَّةَ قَالَ: قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَالِدُ بْنُ عَرْعَرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «وَاللَّهِ لَتُفْعَلَنَّ مَا تَوَمَّرُونَ أَوْ لَتُرَكَّبَنَّ أَعْنَاقُكُمْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى إِنْ بِالْكَوْفَةِ مَسَاجِدُ مُبَارَكَةٍ وَمَسَاجِدُ مَلْعُونَةٍ فَأَمَّا الْمُبَارَكَةُ فَإِنَّ مِنْهَا مَسْجِدَ غَنِيِّ وَهُوَ مَسْجِدُ مُبَارَكٍ وَاللَّهُ إِنْ قَبِلْتَهُ لَفَاسِطَةٌ وَلَقَدْ أَسَّسَهُ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وَإِنَّهُ لَفِي سُرَّةِ الْأَرْضِ وَإِنْ فَجَعْتَهُ لَطِيفَةً وَلَا تَدْهَبُ الْبَلْبَالِيُّ وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَفْجُرَ فِيهِ عَيْنٌ وَحَتَّى تَكُونَ عَلَى جَنِينِهِ جَنَانٌ وَأَهْلُهُ مَلْعُونُونَ وَهُوَ مَسْلُوبٌ مِنْهُمْ وَمَسْجِدُ جَعْفِيِّ مَسْجِدُ مُبَارَكٍ وَرَبَّمَا اجْتَمَعَ فِيهِ أَنَا مِنْ الْعَرَبِ يَصْلُونَ فِيهِ وَمَسْجِدُ ابْنِ ظَفَرٍ مَسْجِدُ مُبَارَكٍ وَاللَّهُ إِنْ أَطْبَقَهُ لَصَخْرَةٌ حَضْرَاءُ مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا فِيهَا تِمْتَالٌ وَجْهُهُ وَهُوَ مَسْجِدُ السَّهْلَةِ وَمَسْجِدُ الْحَمْرَاءِ وَهُوَ مَسْجِدُ يُونُسَ بْنِ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَتَفْجُرَنَّ فِيهِ عَيْنٌ تَطْهَرُ عَلَى السَّبْحَةِ وَ مَا حَوْلَهُ وَ أَمَّا الْمَسَاجِدُ الْمَلْعُونَةُ فَمَسْجِدُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَمَسْجِدُ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ وَمَسْجِدُ تَقِيفٍ وَمَسْجِدُ سِمَاكِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْرِ فِرْعَوْنَ مِنَ الْقِرَاعَةِ»^١

عطیه گوید: حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (به اهل کوفه) می گفت: «یا گوش به فرمان رهبری دهید و تابع امام خود باشید یا منتظر سلطه ی یهود و نصارا باشید در کوفه مسجدهایی است مبارک و مسجدهایی است لعنت شده. از مساجد مبارک مسجدهای غنی است. به خدا سوگند که در قبله اش کژی نیست، مردی مؤمن آن مسجد بنا کرده است. جای آن در ناف زمین است. سرزمینش لطیف است، شبی و روزی نمی گذرد جز آنکه چشمه ای در آنجا گشوده می شود. در دو جانبش دو باغ است. اهل مسجد ملعون اند^٢ و از آن مسجد بی بهره.

دیگر مسجد جعفری، مسجدی است مبارک، بسا که مردمی از غیب در آنجا گرد آیند و نماز خوانند دیگر مسجد ابن ظفر، مسجدی است مبارک به خدا سوگند در زیر آن صخره سبزی است که هر پیامبری که خدا مبعوث کرده تصویرش در آن صخره نقش است. و آن مسجد سهله است.

دیگر مسجد حمراء که مسجد یونس بن متی عَلَيْهِ السَّلَامُ است (بعد از کوفه منطقه ای است که به آن جزم گویند کنار آب فرات، آنجا قبر حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ که الان هم آن را بازسازی می کنند آنجا را امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن تعبیر به مسجد حمراء می - کند، خلدوند چشمه ای در آن پدید آورده که بر نمکزار و حوالی آن جاری است.

اما مساجد لعنت شده، مسجد اشعث بن قیس است و مسجد جریر بن عبد الله بجلوی و مسجد تقیف و مسجد سماک که بر روی قبر یکی از فرعونان بنا شده»

عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَفْرَهُمْ أَيَّامًا فَلَمْ يَبْرُوا فَتَمَّ فِي النَّاسِ قَوْلُ... فَتَمَّ إِلَيْهِ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَهَلَّا فَعَلْتَ كَمَا فَعَلَ ابْنُ عَمَّانَ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَرَفُ النَّارِ وَيَلِكُ إِنْ فَعَلَ ابْنُ عَمَّانَ لَمَخْرَاطَةً عَلَيَّ مِنْ لَأِ دِينٍ لَهُ وَلَا حُجَّةَ مَعَهُ فَكَيْفَ وَأَنَا عَلَيَّ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي وَالْحَقُّ فِي يَدِي وَاللَّهُ إِنْ أَمْرًا يُمْكِنُ عُدُوهُ مِنْ

فَسَمِيحٌ يَخْلَعُ لِحْمَهُ وَيَهْتَمُّ عَظْمَهُ وَيَقْرَى جِلْدَهُ وَيَسْفِكُ دَمَهُ لَضَعِيفٍ مَا ضَمَّتْ عَلَيْهِ جَوَانِحُ صَدْرِهِ أَنْتَ فَكُنْ كَذَلِكَ إِنْ أَحْبَبْتَ
فَأَمَّا أَنَا فَدُونَ أَنْ أُعْطِيَ ذَلِكَ ضَرْبًا بِالْمَشْرِفِيِّ جَطِيرٍ مِنْهُ فَرَأَشُ الْهَامَ وَتَطْيِیحُ مِنْهُ الْكَفُّ وَالْمَعَاصِمُ وَيَعْمَلُ اللَّهُ بَعْدُ مَا يَشَاءُ»^۱

جندب بن عبد الله ازدی گویند: علی علیه السلام چند روز آنان را فراخواند که برای رفتن به جنگ در حرکت آیند ولی آنان از جای نجنبیدند. پس بر خاست و برای مردم چنین سخن راندند: اشعث بن قیس بر خاست و سخن آغاز کرد که یا امیر المؤمنین چرا چنان نکردی که عثمان بن عفان کرد (یعنی الآن که مردم نمی آیند در خانه بنشین و بگذار که دشمن بیاید و همان کاری که با عثمان کردند با تو بکند). علی علیه السلام پاسخ داد که «ای سردسته‌ی دوزخیان (این ضرب المثل یمنی‌هاست و آن را برای کسی گویند که اهل خیانت است) وای بر تو، آنچه عثمان بن عفان کرد، رسوایی بود و آن در حق کسی بود که نه او را دین بود و نه حجتی در دست. من چگونه چنان توانم کرد، و حال آنکه به مقتضای بینتی از سوی پروردگرم عمل می‌کنم و حق در دست من است. به خدا سوگند کسی که دشمن را واگذارند تا بر او چیره شود همان دشمن گوشتش را تکه‌تکه کند و استخوانش را خرد نماید و پوستش را بر درد و خونسش را بریزد. چنین کسی را دلی است سست و ضعیف. تو اگر دوست داری چنان باش، اما من نه چنانم. مرا شمشیری است برآن که از ضربت آن کاسه‌های سر به اطراف پراکنده شوند و دستها و ساعدها بریزند و خدا هر چه خواهد چنان کند»

مرحوم شوشتری نقل می‌کند:^۲

قال المسعودی: لما بلغ علياً عليه السلام ما كان من أمر أبي موسى و عمرو، قال: إني كنت تقدمت إليكم في هذه الحكومة و نهيتكم عنها فأيتيمت إيا عصباني، فكيف رأيتم عاقبة أمركم؟، و الله! إني لأعرف من يحملكم على خلافي و الترتك لأمری، و لو أشاء أخذه لفعلت، و لكن الله من ورائه! يريد بذلك الأشعث. و عن الطبري كان المسلمون يلعنون الأشعث، و يلعنه الكافرون إلاً أن الطبري روى أن محمد بن الأشعث لما كان أعطى الأمان ل «مسلم» و لم يف به، فقتله ابن زياد، قال الحسين عليه السلام يوم اللفظ لأخيه «قيس بن الأشعث» لما قال له عليه السلام «أو لا تنزل علي حكم بني عمك؟ فأنهم لن يروك إلاً ما تحب و لن يصل إليك منهم مكروه» «أنت أخو أخيك! أتريد أن يطليک بنو هاشم بأكثر من دم مسلم بن عقيل؟»

و فی النهج: و من كلام له عليه السلام قاله للأشعث و هو علی منبر الكوفة یخطب، فمضى فی بعض كلامه شیء اعترضه الأشعث؛ فقال: هذه عليك لا لك! فحفض عليه السلام إليه بصره، ثم قال: ما يدريك ما علی مما لی؟ عليك لعنة الله و لعنة اللاعنين! حائك بن حائك! منافق بن كافر! و الله! لقد أسرك الكفر مرة و الاسلام أخرى! فما فداك من واحدة منهما مالک و لا حسبك؛ و إن امرأ دل على قومه السيف و ساق إليهم الحنف لحرى أن يمقته الأقرب و لا يأمنه الأبعد و روى الكافي عن الباقر عليه السلام قال لسدير: بلغني عن نساء أهل الكوفة جمال و حسن تبعل فاتبع لي امرأة ذات جمال في موضع؛ فقال: قد أصبتها جعلت فداك! فلا تبت

الغزالي، ج ۲، ص ۳۳۸

۲ قفوس الرجل، ج ۲، ص ۱۵۶

فلان بن محمد بن الأشعث بن قیس؛ فقال: یا سدید! إنَّ التَّیَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعن أقواما فجرت اللعنة فی أعقابهم إلى یوم القیامة و أنا أكره أن یصیب جسدی جسد أحد من أهل النار.

مسعودی گوید: چون به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام خبر ابو موسی و عمرو رسید، فرمودند: اول به شما هشدار دادم و از آن نهیتم که مردم پس به سرپیچی و مخالفت و نافرمانی مرا کردید، پس چطور ببینم عقابت امرتان را؟ به خدا قسم! من می دانم چه کسی شما را بر علیه من و ترک دستورم تحریک می کند، و اگر می خواستم او را بگیرم انجام می دادم، و لکن او را من به خدا سپردم! امام عَلَيْهِ السَّلَام به این کلام، اشعث را اراده کرده بود.

طبری گوید: مسلمانان اشعث را لعن می کردند و کفرون هم او را لعن می کردند. طبری گوید: محمد بن اشعث به حضرت مسلم امان نامه داد ولی وفا نکرد، پس ابن زیاد او را به شهادت رساند، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام روز عاشورا به برادرش قیس بن اشعث هنگامی که به امام عَلَيْهِ السَّلَام گفت: آیا بر حکم پسر عمت نمی آیی؟ پس آن ها به جر آنچه دوست داری بر تو نکنند و از آن ها بدی به تو نرسد. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: تو برادر برادرت هستی! آیا اراده کردی بیش از خون مسلم بن عقیل را از بنی هاشم بریزی؟

امام بر منبر کوفه سخنرانی می فرمود، در ضمن گفتارش مطالبی را عنوان کرد، که اشعث بر آن حضرت اعتراض نموده، گفت: یا امیر المؤمنین این مطلب به زیان توست نه به سودت. امام نگاهش را به او دوخت و فرمود: تو را به سود و زیان من چه کسی خبر داد؟ لعنت خدا و لعنت کنندگان بر تو باد، ای بافنده پسر بافنده، منافق کافر زاندا به خدا سوگند یک بار در زمان کفر اسیر شدی و بار دیگر در اسلام، و در هر مرتبه نه ثروت تو را سودی داد و نه تبارت به دادت رسید. مردی که عشیره خود را به دم شمشیر بسپارد، و مرگ را به سوی آنان کشاند حق اوست که نزدیکانش با او دشمنی ورزند و بیگانگان از او ایمن نباشند.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام به سدید فرمودند: شنیدم زن های اهل کوفه هم از زیبایی برخوردارند و هم خوب شوهر داری می کنند، پس برای من زنی اختیار کنی، پس گفت: فدایت شوم همینطور است! فلانۀ دختر فلان پسر محمد بن اشعث بن قیس، پس فرمودند: ای سدید! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقوامی را لعن کردند پس لعن در نسل آنان تا قیامت جاری است و من نمی خواهم بدنم با بدن کسی که اهل آتش است برخورد کند.

پس مسجد اشعث که امام زمان دستور تخریب آن را می دهند بر نفاق تالیسیس و بنا شده و خود اشعث هم به فرمایش امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام منافق فرزند کافر است و لعنت خداوند و لعنت لاعنین شامل او می شود البته الآن اثری از آن نیست و ممکن است که در آینده کسانی آن را تجدید بنا کنند.

روایت سیزدهم (منهدم کردن مسجد الحرام و مسجد النبی)

الف) متن روایت

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَقِيتُمُ بَهْدِمُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أَسَاسِهِ وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَسَاسِهِ وَيَرُدُّ الْبَيْتَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَأَقَامَهُ عَلَى أَسَاسِهِ وَقَطَعَ أَيْدِي بَنِي شَيْبَةَ السَّرَاقِ وَعَلَّقَهَا عَلَى الْكَعْبَةِ^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ ساختمان مسجد الحرام را ویران می کند و آن را به ساختمان نخستین و اندازه اصلی اش باز می گرداند. مسجد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیز پس از ویران کردن، به اندازه اصلی اش باز می گرداند و کعبه را در جایگاه اصلی اش می سازد و دست های طایفه بنی شیبیه را که دزد و سارق هستند می برد و بر دیوار کعبه آویزان می کند.

توضیح روایت:

اما اینکه امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ کعبه را ویران می کند و دوباره می سازد، ما این جمله را آورده ایم که «لذا قام يرد بيت الله الى حجمه السابق» ظاهرا این روایت نمی باشد، البته بر فرض اینکه این روایت باشد و روایت آن هم صحیح باشد، اینکه خنهی خدا را به محدوده ی سابق برمی گرداند، محدوده ی سابق به چه معنا است، توسعه می دهند یا تضییق؟ محدوده ی کعبه بیش از این بوده است، و شامل حجر اسماعیل هم می شود و از اطراف آن هم مقداری قبلا جزء کعبه بوده است لذا گفته شده است که موقع طواف با کمی فاصله انجام شود و وارد حجر نشوید تا طواف حول کعبه باشد نه در داخل کعبه. کعبه را چندین بار سیل برده است، ساکنین مکه می رفتند سنگ ها را می آوردند و دوباره کعبه را می ساختند، یکبار که آن را سیل برده، آن ها رفتند که سنگ ها را پیدا کنند بیاورند، مقداری از سنگ ها را پیدا نکردند گفتند: یا باید از ارتفاع کعبه کم کنیم یا از مساحت و حجم آن کم کنیم و تصمیم آن ها بر این شد که از حجم کم کنند و کعبه که دو درب داشت، برای آن یک درب قرار دادند و در که پائین بوده آن را بالا بردند. بر فرض که چنین روایتی باشد که امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ کعبه را به اساس آن برمی گرداند معنای آن این است که آن را بزرگتر می کند و توسعه می دهد و همان دو در را برای آن می گذارند و درها را روی زمین قرار می دهد همچنین بر فرض وجود چنین روایتی، این مطلب در کتاب های خود علمی عامه هم است و این آرزوی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود ولی زمینه ی آن فراهم نبود، روایت آن هم در صحیح بخاری نقل شده است.^۲

۱ النبیة الطوسی، ص ۴۷۲

۲ صحیح بخاری، ج ۲ ص ۵۷۴ ح ۹۵۰۹

وَمِنْ لَفْظِ الْبُخَارِيِّ عَنْ جَرِيرٍ، عَنْ بَرِّدِ بْنِ رُوْمَانَ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهَا: يَا عَائِشَةُ! لَوْ لَا أَنَّ قَوْمَكَ حَدِيثُ عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ لَأَمَرْتُ بِالْيَتِّ فُهِمَ فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أَخْرَجَ مِنْهُ، وَالزُّقْفَةَ بِالْأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ، بَاباً شَرْقِيًّا وَبَاباً غَرْبِيًّا، فَبَلَّغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ

از عائشه از پیامبر ﷺ ای عائشه اگر فامیل تو جدید الاسلام نبودند و قریب به عهد جاهلیت نبودند دستور می دادم خانه‌ی کعبه را ویران کنند پس آن مقداری که جزء بیت بود و از آن کم شده را به آن برمی گردانم و در بر زمین قرار می - دادم و برای آن دو درب قرار می دادم درب شرقی و درب غربی و آن را به همان اساسی که حضرت ابراهیم عليه السلام ساختند می رساندم.

و مانند این روایت در صحیح مسلم و در صحیح ابن ماجه‌ی قزوینی است. و سوال کرد چرا این‌ها درب را بالا بردند؟ گفت: برای اینکه هر کسی وارد آن نشود و فقط خودشان وارد آن شوند.

ب) منابع روایت

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۸۸ مرسل
 ۲. غیبة طوسی، ص ۴۷۲ مسند
 ۳. اعلام الوری، ص ۴۳۱
 ۴. کشف الغممه، ج ۳، ص ۲۵۵
 ۵. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۶
 ۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸
 ۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۲ و ج ۱۸
- این روایت در کتب اربعه نقل نشده است.

ج) بررسی سند روایت

عَنْهُ (فضل بن شاذان) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

عبد الرحمن

ایشان یا عبد الرحمن بن ابی هاشم است که اگر این باشد، توثیق ندارد یا اینکه عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم که اگر این باشد، ثقه است، طبق مبنای مرحوم خوئی که این دو عنوان یک نفر هستند ایشان ثقه است. البته این مشکل باقی است که اگر قاتل به وحدت هم شویم، عبد الرحمن تعریف به ابن ابی هاشم نشده است لذا اصلا معلوم نیست که او چه کسی است.

ابن ابی حمزه بطائنی

به نظر ما روایت ایشان مقبول است، کسی که بیش از پانصد روایت در کتب اربعه دارد را نمی‌توان گفت که او مشکل دارد، مشکل اعتقادی هم داشته باشد، در گفتار صدوق است.

طریق شیخ به فضل بن شاذان:

مرحوم شیخ طوسی (م ۴۶۰) این روایت را از فضل بن شاذان نقل می‌کند، فضل بن شاذان در دوران امام رضا علیه السلام بوده است. لذا باید طریق شیخ طوسی به کتاب ابن شاذان را ملاحظه کرد، مرحوم شیخ طوسی به کتاب ابن شاذان سه طریق دارد که دو طریق آن را در فهرست نقل می‌کند که هر دو طریق آن ضعیف است، در طریق اول ایشان علی بن محمد ابن قتیبه است و در طریق دوم حمزه بن محمد است و هر دوی این‌ها مشکل دارد، شیخ طوسی در فهرست می‌فرماید:

أخبرنا (بروایاته و کتبه) أبو عبد الله عن محمد بن علي بن الحسين، عن محمد بن الحسن، عن أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل. و رواها محمد بن علي بن الحسين، عن حمزة بن محمد العلوي، عن أبي نصر قنبر بن علي بن شاذان، عن أبيه، عن الفضل.

مرحوم خوئی می‌فرماید: ^۲ کلا طریقی شیخ ضعیف

ولی یک طریقی در مشیخه دارد که آن طریق صحیح است:
و من جملة ما ذكرته عن الفضل ما روئته بهذه الأسانيد عن محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، و عن محمد بن إسماعيل: عن الفضل بن شاذان.

مرحوم خوئی می‌فرماید: طریق شیخ بفضل بن شاذان فی المشیخه صحیح

پس ظاهراً سند روایت بی اشکال می‌باشد

۱ فهرست ص ۲۶۳

۲ معجم رجال حدیث ج ۱۳، ص ۲۹۹

(د) دلالت روایت سیزدهم

بحث ما بررسی روایاتی بود که گفته شده است مفاد آن احکام جدید در زمان ظهور امام زمان علیه السلام است، روایتی را از امام صادق علیه السلام بیان کردیم که مفاد آن این بود که امام زمان علیه السلام هنگام ظهور مسجد الحرام را به اساس اولیاءش برمی - گرداند و همچنین مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را به اساس اولیاءش برمی گرداند. اما در مورد هدم کعبه، در روایت ما هدم کعبه نیامده است، بلکه هدم کعبه را به عنوان کار کسانی که با توحید و اسلام مشکل دارند بیان شده است. بلکه در فرهنگ اهل سنت آمده است که یکی از آرزوهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدم کعبه و برگرداندن آن به اساس اولیاءش بود. آنچه در روایت ما آمده این است که خانه‌ی خدا را به آن اساس و موضع اولیاءش برمی گرداند و با توضیحی که در روایت و در تاریخ بنای کعبه و نحوه بنای آن آمده است، معلوم می شود که امام علیه السلام مساحت کعبه را توسعه می دهد. اما کلمه‌ی هدم در روایت اهل سنت آمده است.

هدم کعبه در روایات اهل سنت:

۱. **قالت لی عائشة:** أن النبي صلی الله علیه و آله قال: يا عائشة! لو لا قومك حديث عهدهم لقتضت الكعبة، فجعلت لها بائین، باب یدخل الناس و باب یخرجون شرفیاً و باباً غریباً، فبلغت به أساس ابراهیم

اسود می گوید: ابن زبیر به من گفت: عائشه خیلی از اسرار را به تو می گفت، در مورد کعبه به تو چه گفت؟ اسود می گوید گفتیم: عائشه به من گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عائشه اگر فامیل تو جدید الاسلام نبودند و قریب به عهد جاهلیت نبودند، خانه‌ی کعبه را ویران می کردم، و برای آن دو درب قرار می دادم دری که مردم به آن داخل شوند و دری که از آن خارج شوند و ابن زبیر این کار را کرد.

پس این روایت صراحت دارد در اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواستند که کعبه را ویران کنند و آن را به اساس اولیاءش برگردانند.

۲. صحیح بخاری، کتاب حج، باب ۴۲: فضائل مکه عن عبد الله بن عمر عن عائشة: قال النبي صلی الله علیه و آله لها: ألم تری أن قومك لما بنوا الكعبة اقتصروا عن قوائد ابراهیم فقلت: یا رسول الله ألا تردها علی قوائد ابراهیم فقال: لولا قومك بالكفر عایشه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا نمی بینی قوم تو هنگامی که کعبه را ساختند، از پایه‌هایی که حضرت ابراهیم قرار داده بود، کم گذاشتند پس گفتیم: ای پیامبر خدا آیا بر نمی گردانی بر قوائد ابراهیم؟ فرمودند: اگر قومت جدید الاسلام نبودند و تازه از کفر دست بر نداشتند بودند، این کار را می کردم

۱. الآن تکفیری هازمینعلاری می کنند برای هدم کعبه به استناد صدر این روایت که خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم می خولسته کعبه را خراب کند و ذنبه‌ی روایت را دیگر نمی خولند

۳. صحیح بخاری، باب فضل مکه: عن عائشه: سئلت النبی ﷺ عن الجدر أمن البيت؟ قال: نعم قلت: فما لهم لم يدخلوا فی البيت؟ قال: إن قومک قصرت بهم التفقه؟ قلت: فما شأن بالهم مرتفعة؟ قال: فعل ذلك قومک لیدخلوا من شاء و یمنع من شاء و لولا أن قومک حدیث عهدهم بالجاهلیة فاخاف ان تنکر قلوبهم أن ادخل الجدر فی البيت و آن الصق بابه بالارض

عایشه گوید: از پیامبر ﷺ در مورد اطراف و دیوارهای کعبه سوال کردم که آیا از بیت بود؟ فرمودند: بله جزء کعبه است گفتیم: پس چرا آن داخل در بیت قرار ندادند؟ فرمودند: پول کم آوردند گفتیم: چرا درب بالا است؟ فرمودند: برای اینکه هر کسی را که بخواهند داخل کنند و از ورود هر کسی که بخواهند ممانعت کنند و اگر نبود که قوم تو قریب به عهد جاهلیت هستند و خوف اینکه قلوب آن ها انکار کند جدر را داخل بیت قرار می دادم و درب را روی زمین قرار می دادم

۴. عن عائشه: قال رسول الله ﷺ: لولا حادث قومک بالکفر لقتضت الیبت ثم لبینته علی اساس ابراهیم فإن قریشا استقضت بناه و جعلت له خلفا

عایشه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: اگر قوم تو قریب به عهد کفر نبودند، خانه را ویران می کردم سپس آن بر همان اساس ابراهیم بنا می کردم پس قرشی بنه آن را کم کردند و برای آن دربی گذاشتند

نتیجه:

پس اولاً در روایات ما نسبت به کعبه کلمه‌ی «ردّ (باز گرداندن)» هست و نه کلمه‌ی «هدم» و ثانیاً بر فرض اینکه هدم هم باشد، امام زمان آرزوی پیامبر را که در منابع خود عامه بیان شده به انجام می‌رساند و ثالثاً ایشان توسعه می‌دهند و به اساس اولیه‌ی آن بر می‌گرداند در روایت امام صادق سه مطلب بیان شده است: ۱. بر گرداندن مسجد الحرام به اساس اولیه‌اش ۲. بر گرداندن مسجد الرسول به اساس اولیه‌اش ۳. قطع دستان بنی شیبیه دزد و آویزان کردن آن بر دیوار کعبه.

ما در ادامه به بررسی علت حکم قطع دست برای بنی شیبیه می‌پردازیم

علت حکم قطع دست بنی شیبیه:

این قبیله از همان ابتدا با اهل بیت موضع گیری منفی داشتند:

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْمِشَمِيِّ عَنْ أَخُوهِ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَحْيَى الْهَاشِمِيِّ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْجُعْفِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ قَالَ: أَوْصَى إِلَيَّ أَخِي بِجَارِيَةٍ كَانَتْ لَهُ مُغْنِيَةً فَارَاهَهُ وَحَمَلَهَا هَدِيًّا لِبَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَتَدَمَّتْ مَكَّةَ فَسَأَلْتُ قَهِيلَ إِدْفِئَهَا إِلَيَّ بِنِي شَيْبَةَ وَقِيلَ لِي: غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ فَاخْتَلَفَ عَلِيٌّ فِيهِ فَقَالَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ أَلَا أُرْسِدُكَ إِلَى مَنْ يُرْسِدُكَ فِي هَذَا إِلَى الْحَقِّ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَأَشَارَ إِلَيَّ شَيْخٌ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَذَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ وَفَصَّصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ إِنَّ الْكَعْبَةَ لَا تَأْكُلُ وَلَا تَشْرَبُ وَمَا أَهْدَى لَهَا فَهِيَ زُورٌ رَابِعُ الْجَارِيَةِ وَقَمَّ عَلِيٌّ الْحِجْرَ فَنَادَى هَلْ مِنْ مُنْطَلِعٍ بِهِ وَهَلْ مِنْ مُحْتَاكِ مِنْ زُورِهَا فَإِذَا آتَوْكَ فَسَلِّ عَنْهُمْ وَأَعْطِهِمْ وَأَقْسِمِ فِيهِمْ شَهْرًا

قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ بَعْضَ مَنْ سَأَلَهُ أَمْرِي بِدَفْعِهَا إِلَى بَنِي شَيْبَةَ فَقَالَ أَمَا إِنْ قَائِمًا لَوْ قَدْ قَامَ لَقَدْ أَخَذْتَهُمْ وَفَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَطَافَ بِهِمْ وَ قَالَ هَوْلَاءِ سُرَّاقُ اللَّهِ^۱

سعید بن عمرو جعفری از مردی از اهل مصر نقل می کند که گفت: برادرم وصیت کرد به من که کنیز آوزه خون او را به عنوان هدیه برای کعبه ببریم پس به مکه رفتم و سوال کردم به چه کسی آن را تحویل دهم گفتند: آن را به بنی شیبه بده و بعضی غیر آن ها را گفتند پس امر بر من مختلف شد پس مردی از اهل مسجد به من گفت: آیا راهنمائی نکند به کسی که تو را در این امر به حق راهنمائی کند گفتیم: بله گفت: اشاره کرد به شخصی که در مسجد نشسته بودند پس گفت: این جعفر بن محمد علیه السلام است از او سوال کن پس نزد ایشان آمدم و سوال کردم و قصه را برای ایشان نقل کردم پس فرمودند: کعبه نمی خورد و نمی آشامد و آنچه برای آن هدیه می شود برای زوار آن است، جاریه را بفروش و کنار حجر بایست و اعلام کن ای زوار کسی است که خرج او تمام شده باشد پس اگر آمدند سوال کن از آنان که چقدر نیاز داری پس بین آن ها تقسیم کن پس گفتیم: از بعضی از کسانی که سوال کردم می گفتند: آن را به بنی شیبه بده فرمودند: قائم ما اگر قیام کند آن ها را دستگیر می کند و دست های آن ها را قطع می کند و آن ها را می چرخاند و گوید: این ها دزد های حرم هستند

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ قَالَ أَخْبَرَنِي يَاسِينَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِنْ قَوْمًا أَقْبَلُوا مِنْ مِصْرَ فَمَاتَ مِنْهُمْ رَجُلٌ فَأَوْصَى بِالْفِ دِرْهَمٍ لِلْكَعْبَةِ فَلَمَّا قَدِمَ الْوَصِيُّ مَكَّةَ سَأَلَ فِدْلُوهُ عَلِيَّ بْنَ شَيْبَةَ فَأَتَاهُمْ فَأَخْبَرَهُمُ الْخَبَرَ فَقَالُوا قَدْ بَرَّتْ دِمَتُكَ ادْفَعْهَا إِلَيْنَا فَتَمَّ الرَّجُلُ فَسَأَلَ النَّاسَ فِدْلُوهُ عَلِيَّ ابْنَ جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَاتَانِي فَسَأَلَنِي قُلْتُ لَهُ إِنَّ الْكَعْبَةَ عَيْبَةٌ عَنْ هَذَا أَنْظِرْ إِلَيَّ مِنْ أُمَّ هَذَا الْبَيْتِ فَفَطَّعَ بِهِ أَوْ ذَهَبْتَ نَفَقَتَهُ أَوْ ضَلَّتْ رَاحِلَتُهُ أَوْ عَجَزَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيَّ أَهْلُهُ فَادْفَعْهَا إِلَيَّ هَوْلَاءِ الَّذِينَ سَمَّيْتَ لَكَ فَاتَى الرَّجُلُ بَنِي شَيْبَةَ فَأَخْبَرَهُمْ

بقول ابی جعفر علیه السلام فقالوا هذا ضال متبرع ليس يؤخذ عنه ولا علم له ونحن نسألك بحق هذا وبحق كنا وكذا لما بلغت عنا هذا الكلام قال فأتيت أبا جعفر علیه السلام فقلت له لقيت بنی شیبه فأخبرتهم فرعوا أنك كنا وكنا وأنت لا علم لك ثم سألوني بالظلم إيا بلغت ما قالوا قال وأنا سألك بما سألوك لما أتيتهم فقلت لهم إن من علمي أن لو وليت شيئا من أمر المسلمين لقطعت أيديهم ثم علمتها في أسنار الكعبة ثم أقمتهم على المضطبة ثم أمرت مناديا ينادي ألا إن هولاء سراق الله فاعرفوهم^۲

امام باقر علیه السلام فرمودند: روزی گروهی از مصر برای حج آمدند شخصی از آنان که هزار درهم برای کعبه وصیت کرده بود فوت کرد چون وصی او به مکه آمد، سوال کرد، او را به بنی شیبه راهنمائی کردند. او نزد آن ها آمد و آنان را از آنچه رخ داده بود آگاه کرد. گفتند: ذمه ی خود را بری الذمه کردی، آن را به ما بده. پس او بلند شد و از مردم سوال کرد. او را به ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام راهنمائی کردند. امام باقر علیه السلام فرمودند: نزد من آمد و سوال کرد. گفتیم: کعبه از این بی نیاز است؛ نگاه

۱ الکافی ج ۴ ص ۴۲

۲ الکافی ج ۴ ص ۴۱

کن کسانی که برای حج آمده‌اند، چه کسی در راه مانده و مخراج او تمام شده یا پول او را در دیده‌اند یا مرکبش را گم کرده یا از برگشتن به اهلهش عاجز است. پس آن را به این‌ها که نام برده شده پس آن مرد نزد بنی شیبه آمد و آن‌ها را از فرمایش امام باقر علیه السلام با خبر کرد. پس گفتند: این گمراه و بدعت گذار است، از او اخذ نمی‌شود و علمی هم ندارد و ما از تو می‌خواهیم به حق این و به حق کذا و کذا پیام ما را به ایشان برسان. پس نزد امام باقر علیه السلام آمدم و گفتم: بنی شیبه را ملاقات کردم و آن‌ها را با خبر کردم گمان کردند که تو کذا و کذا هستی و علم نداری و مرا به خدا قسم دادند که پیامشان را به شما برسانم امام علیه السلام فرمود: به همان خدائی که آن‌ها تو را به او قسم دادند من هم تو را قسم می‌دهم که پیام مرا به آن‌ها برسانی. پس به آن‌ها بگو: از علم من این است که اگر حکومت به دست من برسد دستهای شما را قطع می‌کنم و از کعبه آویزان می‌کنم و آن‌ها را سوار بر مرکب می‌کنم و در شهر می‌چرخانم سپس امر می‌کرم به منادی که ندا دهد: این‌ها دزدان خلدوند هستند! پس آن‌ها را بشناسید!

۳. أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْيٍ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّرَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ سَدِيرِ الصَّرَفِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ كَانَ قَدْ جَعَلَ عَلَى نَفْسِهِ نَذْرًا فِي جَارِيَةٍ وَجَاءَ بِهَا إِلَى مَكَّةَ قَالَ فَلَقِيَتِ الْحَجْبَةَ فَأَخْبَرَتْهُمْ بِخَبْرِهَا وَجَعَلْتُ لَأُذْكَرَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ أَمْرًا إِيَّا قَالِ لِي جَنَّتِي بِهَا وَقَدْ وَفَى اللَّهُ نَذْرَكَ فَدَخَلْنِي مِنْ ذَلِكَ وَحَشَّةٌ شَدِيدَةٌ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ فَقَالَ لِي تَأْخُذُ عَنِّي فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أَنْظِرِ الرَّجُلَ الَّذِي يَجْلِسُ بِحِذَاءِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَحَوْلَهُ النَّاسُ وَهُوَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَتَاهُ فَأَخْبَرَهُ بِهَذَا الْأَمْرِ فَأَنْظَرَ مَا يَقُولُ لَكَ فَأَعْمَلَ بِهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ رَحِمَكَ اللَّهُ إِيَّي رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَمَعِيَ جَارِيَةٌ جَعَلْتُهَا عَلَى نَذْرٍ أَلَيْتِ اللَّهُ فِي يَمِينِ كَأَنَّ عَلِيًّا وَقَدْ أَتَيْتُ بِهَا وَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلْحَجْبَةِ وَأَقْبَلْتُ لَأَتِي مِنْهُمْ أَحَدًا إِيَّا قَالِ جَنَّتِي بِهَا وَقَدْ وَفَى اللَّهُ نَذْرَكَ فَدَخَلْنِي مِنْ ذَلِكَ وَحَشَّةٌ شَدِيدَةٌ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنْ أَلَيْتِ لَأَيَّكُلُ وَلَا يَشْرَبُ فِعْ جَارِيَتِكَ وَأَسْتَنْصِ وَأَنْظِرِ أَهْلَ بِلَادِكَ مِنْ حَجِّ هَذَا الْبَيْتِ فَمَنْ عَجَزَ مِنْهُمْ عَنْ نَفْتِهِ فَأَعْمَلْهُ حَتَّى يَقُولَ عَلِيٌّ الْعَوْدُ إِلَى بِلَادِهِمْ فَقَعَلْتُ ذَلِكَ ثُمَّ أَقْبَلْتُ لَأَتِي أَحَدًا مِنَ الْحَجْبَةِ إِيَّا قَالِ مَا فَعَلْتُ بِالْجَارِيَةِ فَأَخْبَرَتْهُمْ بِالَّذِي قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَيَقُولُونَ هُوَ كَذَّابٌ جَاهِلٌ لَأَيْذُرِي مَا يَقُولُ فَذَكَرْتُ مَقَالَتَهُمْ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ قَدْ بَلَّغْتَنِي تَبْلَغَ عَنِّي فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ قُلْ لَهُمْ قَالَ لَكُمْ أَبُو جَعْفَرٍ كَيْفَ بَكُمُ لَوْ قَدْ قَطَعَتْ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ وَوَعَلْتُ فِي الْكَعْبَةِ ثُمَّ يُهَالُ لَكُمْ نَادُوا نَحْنُ سَرَّاقُ الْكَعْبَةِ فَلَمَّا ذَهَبْتُ لَأَقُومَ قَالَ إِنِّي لَسْتُ أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا يَفْعَلُهُ رَجُلٌ مِنِّي ١

سدیر صیرفی از مردی از اهل جزیره نقل می‌کند که او کنیزی را به نذر بر خویشتن واجب کرده بود که به خانه خدا دهد و او را به مکه آورده بوده آن شخص گوید: من پرده‌داران خانه را ملاقات کردم و ایشان را از خبر آن کنیز آگاه ساختم و چنان شد که برای کسی از ایشان موضوع را بیان نمی‌کردم مگر اینکه به من می‌گفت: او را نزد من بیاور که خدا نذرت را خواهد پذیرفت.

پس وحشت شدیدی از این موضوع به من راه یافت، و آن ماجرا را به یکی از یاران خودمان که اهل مکه بود گفتم، او به من گفت: آیا از من می‌پذیری؟ گفتم: آری، پس گفت: بنگر به مردی که رویاروی حجر الاسود نشسته است و مردم گرد او جمع هستند و او ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است، نزد او برو و او را از این امر آگاه کن، ببین به تو چه می‌گوید، و به آن عمل کن، گوید: نزد او رفته‌م و گفتم: خدا تو را رحمت کند من مردی از اهل جزیرم و همراه من کنیزی است که در سوگندی که به عهده من بود او را برای خانه خدا بر خود نذر کرده‌ام و اکنون او را آورده‌ام و آن جریان را به پرده‌داران گفته‌ام و مواجه شدم به اینکه هیچ کس را ملاقات نمی‌کنم مگر آنکه می‌گوید: کنیز را نزد من بیاور، خداوند نذرت را قبول می‌کند، و از این واقعه وحشتی شدید به من دست داده است، پس فرمود: ای بنده خدا همانا خانه نه چیزی می‌خورد و نه می‌آشامد پس کنیز خود را بفروش و جستجو کن و به همشهریانت که به زیارت این خانه آمده‌اند بنگر پس هر که از ایشان که از خرجی‌اش درمانده است (پولش تمام شده) آن مبلغ را به او بده تا قدر به بازگشت به شهر خود باشد، من نیز همان کار را کردم و بعد هیچ یک از پرده‌داران را ملاقات نمی‌کردم مگر اینکه می‌گفت با آن کنیز چه کردی؟ من هم ایشان را به آن چه امام باقر علیه السلام فرموده بود آگاه نمودم و آنان به من می‌گفتند: او مردی دروغگو و ناآگاه است که نمی‌داند چه می‌گوید، من گفته‌ام آنان را به امام باقر علیه السلام عرض کردم و آن حضرت فرمود: تو سخن آنان را به من گفتی، آیا اکنون از من نیز به ایشان خواهی گفت؟ عرض کردم: آری، پس فرمود: به ایشان بگو که:

ابو جعفر علیه السلام به شما پیغام داد، چگونه خواهید بود اگر دستها و پاهایتان بریده شود و در کعبه آویخته گردد، سپس به شما گفته شود: فریاد کنید که ما دزدان کعبه‌ایم؛ پس هنگامی که خواستم برخیزم فرمود: البته من خود آن کار را نمی‌کنم، بلکه آن را مردی از خاندان من انجام خواهد داد.

خلاصه مطلب اینکه:

اگر امام زمان علیه السلام دستان بنی‌شیبیه را قطع و بر کعبه آویزان می‌کند، به جهت آن است که آن‌ها دزدان خانه‌ی خدا هستند و برای ائمه‌ی قبل از ایشان شرائط و زمینه‌ی اجرای این حکم نبوده است. پس این حکم جدیدی نیست.

(د) دلالت روایت سیزدهم:

بحث ما بررسی روایاتی بود که گفته شده است مفاد آن صدور احکام جدید در زمان ظهور امام زمان علیه السلام است روایتی را از امام صادق علیه السلام بیان کردیم که مفاد آن این بود که امام زمان علیه السلام هنگام ظهور مسجد الحرام را به اساس و حدود اولیه اش برمی گرداند و همچنین مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را به اساس اولیه اش برمی گرداند. در ادامه به بررسی اساس اولیه ی کعبه و مسجد الرسول می پردازیم.

اساس کعبه در روایات:

۱. **وَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِغَةِ السُّفْلَى إِلَى الْأَرْضِ السَّابِغَةِ الْعُلْيَا.**^۱

و امام صادق علیه السلام فرمود: اساس و پی خانه از هفتمین طبقه زمین است از آن سوی زیرین تا هفتمین طبقه آن از سوی بالا.

۲. **وَرَوَى أَبُو هَمَّامٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الرَّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ أَيْ شَيْءِ السَّكِينَةِ عِنْدَكُمْ فَلَمْ يَدِرْ الْقَوْمُ مَا هِيَ فَقَالُوا جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ مَا هِيَ قَالَ رِيحٌ تَخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ طَيِّبَةً لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ الْإِنْسَانِ تَكُونُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام وَ هِيَ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام حِينَ بَنَى الْكَعْبَةَ فَأَخَذَتْ تَأْخُذُ كَذَا وَ كَذَا وَ بَنَى الْأَسَاسَ عَلَيْهَا.**

و اسماعیل بن همّام از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از مردی پرسید: سکینه نزد شما به چه معنی است ^۲ پس کسانی که در آنجا بودند ندانستند که چه چیز است همه گفتند: خدا ما را بقرابت کند آن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: سکینه نسیمی خوش است که از بهشت به بیرون می وزد و صورتی به مانند صورت انسان دارد، و در مصاحبت پیامبران است، و این همان نسیمی است که چون ابراهیم علیه السلام کعبه را بنیاد نهاد، بر او نازل شد، و یک جا مستقر شد، و ابراهیم علیه السلام اساس کعبه بر روی آن بنهاد.

۳. **وَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام كَانَ طُولُ الْكَعْبَةِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهَا سَقْفٌ فَسَقَّفَهَا قَرِيشٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعًا ثُمَّ كَسَرَهَا الْحِجَابُ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فَبَنَاهَا وَ جَعَلَهَا سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ ذِرَاعًا**

و امام صادق علیه السلام فرمود: طول کعبه نه ذراع بود، و سقف نداشت، پس قریش آن را به اندازه هجده ذراع مسقف ساختند سپس حجاب آن را بر ابن الزبیر بشکست، و از نو بنا کرد، و آن را بیست و هفت ذراع قرار داد.

۱ من لا يحضره الفقيه ج ۲، ص ۲۴۶

۲ بعضی سولات که لعل بیت علیه السلام مطرح می کردند مانند این سؤل ظاهر سلاه و آسن لرنند اما در حقیقت لمام علیه السلام باطرح چنین سولائی می خولهند به حق و حقیقتی اشاره کنند مانند آجا که لمام بقر علیه السلام از یوحزمه ثملی سؤل می کنند که این زؤل کعبه به چه چیز لمر شدلندا؟ که در حقیقت می خولهند در ضمن این سؤل و جولی که خود می فرمایند به جایگاه لملت را تبیین کنند

مرحوم مجلسی اول می فرماید:

الظاهر أن المراد ببناء عبد الله بن الزبير تسقيفها وهدم الحجاج الكعبة من قبل عبد الملك بن مروان لما خرج ابن الزبير وادعى الإمامة بعد زوال ملك بني سفيان واستولى على العراقين عشر سنين وخطب باسمه على المنابر فبعث الحجاج بجند عظيم إليه فتحصن ابن الزبير بالمسجد الحرام فوضع المنجنيق عليه حتى هدم الكعبة وغلّب الحجاج فأخذته وصلبه سنين حتى شفعت له أمه أسماء ذات النطاقين بنت أبي بكر فآثره ودفنه و قتل جماعة كثيرة بسبب خروجه.

ظاهرا منظور از بناء عبد الله بن زبير، اشاره به سقف گذاشتن برای آن است و حجّاج بن یوسف کعبه را به فرمان عبد الملک بن مروان ویران کرده و این به هنگامی بود که عبد الله بن زبير پس از زوال ملک بنی سفيان خروج کرده و مدعی مقام خلافت و امامت شد و مدت ده سال بر عراقین تسلط یافت، و بر فراز منابر به نام او خطبه خواندند^۱ پس حجّاج سپاهی عظیم بسوی او اعزام کرد، و ابن الزبير در مسجد الحرام متحصن شده و حجّاج منجنيق را بر ضد او به کار گرفت، تا کعبه را ویران کرد، و بر ابن الزبير غالب شد، و او را دستگیر کرد، و بدار آویخت، و پیکر او سالها همچنان بردار بماند، تا مدرّش اسماء ذات النطاقين، دختر ابو بکر نزد حجّاج شفاعت کرد، تا او را پایین آورد، و دفن کرد. و جمع کثیری به سبب خروج ابن زبير در این میان کشته شدند.

پس در روایات بیان شده است که کعبه اساسی داشته است و حضرت ابراهیم عليه السلام کعبه را روی همان اساس ساخته است، لذا هنگامی که امام زمان عليه السلام ظهور کنند آن را به همان اساس اولیه اش بر می گردانند.

حدود مسجد پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله

محمد بن حسن بن زبالة در مورد اساس مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله می گویند:

وردت أربع روايات في ذرع المسجد: الأولى: سبعون ذراعا في ستنين أو يزيد، والثانية: مائة ذراع في مائة، وأنه مربع، والثالثة: أنه أقل من مائة ذراع، وهذا صادق بالأولى فليحمل عليها، الرابعة: أنه بناء أولا أقل من مائة في مائة، ثم بناه و زاد عليه مثله في الدور^۲ و قد ذكر ابن زبالة و يحيى من طريقه نقلا عن غير واحد من أهل العلم تحديد المسجد الشريف من هذه الجهة فقالوا: و علامته في القبلة حروف المرمز الذي المنبر وسطه، و علامته من الشام أربعة طيقتان من ناحية المشرق و المغرب، و علامة الطيقتان الأربع أنهن مخضرات الأجواف بالفسيفساء كلهن.^۳ و قد روى ابن زبالة و يحيى من طريقه أشياء في تحديد المسجد و ذرعه

۱ عبد الله بن زبير یک سال نماز جمعه در مکه ختود ولی حتی یک با نام پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله رادر خطبه نبرد به او که گفتند چرا نام پیامبر را نمی بری؟ گفت چون خنلان بدی دردم می خولیم

احسن غرور و سرفروری نکنند که من لسم جشثن رامی برم (تعهد الفرید)

۲ وفاة الوفاة بأخبار دار لمصطفى، ج ۱، ص ۲۶۳

۳ وفاة الوفاة بأخبار دار لمصطفى، ج ۱، ص ۲۶۴

يقضى أن جدار المسجد الشريف في زمنه صلى الله عليه و سلم من جهة المشرق لم ينته إلى حائز عمر بن عبد العزيز، بل الحائز و بعض ما يليه من المغرب في موضع حجرة عائشة^١

چهار روایت در ذرع مسجد وارد شده است:

۱. سی و پنج متر در سی متر یا کمی بیشتر

۲. پنجاه متر در پنجاه متر

۳. کمتر از صد ذراع

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اول در کمتر از صد ذراع در صد ذراع بنا کرد سپس آن را توسعه دادند، خانه‌های اطراف را خریدند و

به همان اندازه اضافه کردند.

این زبانه و یحیی از غیر واحد از اهل علم حدود مسجد شریف از جهت قبله را ذکر کردند، گفتند: و علامت آن از جهت قبله حروف مرمری است که منبر وسط آن است، و علامت آن از جهت شام چهار طاق از جهت مشرق و مغرب، علامت آن طاق‌ها این است که به رنگ سبز است و این زبانه و یحیی چیزهایی را در تحدید مسجد و ذرع آن روایت کردند که اقتضا دارد که دیوار مسجد شریف در زمان پیامبر از جهت مشرق به دیوار عمر بن عبد العزیز منتهی نمی‌شده است، بلکه دیوار و بعض آنچه کنار آن است در حجره‌ی عائشه بوده است.

ایشان بحث مفصلی نسبت به حدود مسجد دارد و اقوال را نقل می‌کند و گویا خودشان هم نتوانستند حدود مسجد پیامبر اکرم را تبیین کنند. پس اینکه امام زمان علیه السلام مسجد نبوی را ویران می‌کند، به این معنا است که مسجد را به اساس اولیه‌ی آن بر می‌گرداند و حدود اولیه همان چیزی است که اهل سنت هم به دنبال آن هستند و در کتب‌شان به آن اشاره کرده‌اند اما نتوانستند که آن را تشخیص بدهند.

روایت چهاردهم:

الف) متن روایت

عن أبي هاشم الجعفری، قال: كنت عند أبي محمد عليه السلام فقال: إذا قام القائم أمر بهدم المنارة و المقاصير التي في المساجد. قفلت في نفسي: لأى معنى هذا؟ فأقبل عليّ، فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم بينها نبيّ و لا حجة.

ابو هاشم جعفری می‌گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم که ایشان فرمود:

هنگامی که حضرت قائم قیام کند، دستور می‌دهد، مناره‌ها و مقصوره‌هایی^۱ که در مساجد است ویران شود. با خود

گفتم: چرا حضرت چنین می‌کند؟ امام عسکری علیه السلام رو به من کرد و فرمود: چون اینها بدعت و نوآوری‌هایی است که پیامبر و امامی آن را نساخته است.

۱ و فقه لوفه بأخیر دل لمصطفى، ج ۱، ص ۲۶۷

أمر بهدم المنارة: در نقل اثبات الوصية المنابر آمده است، بعضی می گویند همان المنابر بوده و ال آن ال عهد است، و اشاره به بدعتی است که بنی امیه بنا نهادند که بر منابر امیر المومنین علیه السلام راسب کنند.

(ب) منابع روایت

۱. إثبات الوصية، ص ۲۱۵
۲. غيبة الطوسي، ص ۲۰۶ ح ۱۷۵
۳. إعلام الوری، ص ۳۵۵
۴. الخرائج و الجرائح، ج ۱ ص ۴۵۳ مرسلا، به همان نص غيبة طوسی
۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۴۳۷
۶. كشف الغمّة، ج ۳ ص ۲۰۸- همان متن غيبة طوسی
۷. نوادر الأخبار، ص ۲۷۲ ح ۷- از غيبة طوسی.
۸. إثبات الهداة، ج ۳ ص ۴۱۲ از غيبة طوسی و إعلام الوری، و الخرائج، و كشف الغمّة، و كتاب ورام بن أبی فراس، ولی ما ابن مطلب را در كتاب ورام نیافتیم.
- و ص ۵۰۶ از غيبة طوسی.
- و ص ۵۲۶ از إعلام الوری.
۹. بحار الانوار، ج ۵۰ ص ۲۵۰ از غيبة طوسی، و كشف الغمّة، و مناقب ابن شهر آشوب، و إعلام الوری.
- و ج ۵۲ ص ۳۲۳ از غيبة طوسی.
- و ج ۸۳ ص ۳۷۶ از كشف الغمّة
۱۰. مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۳۷۹ از كشف الغمّة
- و ص ۳۸۴ از الغيبة، و إثبات الوصية.
۱۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۴ ص ۴۵۹ از كشف الغمّة
- و ص ۴۶۰ از مستدرک الوسائل
۱۲. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۶ ص ۹۵

(ج) سند روایت

روی سعد بن عبد الله عن داود بن قاسم الجعفری قال

سعد بن عبد الله اشعری

در جلالت و بزرگی ایشان بحثی نیست، او بیش از هزار و دویست روایت در کتب اربعه دارد
طریق شیخ طوسی (م ۴۶۰) به سعد بن عبد الله اشعری:

سعد بن عبد الله اشعری معاصر امام حسن عسگری علیه السلام می باشد، لذا شیخ طوسی نمی تواند از سعد اشعری نقل کند
پس باید به کتاب او طریق داشته باشد و طریق شیخ به ایشان صحیح است.

داود بن قاسم جعفری:

نظر مرحوم نجاشی:^۱

عظیم المنزلة عند الائمة علیهم السلام و شریف القدر، ثقة، روی ابو عن ابی عبد الله علیه السلام

او منزلتی عظیم نزد ائمه علیهم السلام داشت و مورد عنایت ائمه علیهم السلام بوده، ثقة است، پدر او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

نظر شیخ طوسی:^۲

داود بن القاسم الجعفری، یکی ابا هاشم، من اهل بغداد، جلیل القدر، عظیم المنزلة عند الائمة علیهم السلام و قد شاهد جماعة منهم
منهم: (الرضا و الجواد و الهادی و العسکری و صاحب الامر علیهم السلام و قد روی عنهم کلهم علیهم السلام و له اخبار و مسائل. و له شعر
جید فیهم)، و کان مقدما عند السلطان.

داود بن قاسم جعفری، کنیه او ابو هاشم و از اهل بغداد بود، جلیل القدر، او منزلتی عظیم نزد ائمه علیهم السلام داشت و چند امام
معصوم را درک کرده است: رضا و جواد و هادی و عسکری و صاحب الامر علیهم السلام و از همه ی آنان روایات نقل می کند، برای
اخبار و مسائلی بود و مداح اهل بیت علیهم السلام بود و اشعار قوی در شأن ائمه علیهم السلام داشته است و نزد سلطان جایگاهی داشت^۳

و عن ربيع الشیعة أنه من السفراء و الأبواب المعروفین الذین لا یختلف الشیعة القائلون بإمامة الحسن بن علی علیه السلام فیهم^۴

ابن طلوس در ربیع الشیعة فرموده است: او از سفیران و رابطین امام علیه السلام و مردم بود و معروف بود و قائلین به امامت امام
حسن عسگری علیه السلام اختلافی در شخصیت ایشان نداشتند

روی الکلبینی فی الکافی: الجزء ۱، کتاب الحجة ۴، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام ۱۲۲، الحدیث ۵، بسند فیه
سهل بن زیاد، عن داود بن القاسم الجعفری، قال: دخلت علی ابی جعفر علیه السلام و معی ثلاث رقاع غیر معنونة و اشتهت علی

۱ رجل تجلنی، ص ۱۵۶

۲ فهرست ص ۱۸۱

۳ آیه لله مروج صاحب منتهی المرابیه قضیة ابی راد مورد یکی از علمای نجف نقل کردند که ایشان هر وقت به کربلا می رفت، سر مزار حضرت حرمی رفت و پلشنی در حرم حضرت حرا
می پوشید و صورتش را روی پلشنی در می گذاشت و با حر صحبت می کرد می گفت ای حر تو چقدر زربگ بودی، در دنیا که یک شخصیت بزرگی بودی، با یک چرخش آخرتت را هم آید

کردی بعضی چنین هستند که هم دنیا را هم آید است و هم مرد رضایت معصومین علیهم السلام هستند

۴ معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۱۲۳

فاغتممت، فتناول إحداهما، و قال: هذه رقة زياد بن شبيب، ثم تناول الثانية، فقال هذه رقة فلان فهبت أنا، فنظر إلى قنيسم، فقلت: جعلت فداك إني لمولع بأكل الطين فادع لله لي فسكت، ثم قال (لي) بعد ثلاثة أيام ابتداء منه: يا أبا هاشم قد أذهب الله عنك أكل الطين، قال أبو هاشم: فما شيء أبعض إلى منه اليوم^١

داود بن قاسم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و سه نلمه بی آدرس همراه من بود که بر من مشتبه شده بود، و اندوهگین بودم، حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود: این نلمه زیاد بن شبيب است، دومی را برداشت و فرمود: این نلمه فلائی است، من مات و مبهوت شدم حضرت لبخندی زد.

عرض کردم: قربانت گردم، من به خوردن گل آرمند و حریصم، در باره من دعا کن و از خدا بخواه حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز دیگر فرمود:

ای ابا هاشم! خدا گل خوردن را از تو دور کرد، ابو هاشم گوید: از آن روز چیزی نزد من مبعوض تر از گل نبود.

نظر مرحوم کشی:

أبو هاشم داود بن القاسم الجعفری: قال أبو عمرو: له منزلة عالية عند أبي جعفر علیه السلام و أبي الحسن علیه السلام و أبي محمد علیه السلام و موقع جلیل علی ما يستدل بما روی عنهم فی نفسه و روايته، و تدل روايته علی ارتفاع فی القول او منزلت عالی ای نزد امام جواد علیه السلام، امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام داشت، و موقعیتی جلیل بنابر آنچه روایت کرده در مورد خودش و روایاتش از ائمه علیهم السلام و روایت او دلالت بر ارتفاع در قول او دارد.

مرحوم خوئی می فرماید:^٢

أقول: عبارة الكشي: من أن روايته تدل على ارتفاع في القول، لا بد من أن يكون فيها تحريف أو أنه أريد بها معنى غير ما هي ظاهرة فيه، و ذلك لأنه ذكر أن له موقعا جليلا في نفسه و روايته علی ما يستدل بما روی عنهم علیهم السلام فكيف يمكن أن يقال: إن روايته تدل على ارتفاع في القول. و كيف كان فلا إشكال في وثاقة الرجل و جلالته.

عبارت کشی: که روایت او دلالت بر ارتفاع در قول دارد، چاره‌ای نیست از اینکه یا بگوئیم این عبارت تحریف شده است یا بگوئیم غیر از معنای ظاهر را اراده کرده است، چون ایشان ذکر می‌کند که او موقعیتی جلیل نزد ائمه علیهم السلام دارد پس چطور ممکن است غالی باشد، به هر حال اشکالی در وثاقت و جلالت او نیست. و طریق شیخ به او ضعیف است. اما ما این روایت را از شیخ از ایشان نقل نمی‌کنیم، از سعد بن عبد الله اشعری نقل می‌کنیم و طریق شیخ به سعد ضعیف نیست.

١ معجم رجل لحدیث ج ٨ ص ١٣٣

٢ معجم رجل لحدیث ج ٨ ص ١٣٤